

مجله

▶ «لیگ فوتبال پرشین» تحولی نو در ورزش کشور

فوتبال کودکان ، اخلاق پهلوانان

◀ وقتی ازدواج می کنم که بخوام

▶ **در جستجوی یک سیاره شخصی**

▶ نوزاد چهار ماهه ای که آوردوز کرد!

فصل خاموشی رویا

ظلم بدون ظلم

▶ پرونده ای برای معضل کودک آزاری

نشریه داخلی جمعیت مستقل
امداد دانشجویی - مردمی امام
علی(ع)
شماره چهاردهم، شهریور ۱۳۹۵

گل یخ نماد امید است،
چرا که تنها گلی است که در زمستان
و در اوج سرما، زمانی که هیچ امیدی
به رویش گلی نیست، بر ساقه آتش
شکوفه می زند،

سر آغاز

درد من، پوست سوخته من نیست!

امروز درد من، نداشتن دست
نیست، درد من دستهایی است
که می توانند کمک کنند و کمکی
نمی کنند.

درد من، بینایی اندکم نیست، درد
من چشمهایی است که می بینند،
ولی بی خیال می گذرند.

درد من، درست نفس کشیدنم
نیست، مشکل من ریه هایم
نیست، درد و مشکل من، درد
کودکی است که در میان دود و دم
اعتیاد پدر و مادرش نمی تواند
نفس بکشد.

درد من، پوست سوخته من نیست،
درد من پوست سوخته کودک
است که در اوج گرمای تابستان
در کوره های آجرپزی ساعت های
متمادی کار می کند و دستانش در ده
سالگی پینه می بندد.

اگر چه درد من با قرص های
مسکن آرام می شود، اما درد کودک
که تن فروشی مادرش را (به خاطر
یک لقمه نان) می بیند و نمی تواند
کاری کند، با هیچ قرص آرام
بخشی آرام نمی شود، درد بچه ای
که فروخته شدن خواهر کوچکش
را به خاطر اعتیاد پدرش می بیند،
هیچ تسکینی ندارد...

بخشی از سخنرانی حورا موسوی (مسئول نمایندگی
جمعیت در شهر قم) در شب اجرای هفدهمین آیین
کوچه گردان عاشق، ششم تیرماه ۹۵

۲	کودکانی که آزار می کشند
۴	چرا نمی توانم؟!
۸	وقتی در خانه ایرانی هستی...
۹	تا سیزده شب!
۱۰	جامعه شناسی فقر فقط در یک نگاه
۱۲	مناطق حاشیه و محیط امن آنها برای کودکان آزاری
۱۴	آزار پسر به دست پدر (کف خیابان)
۱۹	تو خونه ما هم هست؟!
۲۰	کودک آزاری، خلأهای قانونی و تجربیات جهانی
۳۴	ظلم بدون مرز
۲۸	چهار پرسش مهم درباره کودک آزاری جنسی
۳۱	قصه ی کرایه خانه
۳۲	فصل خاموشی رویا
۳۴	هنر ستمدیدگان
۳۷	فاجعه عروسک
۳۸	نگاهی به سیستم حفاظت از کودکان در نروژ
۴۰	زندگی، نور، لبخند
۴۳	شاید دل تو هم جا بماند
۴۴	نلسون ماندلا
۴۶	برای ایلان
۴۷	مهاجرت، درد جدایی و ترس آوارگی
۴۸	عدالت آموزشی برای مهاجران
۵۰	این روزهای من...
۵۲	هیچکس باور نمی کند!
۵۳	آگهی ها
۵۴	حالا من یک مددکار شده ام
۶۰	خونه علم داشتن
۶۱	طرح درس و نتایج حاصل از هنر درمانی (نقاشی)
۶۸	در جستجوی یک سیاره ی شخصی
۷۰	نوشتن برای آنها مبارزه است
۷۲	نگاهی به عملکرد برنامه اورژانس اجتماعی
۷۴	فصل سیستان و بلوچستان از راه رسیده
۷۶	تقدیری کوچک از معلمی بزرگ
۷۸	در پنجه محرومیت
۸۰	رفت تا یادمان نرود...
۸۲	همه نام های خدا
۸۶	بر گزیده نشست های باشگاه هواداران جمعیت
۹۴	وقتی از دواج می کنم که بخوایم
۹۶	مستطیل سبز اخلاق
۱۰۰	فوتبال کودکان، اخلاق پهلوانان
۱۰۲	تو بازی اخلاق برام از برد مهم تره
۱۰۶	هفت سین و بلدای فراموش شده!
۱۰۸	زبان عشق را کودکان تعلیم می دهند
۱۱۰	مروری بر فعالیت های کمیته زنان و مادران
۱۱۲	اخبار فعالیتهای جمعیت

مدیر مسئول:

هیئت مدیره جمعیت امام
علی (ع)

سردبیر:

مرتضی کی منش

ویراستاران:

حبیب فاتح، سارا سخت کار،

مریم میر عابدینی

صفحه آرایی و گرافیک:

بهزاد حاجی بیک لو

طراح جلد:

ستاره عمرانی

همکاران این شماره:

زهرا رحیمی

کوروش تیموری فر

محمد قهرمانی

ملیحه احمدی

سارا رضایی

مریم عنبرستانی

عرفان معجونی

ایمان قاسمیان

مهراآ وجدانی

فاطمه حابر

ریحانه هاشمی

لیلا هاشمی

مهرا ن بخشی پور

رقیه حسینی

محمد منجم

مریم محجوبیان

رعنا قادری

فرنوش فرج پور

حبیب فاتح

مریم افرافراز

فرزانه قبادی

ساجده آخوندی

طراوت مظفریان

فاطمه مهدوی (نویسنده "به

روایت سوم شخص حاضر")

با تشکر از دکتر ابراهیم
سلیمی کوچی

کودکانی که آزار می کشند،

رویا هایی که در کابوس محو می شوند

سر مقاله

مرفضی کی منش

رویا رفت، مثل هزاران هزار نوزاد و کودک دیگری که بی خبر در کنج خرابه های این دیار در دود اعتیاد و فشار گرسنگی و فقر، محو می شوند و به عدم می پیوندند. گویا از ابتدا وجود نداشته اند.

اما آیا ما که برگه های ناچیزی به نام شناسنامه در دستان خود داریم و هویتی که والدینمان برایمان تعیین کرده و ثبت احوال به صورت رسمی و قانونی تأییدش می کند را یدک می کشیم، به راستی وجود داریم؟!

سرزمین ما امروز میان دو عدم، میان دو نیستی، سرگردانِ امواجی سهمناک و غریب است. ساحلی حتی در دوردست پیدا نیست. در این تاریکنای موج و گردابی چُنین هایل که وصف احوالاتش به کَرَات شنیده ایم یا به کَرَات از شنیدنش سر باز زده ایم و دیگر مکرر گفتنش، سودی ندارد شاید بد نباشد سری به درون خود بزنیم و خویشان را به پرسش بگیریم.

من کجا تعریف می شوم و ما کجا معنا می یابد؟ در این دنیای بی سروته که کودکان را بر صلیب فقر و اعتیاد و جنگ و تصبات کور می کشد، پاره های چوبی که بر آن ها چنگ زده ایم تا زنده بودن خود را ثابت کنیم، چیستند؟ شاید نیستیم و خیر نداریم!

یک لحظه بر اعتبار و آبرویی که ثروت و مدرک تحصیلی و اصالت موهوم خانوادگی یا رتبه شغلی و منصبمان برایمان به ارمغان آورده، چشم ببوشیم! پُشت پلک های بر هم نشسته‌مان، جز تاریکی و نیستی، چه چیزی هست و ما که هستیم؟!

روپای چهارماهه در اثر اعتیادی ناخواسته، به سختی جان داد و رفت. محو شد. تمام شد. به نیستی پیوست. اما نه چون ما ! نیستی ما، کامل‌تر است. زیرا در بودنمان، نبودیم. هنگامی که نفس می کشیدیم، بی حضور بودیم. دایره حضورمان از خانواده و دوستان و همکارانمان فراتر نرفته است. یعنی تنها کسانی که پیوستن به آنها شامل نفع مادیِ مشخصی برای شخص ما بوده است.

در این عصرِ خودمحوری و خودپرستیِ هیولوار، غریبانه زندگی می کنیم و می میریم، بی آنکه حیات مشترکی با میلیاردها نفس بشر، در دیروز و امروز و فردای تاریخ داشته باشیم.

اما رویا این گونه نیست. او با پوست و گوشت و خون و تمام روحش، دردِ فقر و گرسنگی برادران و خواهران بی شمارِ خود را در اعصار متوالی تاریخی فریاد می زند. او رفت، اما پیوستگی او به مفهوم انسان بودن، بارها و بارها و بارها عمیق‌تر از مجموع ما شهروندان خاموش و بی دغدغه ای بود که به تماشای دردهای دیگران خو کرده ایم، مایی که اعتراضی به مرگ رویاها نداریم و هر روز بیشتر در چاهِ ویلِ خوشی های کوچک و دلخوشی های اندک خویش سقوط می کنیم.

دارایی های‌مان، ماهیتِ هستی ما را تشکیل می دهند. بدون آنها یکباره از هم فرو می پاشیم. از آن هستیِ اصیل و آن بودنِ جاودانه، که عشق و جوشش و زندگی و پیوستگی از آن ساطع می شود، نشانه ای در ما نیست.

در حاشیه توجه خویش و در انبوه روزمرگی هایمان گاهی به خیال خود نظر لطفی به اخبار تلخی چون مرگ دردناک رویا می افکنیم و دست بالا آهی نثار می کنیم و اگر ، اگر محبت کنیم خبر را برای دوستان اندکی می فرستیم و تمام !

تصورات ما از دنیا مغشوش است. خود را در خانه محقرمان در کشتی نجات می بینیم و رویاهای بی گناه را غرق شدگانی که از دور برای بدبختی شان دستی تکان می دهیم و به کابین امنمان در کشتی بازمی گردیم؛ به شغلمان، به تفریحمان، به دانشگاهمان، به خانه مان…

امروز وقت بیدار شدن ماست پیش از آن که یکباره چشممان بر فاجعه گشوده شود و کاری از دستمان برنیاید. اگر رویا با آن معصومیتِ عظیم و آن رنج وصف ناشدنی، در بستر آلوده و پُر آشوب این اجتماع به گرداب مرگ فرومی افتد، شاید بد نباشد موقعیت خود را در این وانفسای انسانی دوباره بررسی کنیم… مبادا مرتکب خوش‌بینی ساده‌لوحانه‌ای شده باشیم! مبادا جای ما روی عرشه اطمینانِ روزمرگی، قعر دوزخی ابدی است که به آن عادت کرده ایم! مبادا سرنوشت رویا یک بار مرگ و سرنوشت ما زیستن در مرگی متعفن و ابدی است!

روپای بی گناه و بی‌شمار کودک قربانی انواعِ کودک آزاری، یقینا به تسلیت ما نیازی ندارند. تسلیت ما به سوی خودمان است که تصور کرده ایم به خاطر دارایی‌هایمان رستگاران این عالمیم! مایی که بی توجه به اصول اساسی و مشترک تمام ادیان روزگار می گذرانیم و اگر دیندار هم نیستیم، از اصول اساسی انسانیت بی بهره مانده ایم. هم دین و هم عقل می گوید وقتی انسانی در شرایطی است که جانش در معرض خطر است و من می توانم با چند قدم ساده نجاتش دهم، حق عقب نشینی کردن و تماشاگر بودن ندارم، وگرنه دیگر انسان نیستم! مثال های عینی زیاد است. فقط یک نمونه اش علی بود. نوزاد چهارماهه ای که همزمان با رویا بستری شد و مشکلش مثل رویا اعتیاد بود. او حالا زنده است. چرا؟ چون چند نفر بودند که همین چند قدم ساده را که شرط دین و عقل است، برداشتند. در درازای عُمری شصت یا هفتاد یا هشتاد ساله، نهایتا بیست روز زمان گذاشتند برای بازدید از منزل یک خانواده معتاد، انتقال فرزندشان به بیمارستان و مراقبت از او، آیا امری ناشدنی است؟ آیا ایشاری پیامبرگونه است؟!

شیطان که همان جهلِ ماست در گوشمان زمزمه می کند: چه فایده؟! این همه کودک آزار می بینند، من که نمی توانم همه‌شان را نجات دهم!!!

گویا هر فرد اگر منجی تمام عالم نباشد، دوست ندارد قدمی بردارد! قدم های کوچک را در شأن خود نمی بینیم! و راستی! چه کسی گفته نجات جان یک انسان، قدمی کوچک و حقیر است و ارزش وقت گذاشتن ندارد! اگر هر کدام از ما ، کشتی نجات جان یک انسان می شدیم، آیا بدبختی و مصیبت این همه دوام می یافت؟ رویا را ما در بیمارستان پیدا کردیم. وقتی Overdose کرده بود و دیگر کار از کار گذشته بود. تفاوت سرنوشت علی و رویا در چیست؟ یک کلام: در بیداری و خوابِ یک اجتماع !

گویا حضرت حافظ در این بیت، از زبان انسانی سخن می گوید که به جایگاه خود واقف شده؛ نه بر عرشه امنِ اوهام خویش، بلکه در قعر دوزخ :

مرا امید وصال تو زنده می دارد

و گرنه هر دمم از هجر توست بیم هلاک

رویا از این زمین پُردرد هجرت کرد. هر رویایی که پرپر می شود، بیم هلاک قومِ غافلان بیشتر می گردد و اینک تنها امیدِ وصالشان است که ما را زنده نگه می دارد. وصل شدن به زندگی هزاران هزار کودکی که پناهی ندارند؛ پناه شدن برای فرزندان رها شده انسان در خرابه های این شهرهای بی احساس. وصالی که حاصل نمی شود، مگر به کوششی خستگی ناپذیر… و پایان نمی گیرد مگر با برقراری عدالتی از جنس عدالت مولا علی(ع).

میهن ما امروز میان دو عدم، میان دو نیستی سرگردان است. نابودیِ کودکان بی گناهش در حاشیه های فقیرنشین و نابودیِ همه ما در روزمرگی های تَهی از انسانیت و معنای خویش. تنها اگر به عشق بیابویزیم و بار مسئولیت خویش را بر دوش کشیم، راهی به رستگاری پدیدار می گردد.

رود به خواب دو چشم از خیال تو هیهات

بُود صبور دل اندر فراق تو حاشاک

خواب بر چشمان ما حرام باد، تا روزی که رویاهای سرزمینمان، در کابوسِ آزار و شکنجه و اعتیاد ، محو می شوند.



چرا نمی توانیم!؟

زهرا رحیمی

خیلی اوقات مردم با شنیدن لفظ یک فعالیت اجتماعی، یک فرآیند ساده را در ذهن خود می پروراندند. یعنی پولی جمع می شود و امکاناتی فراهم می گردد و در اختیار گروه هدف گذاشته می شود و اگر خدمات و امکانات از جنس آموزش و مددکاری باشد، به تدریج وضعیت مخاطبان تغییر کرده و توانمند می شوند. اما موضوع حداقل در مورد کودکان ساکن در مناطق حاشیه که بسیاری از آنها درگیر کار اجباری نیز هستند، آن قدر ساده نیست. گاه در این سو، افرادی که به عنوان معلم یا مددکار در محلات حاشیه با کودکان و نوجوانان کار می کنند، جملات یأس آور و تردید آمیزی مبنی بر بی فایده بودن کارشان اظهار می نمایند. این که سه سال بر روی ساناز در معرض آسیب وقت گذاشتند و نهایتاً در سن دوازده سیزده سالگی با آن همه استعداد، به دلیل ازدواج اجباری مجبور به ترک تحصیل شده یا امیرحسین به دلیل ازدیاد ساعات شغلی دیگر قادر به ادامه تحصیل و آمدن به خانه علم نیست یا سعید معنادی که برای چندمین بار دچار لغزش گردیده و فاطمه که در خانه به شدت مورد آزار است. تمام فعالیت های مددکاران را در طول روز، وضعیت خانه تحت الشعاع قرار می دهد و حتی کودکی که ناگهان به خاطر اوردوز مصرف الکل و ماده محرک فوت می کند و مدت مدیدی تمام اعضای یک مرکز را به لحاظ روحی دچار شوک می نماید. سوء استفاده های جنسی از دخترانی که مجبور به کار هستند، باردار شدن دختر کوچک از ناپدری و یا تجاوز به بسیاری از آنها در محیط خانه، فرار کودک از خانه و موارد بسیاری که تیر خلاص یأس و ناامیدی را بر پیکر بسیاری از داوطلبان می زنند.

باید گفت این که فکر کنیم می توان به تنهایی و با صرف وقت یا پرداخت پول برای یک کودک، بر غول تنومند و پیچیده معضلات اجتماعی فائق شد، اندکی ساده انگارانه است و از عدم شناخت دقیق و ریشه ای مسائل ناشی می شود. در اینجا باید دو ساختار را در کنار هم قرار دهیم. نخست ساختار یک سازمان غیردولتی و دوم ساختار معضلات و مشکلات کودکانی که گروههای هدف سازمان ما را تشکیل می دهند.

بنابراین ما در فعالیتهای انسانی - اجتماعی تقریباً با چنین هرمی مواجه هستیم:



هرچه به بالای هرم نزدیک می شویم تعداد سازمانها کمتر اما تأثیرگذاری بیشتر می شود.

برگردیم به صورت مسأله خودمان، یعنی چرایی عقیم ماندن خدمات و مددکاریها برای برخی کودکان که با آسیب های شدیدتری مواجه بوده اند. پاسخ آن است که جواب همه سوالات درون کودک یا خانواده اش نهفته نیست. گرچه هر سازمان در موقعیت ارائه خدمات باید سعی کند منابع انسانی و مادی را که در اختیار دارد به بهترین و با کیفیتترین صورت ممکن هزینه کند، اما اگر تمام هم و غم خود را به مدیریت این منابع و افزایش کیفیت خدمات معطوف کنیم و عوامل تأثیرگذار دیگر را از منظر نگاهمان خارج نماییم، در نبرد با غول معضلات، قطعاً بازنده خواهیم بود. مشکلات کودکان ما تنها ریشه در خود و خانواده شان ندارد که بتوان از طریق کودک و خانواده، به راه حل های موثر رسید. اگر بخواهیم دست بندی داشته باشیم می توان مسئله را به شکل زیر بیان نمود:



سازمانهای مردم نهاد انواع مختلفی دارند که بسته به نوع مأموریتی که برای خود تعریف کرده اند طبقه بندی می شوند. سازمانهای خیریه و ارائه دهندگان خدمات، معمولاً سازمانهایی هستند که فردیت افراد را مد نظر می گیرند و هدفشان برآورده کردن نیازهای گروه خاصی از افراد است. این سازمانها معمولاً دغدغه های جمعی و ریشه ای و ساختاری ندارند. خدمات سازمانهای خیریه طیف وسیعی را شامل می شود. از تهیه ارزاق و خوار و بار و اعطای وام قرض الحسنه در سازمانهای سنتی گرفته تا آموزشهای رایگان، حمایت از بیماران، کارآفرینی و... که در سازمانهای جوان تر و مدرن تر شاهد آن هستیم. حضور و وجود این سازمانها روحیه همدلی و امید را تقویت کرده و باعث افزایش سرمایه های اجتماعی در یک جامعه می گردد، لیکن این سازمانها ساختار و بستر مناسبی برای پرداختن به ریشه معضلات ندارند و معمولاً تبلیغات و حضور رسانه ای آنها معطوف به بهبود دادن اوضاع مالی سازمان جهت ارتقاء کیفیت و کمیت خدماتشان است. اما در کنار این دسته از سازمانهای غیر دولتی، سازمانهایی وجود دارند که در مأموریتشان، تأثیرگذاری بر جامعه عمیق تر و ریشه ای تر دیده می شود. این سازمانها که بیشتر اصطلاح غلط مصطلح ان جی ا (NGO) در کشور ما، آنها را منظور نظر دارد (چرا که خیریه های غیر دولتی هم به نوعی ان جی ا محسوب می شوند)، مأموریتشان فراتر از ارائه خدمات صرف است. این سازمانها معمولاً نقش نظارتی و مشورتی پررنگتری نسبت به دسته اول دارند. در اغلب این سازمانها نوعی خدمات رسانی تعریف شده است، اما خدمات رسانی، کف کار آنها بوده و بخش اعظم انرژی شان معطوف به جامعه می باشد. تعداد این سازمانها در جامعه معمولاً به اندازه خیریه ها نیست، اما از نظر اثرگذاری می توانند موثرتر عمل نمایند. در این میان سازمانهایی هستند که به دلیل انسجام اندیشه ها و میزان تأثیرگذاری اجتماعی و فرهنگی می توانند فراگیر شوند و اندیشه های آنها از چارچوب یک سازمان و جمع کوچک فراتر رفته و تبدیل به حرکتی اجتماعی شوند. حرکتی اجتماعی موفق نیز معمولاً منجر به تغییرات بنیادین می شوند و در طول تاریخ در کشورهای مختلف دنیا شاهد سازمانهای غیردولتی با این میزان تأثیرگذاری بوده ایم.



وقتی می بینیم فعالیتهایی که با کودکان داریم برای حل مشکلاتشان پاسخگو نیست، ما معمولا مداخلات خانواده محور را تعریف می کنیم. یعنی وارد خانواده می شویم و سعی می کنیم با تأثیرگذاری روی کل خانواده اندکی از مشکلات کودکان بکاهیم. چالشهایی که کودکان در خانواده با آن مواجهند اغلب از این جنس هستند:

- . فقر مادی خانواده
- . فقر فرهنگی خانواده
- . فضای اعتیاد
- . خشونت و روحیه پرخاشگری
- . اجبار به کار (باید کار کنی و شب فلان مقدار پول به خانه بیاوری!)
- . بی توجهی به سلامت و بهداشت
- . بی توجهی به آموزش و تحصیل (دیگر لازم نیست به مدرسه بروی!)

کمابیش اغلب خانواده ها به نوعی با مسائل فوق درگیر هستند. ورود ما به خانواده معمولا با امکانات زیر همراه است:

- . امکان برخورداری از مشاوره و مددکاری
- . امکان حضور در پروژه های کارآفرینی که با آموزش و مددکاری تلفیق شده اند.

اما در بسیاری مواقع شما نمی توانید تأثیر عمیقی بر روی خانواده داشته و مسائل خانواده را به صورت ریشه ای حل نمایید، چرا که ریشه بسیاری از مسائل خانواده در خودش نیست، بلکه در محیط پیرامونش می باشد. این محیط شامل مبداء مهاجرت خانواده، محله ای که خانواده در آن سکنی دارد و جامعه ای است که خانواده عضوی از آن محسوب می شود، می باشد. چالش های فراوانی در یک محله حاشیه ای وجود دارد برای آن که خانواده های ساکن خود را در یک سبک زندگی خاص نگه دارد.

. ناهنجاری که هنجار شده است

- . مواد فروشی
- . عیان بودن بزه
- . کالبد محله
- . وضعیت پلکانی، کوچه های بن بست، راه داشتن خانواده ها
- . وجود پاتوق ها
- . زیرساختهای شهری، فرهنگی، بهداشتی و ...
- . سیاست گذاری های محلی
- . حضور مواد فروشان و بزهکاران به عنوان قدرت های بلا منازع
- . بولدوزر درمانی
- . عملکرد ضعیف نیروهای اجرایی در محله

واضح است که یک ان جی ا به صورت ناگهانی و کوتاه مدت نمی تواند تأثیر مشخصی در محله داشته باشد، لیکن تجربه ثابت کرده که حضور ان جی ا ها در محلات حاشیه در دراز مدت بر روی وضعیت فرهنگی و تغییر باورها و هنجارهای مردم اثرگذار بوده است.

اما این خانواده عضوی از کل جامعه نیز هست. جامعه ای که امروزه هنجارها و باورهایش دستخوش تغییر است و اگر بخواهیم از این باورها، آلهای را که به خانواده مدنظر ما مرتبط است برشماریم، می توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

- . پذیرفتن و عادی شدن معضلات
- . جامعه خود را جدای از معضل می بیند
- . انفعال جامعه نسبت به معضلات و تنها مسئول دانستن حاکمیت در قبال آن
- . توجه به معلول به جای علت
- . ناامیدی
- . تمرکز بر تغییرات از بالا به پایین
- . رفتارهای هیجانی و گاه به گاه
- . ترجیح منافع فردی به منافع جمعی
- . انتظار نتایج زودبازده

. غالب شدن تفکراتی چون "گلیم خود را از آب بیرون کشیدن" و "چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است"

لذا توجه به این نکته مهم است که برای تغییر در وضعیت کودک حاشیه نشین باید به سوی تأثیرگذاری بر جامعه حاشیه ساز پیش برویم.

لذا لازم است مددکاری جامعه ای (آگاهی رسانی اجتماعی نسبت به معضلات) را در اولویت قرار داده و در عملکردمان شفاف سازی برای جامعه را داشته باشیم و سعی کنیم کاهش آسیب های اجتماعی را در زمره مطالبات مردمی جای دهیم. ترویج فعالیت اجتماعی و داوطلبانه و افزایش سطح امیدواری در جامعه و نیز تأثیرگذاری فرهنگی در این منظر، حائز اهمیت است. یکی از بهترین ابزارها برای تأثیرگذاری بر باور عمومی آیین ها می باشند. بازخوانی آیین های ریشه دار و کهن و بازگرداندن روح جمعی و کارکردگرایانه به آنها قطعاً تأثیر به سزایی در تغییرات مثبت باورهای عمومی در حوزه مسائل اجتماعی و ایجاد مسئولیت پذیری نسبت به سرنوشت دیگر انسان ها دارد.

یکی دیگر از عوامل تعیین کننده در وضعیت و سرنوشت امیرحسین کوچک ما، کودک کاری که معمولا غمگین است و گوشه کلاس کز می کند، حاکمیت است. چالش هایی که وضعیت امیر حسین با حاکمیت دارد عبارتند از:

- . عدم تعریف سیستم های رفاهی و تأمین اجتماعی مناسب برای حمایت از اقشار آسیب پذیر
- . عدم وجود زیرساختهای اجتماعی-اقتصادی مناسب
- . عدم توجه و مدیریت بحرانهای طبیعی یا حوادث و عدم وجود اقتصاد پایدار در شهرهای دور افتاده جهت کاهش و مهار پدیده مهاجرت
- . عدم اتخاذ سیاستهای شفاف و مشخص در زمینه پناهندگان و پناهجویان و اعمال سیاستهای ناکارآمد
- . تصمیم سازی و سیاست گذاری بر اساس داده های غیر واقعی به دلیل عدم شناخت مناسب از مسائل
- . نقص در قوانین و روح قوانین
- . نبود ضمانت اجرایی قوانین
- . عدم مسئولیت پذیری در مسائل میان بخشی
- . در اولویت نبودن فقرزدایی و مسائل مردم حاشیه
- . عدم توجه به نقش نهادهای مدنی
- . عدم توجه به پتانسیل نهادهای مردمی برای تغییرات

هر سازمان مردم نهادی در جایگاه ایجاد حرکت اجتماعی، می بایست بتواند بر روی حاکمیت تأثیرگذار باشد.

تغییرنگرش حاکمیت نسبت به آسیب های اجتماعی، تغییر سطح اهمیت آسیب های اجتماعی در حاکمیت از طریق تغییر نگرش جامعه و مطالبات مردم و رسانه ها، درخواست تغییر قوانین، نظارت ساختارمند بر نهاد های مسئول، مشورت در برنامه ریزی ها و سیاست گذاری ها، ایجاد الگوهای موفق به عنوان نمونه برای الگوبرداری، ارائه اطلاعات واقعی از مسائل و طرح مسائل جدید و به روز در زمینه آسیب ها، حداقل اموری است که یک سازمان مردم نهاد که خواستار ایجاد تغییرات ریشه ای و عمیق در جامعه است، می بایست سر لوحه کار خود قرار دهد.

توجه نکردن به این عوامل تأثیر گذار و نجستن راه حل کار کودک و پیامدهایش در کل جامعه و ساختارهای آن، به مثابه آن خواهد بود که شما در کشتی تایتانیک که در حال غرق می باشد، به فکر پاکیزگی و درست کردن ناخن هایتان هستید.

با تشکر از محیا واحدی، طراوت مظفریان، نیما مختاریان، علیرضا جوبیار و محمد طالقانی

وقتی در خانه ایرانی هستی...

چند ساعتی فرصت هست برای تو تا کودکی کنی!

و برای ما تا زندگی کنیم!

فرصتی هست تا زمین و زمانه را سیراب کنی

از خنده های پرشورت که بیرون این دیوارها

حسرتشان را به دل آسمان می گذاری

فرصت هست تا بنویسی، بخوانی، بازی کنی و

کودکی ...

آنچه میان چهارراه های پر صدای شهر، پشت

شیشه های بالا رفته ی ماشین ها، کنار منقل پر دود

پدرت، زیر کتک های ...، از دست می دهی؛

فرصت هست تا

دستان زخمی ات از یاد ببرند سوزش را ... درد را ...

فرصت هست تا کودک شوی

کودک رنج کشیده ی من ...

تا سیزده شب!

نگاهش که هی از روی کتاب و دفترها سر

می خورد روی زمین به من می فهماند که

حوصله ی درس را ندارد. جمله ی ناتمام روی

دفتر را رها می کنم و می پرسم: «احمد

چته؟ خوبی؟ چیزی شده؟»

حرفی می زند که این روزها شنیدنش

برایم از زبان کودکانشان عادت شده؛

- باید برم سر کار.

- جمعه ها که نمی رفتی سر کار! ... و

نمی دانم گله ی میان کلماتم دقیقا از کیست؟

- دوشنبه که با هم رفتیم دکتر، دیگه اون

روز نتونستم کار کنم. باید الان برم جبران

کنم.

- ساعت چند میای خونه؟ دفعه پیش

ساعت ۸ اومدم خونتون، نبود.

- دوازده، سیزده میام.

- منظورت همون یک شبه دیگه؟!

- آره... تا همه ی گلها و دستمالامو نفروشم

نمی تونم برگردم.

دهانم برای حرفی باز نمی شود. تنها خیره

می مانم به جمله ی نیمه تمام روی دفتر...

جامعه‌شناسی فقر فقط در یک نگاه

کوروش تیموری‌فر

سرنوشت آنان است. اما این نکته نافی اجتماعی بودن پدیده‌ی فقر یا ثروت نیست. در همین کشور خودمان کمی دقت روزانه به اطراف به بیننده می‌آموزد که رابطه‌ی معینی را در بین افزایش یا کاهش شدت و گستردگی فقر با سیاست‌های اجتماعی دریابد. هرچند سرعت تغییر سطح زندگی طبقات

هم قبل از انقلاب و هم پس از آن، ایجاد و گسترش طبقات جدید نشان‌دهنده‌ی جایجایی توده‌ی وسیع مردم از قشری به قشر دیگر و از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر بود و این خود نمایانگر بی‌اعتباری انتقال فقر در چرخه‌ی وراثتی و یا شجره‌نامه‌ی خانوادگی‌ست. اقدامات عملی دولت‌ها -علیرغم لفاظی‌های آنها در زمینه‌ی عوامل پیدایش و گسترش فقر جز به علت تأثیرات سیاست‌ها اجتماعی و اقتصادی- و نیز گردهمایی‌ها متعدد سازمان‌های وابسته به جامعه‌ی ملل جهت تبیین توسعه‌ی پایدار از طریق نابودی فقر به مثابه علت‌العلل آسیب‌های اجتماعی، مؤید آن است که همه به وابستگی توسعه‌ی فقر به سیاست‌های نادرست اجتماعی و اقتصادی قدرت‌های حاکم باور دارند. اما صلاح در آن است که ایز را به گریه گم کنند!

یا لایه‌های اجتماعی در چند دهه‌ی گذشته افزایش یافته و می‌توان در طول چند سال شاهد پیدایش یا زوال دهک‌های فوق ثروتمند یا فوق فقیر بود، یا جایجایی کمی اقشار میانی را بین دهک‌های اقتصادی -اجتماعی به عینه مشاهده کرد، اما اصل وابستگی فقر به سیاست‌های اجتماعی حاکم بدون تغییر باقی مانده‌است. منابع تحقیقاتی فراوانی برای علاقمندان به دریافت روشن‌تر موضوع وجود دارد. در این منابع می‌توان سیر تکاملی جامعه‌ی ایرانی را در قرون اخیر دریافت. یکی از این مراجع ارزشمند کتاب «مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی» نوشته‌ی جان فوران و ترجمه‌ی احمد تدین است. در این کتاب که در سال ۱۳۷۷ منتشر گردید، شاهد مستندات فراوانی در زمینه‌ی تغییر ساختاری مناسبات اجتماعی و به دنبال آن تغییر سطح رفاه ساکنان این سرزمین است. از جمله نویسنده پس از توصیف مناسبات اجتماعی حاکم در عصر صفویه - یعنی عصری که هنوز ایران یکی از سه امپراطوری عمده‌ی دنیا بود - به گزارش دقیقی که شاردن در این مورد دارد اشاره می‌کند. شاردن تاجر و جهانگرد و در عین حال پژوهشگری بود که مطالعات عمیقی در مورد جامعه‌ی ایرانی در حدود ۳۵۰ سال پیش داشته است. وی در ارزیابی کلی از وضعیت دهقانان ایران در سده‌ی هفدهم (۱۰۷۹-۹۷۹ ش.) می‌نویسد: «...خوب زندگی می‌کنند و با اطمینان می‌گویند دهقانان ایرانی وضعیتی به مراتب بهتر از وضعیت



دهقانان در مناطق حاصلخیز اروپا دارند. زنان دهقان ایرانی فراوان دیده‌ام که گردنبند نقره، عیاره‌های نقره به دست و خلخال نقره به پا داشتند. کودکان فراوانی دیده‌ام که گردنبند و طلسم با خود داشتند. زن و مرد خوش‌لباسند. خوب می‌پوشند. کفش‌های خوب به پا می‌کنند. اثاثیه خانه‌شان و ظروف آشپزخانه همه خوب است... زنان در شرق مورد احترامند و کسی حق دست‌زدن به آنها را ندارد». (ص ۵۸)

تازه این در شرایطی‌ست که «بائوسانی» با تحلیل جامعه ایرانی به این نتیجه می‌رسد که: «... شرایط کشاورزان یک‌جانشین به مراتب از شرایط چادرنشینان بدتر بود». (ص ۵۹)

در قرن هفدهم میلادی شیوه‌ی تولید شبانکارگی و چادرنشینی بین ۳۳ تا ۴۴ درصد جمعیت، شیوه‌ی تولید دهقانی ۴۵ تا ۵۵درصد و شیوه‌ی تولید خرده‌کالایی ۱۰ تا ۱۵درصد جمعیت را در بر می‌گرفت. همین نتیجه‌گیری کوتاه شاردن نشان می‌دهد که نه تنها فقر به درجه‌ی رشد اقتصادی کل جامعه بستگی مستقیم دارد، بلکه شرایط اقلیمی (درمقایسه با مناطق حاصلخیز اروپا) عامل بسیار کم‌اهمیت‌تری‌ست. علاوه بر آن مناسبات فرهنگی وابسته به توسعه‌ی اقتصادی -اجتماعی‌ست. در ادامه‌ی بررسی‌ها، دو قرن پس از آن، در دوره‌ی قاجار و در آستانه‌ی وابستگی اقتصاد ایران به اقتصاد سرمایه‌داری غرب و قرار گرفتن در حاشیه‌ی نظام جهانی سرمایه‌داری، به اظهارنظر ایران‌شناسان معاصر مانند نیکی کدی و دیگران می‌رسیم که نتیجه می‌گیرند وضعیت زندگی

نسبت به دوران صفویه به مراتب بدتر شده است. تجاری شدن کشاورزی، سطح بالای مالیات اخذ شده توسط دولت مرکزی و ستم و سرکوب ناشی از آن، بالا رفتن هر چه بیشتر بهره‌ی مالکانه، و در نتیجه افزایش میزان بدهی کشاورزان، تعطیل شدن صنایع داخلی در اثر واردات کالاها از کشورهای امپریالیستی، باعث شد که «معیشت و گذران زندگی دهقانان که در نیمه‌ی نخست قرن نوزدهم (۱۲۷۹-۱۱۷۹ ش.) بسی دشوار بود، بعد از سال ۱۸۵۰ به وخامت بیشتر بگراید و تا سال ۱۹۱۴ ادامه یابد». (ص ۱۹۴)

محقق دیگر «یرواند آبراهمیان» در کتاب «ایران بین دو انقلاب» و در فصل «سیاست توسعه‌ی ناهمگون» پس از بررسی ساختار سیاسی -اجتماعی ایران در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی به این نتیجه می‌رسد که رشد اقتصادی ناشی از افزایش قیمت نفت و سمت‌گیری جامعه به سوی توسعه‌ی سرمایه‌داری وابسته منجر به تعمیق شکاف طبقاتی گردید. «مهاجران فقیر روستایی، این افراد طبقه‌ی پایین، در حلی‌آبادهای جدید بی در و پیکر چمباتمه می‌زدند و با هزار زحمت از راه بنایی و عملگی و دستفروشی، دوره‌گردی، نوکری و حتی گدایی پول ناچیزی به دست می‌آوردند. پابرهنه‌های انقلاب اسلامی، همین افراد طبقه پایین بودند که بعدها به مستضعفان مشهور شدند». (ص ۵۳۴) علی‌رغم درآمد عظیم ناشی از اراضی وسیع متعلق به دربار، صادرات نفت، تجارت گسترده لایه‌های فوقانی سرمایه‌داری تجاری و دارایی‌های درآمدزای بنیاد پهلوی، و علی‌رغم افزایش سالانه‌ی درآمدها، نابرابری برخوردار ی دهک اول (فقیرترین) و دهک دهم (ثروتمندترین) توسعه می‌یافت. به طوری‌که ظرف مدت ده سال - از ابتدای دهه‌ی چهل تا ابتدای دهه‌ی پنجاه - تنها نسبت هزینه‌ی این دو دهک از یک به سی، تا یک به شصت تغییر یافت. بدیهی‌ست که شاخص‌های مربوط به درآمد نابرابری سنگین‌تری را به نمایش می‌گذاشت. ارقامی که هیچ‌گاه منتشر نشد. یک گزارش منتشرنشده‌ی اداره‌ی بین‌المللی کار، چنین توزیع نامناسبی را عامل قرارگرفتن ایران در ردیف کشورهایی با بیشترین میزان نابرابری می‌داند. (ص ۵۵۱)

هم قبل از انقاب و هم پس از آن، ایجاد و گسترش طبقات جدید نشان دهنده جایجایی توده وسیع مردم از قشری ه قشر دیگر و از طبقه‌ای به طبقه دیگر بود و این خود نمایانگر بی‌اعتباری انتقال فقر در چرخه وراثتی و یا شجره نامه خانوادگیست. اقدامات عملی دولتها -علیرغم لفاظیهای آنها در زمینه عوامل پیدایش و گسترش فقر جز به علت تأثیرات سیاست‌های اجتماعی واقتصادی- و نیز گردهمایی‌های متعدد سازمانهای وابسته به جامعه ملل جهت تبیین توسعه پایدار از طریق نابودی فقر به مثابه علت العلل آسیبهای اجتماعی، مؤید آن است که همه به وابستگی توسعه فقر به سیاستهای نادرست اجتماعی و اقتصادی قدرت‌های حاکم باور دارند. اما صلاح در آن است که ایز را به گریه گم کنند!

🗉 وقتی که ما خواب بودیم

مناطق حاشیه و محیط امن آن‌ها برای کودکان آزاری

محمدقهرمانی

تجاوز در مناطق حاشیه ورامین و پاکدشت تنها به قربانیان بیجه و ستایش ۶ ساله خلاصه نمی شود. هر ساله تعداد زیادی از کودکان به دلیل نبود آموزش های مقابله با آزار جنسی و مراقبت از خود و همچنین کمبود حمایت‌های خانواده و جامعه و حاکمیت مورد تجاوز قرار گرفته و چنین خبر بزرگه‌ها تا ابد در قلب کوچکشان می ماند و آرام و بی صدا آنها را می کشد. این موضوع ما را بر این داشت تا پرونده بیجه، همان کارگر کوره‌پزخانه پاکدشت را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

و تحقیر و نفرت به من می دادند.

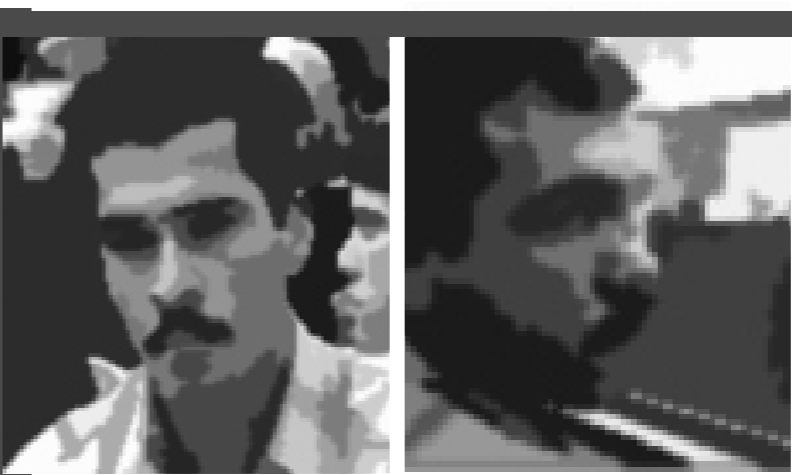
چندی است که غالب شبکه های اجتماعی و رسانه ها به خبر تجاوز به دختر ۶ساله افغان و قتل بی رحمانه وی توسط نوجوان ۱۷ ساله ایرانی می‌پردازند. این حادثه تلخ برخلاف تفکر غالب جامعه که ناشی از احساسات گذراست مانند سایر مسایل اجتماعی ابعاد مختلفی دارد که هر کدام نیازمند بررسی های علمی است. تجاوز جنسی جرمی است که در اغلب جوامع حتی جوامع پیشرفته درصد قابل ملاحظه‌ای از جرائم را شامل میشود و به دلیل آثار مخرب آن به همان نسبت اقدامات زیادی در جهت مقابله با آن انجام می گیرد که فقط یکی از این اقدامات مجازات مجرمین آن است.

مهمترین بخش این پرونده بی تردید سن کم بزه‌دیده است. تجاوز جنسی هر چند هولناک و تلخ، در همه جوامع آمار بسیار بالایی دارد و به تنهایی قادر نیست که این چنین واکنش افکار عمومی را برانگیزد. سن کم بزه دیده و خشونت عمیق همه نگاه ها را موقتاً جلب کرده است و پس از مدت کوتاهی، بدون هر گونه اقدام ریشه ای برای همیشه فراموش خواهد شد. تجاوز به کودکان، به دلیل فقدان هر گونه قدرت دفاعی در آنان بسیار چشمگیر بوده و در جوامع حاشیه به دلایل دیگر تشدید می‌شود. تجاوز در مناطق حاشیه ورامین و پاکدشت تنها به قربانیان بیجه و ستایش ۶ ساله خلاصه نمی شود. هر ساله تعداد زیادی از کودکان به دلیل نبود آموزش های مقابله با آزار جنسی و مراقبت از خود و همچنین کمبود حمایت‌های خانواده و جامعه و حاکمیت مورد تجاوز قرار گرفته و چنین خبر بزرگی به جای رسانه ها تا ابد در قلب کوچکشان می ماند و آرام و بی صدا آنها را می کشد. این موضوع ما را بر این داشت تا پرونده بیجه، همان کارگر کوره‌پزخانه پاکدشت را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

نگاهی به زندگی بیجه

تاریخ تلخ زندگی خود را از مرگ مادرم به یاد می آورم. آن روز گویا آوار تنهایی بر سرم خراب شده باشد، خسته و تنها گوشه حیاط خانه‌مان کز کرده بودم و یواشکی پنجره اتاق رو به حیاط خانه مان را دید می‌زدم.
اتاقی که مادرم سرانجام بعد از سال‌ها، با مرگ در آن به آرامش رسیده بود. هیچ حدسی نمی زدم فقط دلم می خواست هر چه زودتر آن روز لعنتی تمام شود و یک دل سیر بخوابم. تا آن روز من هنوز مرگ و تنهایی را درک نمی کردم.

ما شش برادر و شش خواهر بودیم با پدری که مثل بقیه کارگرها جان می کند تا زنده بمانیم! فقر در گوشت و پوست و استخوان ما رسوخ کرده بود. پدرم از مردم محل داستان آسمان خراش‌ها و رستوران ها و خواب های رؤیایی در تهران را شنیده بود، سراسیمه از ترس اینکه نکند این فرصت طلایی از دستمان برود چُل و پلاسمان را جمع کردیم و راهی تهران شدیم و در یکی از شهرهای اطراف آن ساکن شدیم.حرف های مردم محل راست بود، تهران همانطور بود که می‌گفتند اما نه برای همه! آن شهر زیبا با مردم مهربانش که از لمس امثال من می ترسیدند و فقط با دیدن ما حس ترحم لحظه‌ای وجودشان را می گرفت فقط حسرت و تحقیر و نفرت به من می دادند.



آن روزها من نیز همچون هم‌محلی هایم در آینده سیر می کردم و اندک بهانه‌ای دلم را به ادامه زندگی گرم می کرد! عاشق درس خواندن بودم و تنها دل خوشی‌ام این بود که به مدرسه می‌روم و ساعتی چند از این زندگی فارغ می‌شوم، آن چند ساعت برای من همه چیز بود . وقتی پدرم از روی فقر و نداری مرا از مدرسه و هم سن و سالانم جدا کرد و به زباله گردی مشغول شدم، فقط با حیوانات مریض و گرسنه بیابان‌های اطراف روستا احساس مشترکی داشتم.گاهی تمام روز در بیابان می چرخیدم. آن‌ها را که مثل من درد می کشیدند و شجاعت خودکشی نداشتند را خلاص می کردم.

هر روز به زباله گردی در نقاط مختلف می رفتم و با حسرت و ناامیدی، در ذهنم برای کسانی که می دیدم، زندگی‌ای پر از زیبایی و خالی از هر نقصی متصور می شدم و درد می کشیدم و درد می کشیدم و درد ... و پدری که در چهار دیواری‌مان که هرگز نمی توانم آن را خانه بنامم چشم انتظار بود تا از راه برسم و مرا با زنجیر ببندد و آنقدر بزند تا رسالت روزانه خود را به پایان برد. من هنوز فقط نگاه می‌کردم و عذابی که تمامی نداشت.

یکی از همین روزها که ناامید و سرخورده با نهیب پدرم از خواب بیدار شدم و دست خالی خانه کذایی خویش را ترک کردم تا روزی خود را در زباله های مردم بیابم، یکی از آشنايانم به بهانه‌ای مرا به جای خلوتی کشاند و به دریدن روح شکار خود مشغول شد و فریادهای زیر آب من که هیچگاه راه به هیچ گوشی نمی‌برد. بعد از تجاوز من را وادار کرد که به چشمانش نگاه کنم؛ چقدر به خود می بالید و با غرور نگاهم می کرد. قدرت و پیروزی در چشمانش می دیدم و من باز مُردم !!!

تمام روز آرزو می کردم کاش مرا می کشت! کاش از خواب بیدار نشوم! کاش متولد نشده بودم! کاش ... صبح روز بعد نفرتی عمیق وجودم را فرا گرفته بود، دیگر به مرگ فکر نمی کردم نه اینکه بخواهم زندگی کنم نه؛دیگر برایم اهمیتی نداشت!

چند روز بعد دوباره شخص دیگری به من تجاوز کرد ...

من در تمام عمر هیچ کس را لحظه ای همراه خود احساس نکرده ام، هیچ آینده ای پیش روی من نیست، نفرت و بی‌اعتمادی مثل خوره روح مرا می خورد «از همه بیزارم، حتی از کسانی که نمی شناسم و در زندگی ام ندیده ام؛ تنفری بی مرز، ناشناخته، دور و عمیق. دلم می خواهد روزها و روزها بنشینم و به درد کشیدن دیگران نگاه کنم و از ته دل لبخند بزنم!» روزهای بعد من فقط به تصور شکنجه دیگران می‌گذشت و همه را باور می کردم و لبخند رضایتی تحویل می دادم!ذهنم پر بود از شکنجه و قتل و تجاوز ... تا مرگ فاصله چندانی ندارم، ضربه های تازیانه در مقابل دردهای زندگی‌ام نوازش ناشی از توجهی بیش نیست و چقدر لذت بخش است لحظه‌ای که همه مرا می بینند، آرام‌ترین صدایم را می شنوند و هرگز فراموش نخواهند کرد! این جمعیت از بالا چقدر مسخره به نظر می رسند، شاید حالا فقط گوشه ای از حس و حال مرا درک کرده باشند، انتقام،تنفر، مرگ ... ناخودآگاه بعد از آن همه تازیانه لبخندی عمیق بر لبانم می نشیند. شاید گمان می کنند که بالاخره من تقاص قتل هایم را پس دادم! غافل از اینکه من سال هاست که به امید چنین روزی زندگی می کنم ...

آنچه خواندید داستان کودکی محمد بسیجه معروف به بیجه پاکدشتی از زبان اوست که ما آن را مانند تکه های یک پازل کنار هم قرار دادیم ! کودکی که به زودی نامش با ترس و دلپره همراه می شود و پنج هزار نفر برای تماشای اعدامش جمع می شوند. بیجه ،کارگر کوره پزخانه های اطراف

پاکدشت است، یکی از بزرگترین پرونده های جنایی قرن اخیر، متعلق به اوست و تجاوز و قتل بیش از ۱۷ کودک و ۳ بزرگسال را تا سن ۲۳ سالگی در کارنامه خود دارد که در زمان خود افکار عمومی را به شدت متأثر کرد.

در تحلیل این پرونده نخست باید وضعیت منطقه ای که جرائم مذکور یکی پس از دیگری در آن واقع شده است را بررسی کرد؛ شهرستان پاکدشت که در جنوب شرقی شهر تهران واقع شده است، از دو بخش جمعیتی بومی و مهاجر تشکیل شده است و به دلیل همسایگی با کلان شهر تهران بخش قابل توجهی از آن را مهاجرین تشکیل می‌دهند. این مهاجرین که اغلب از اقشار ضعیف تهران و دیگر استان های کشور و همچنین ملیت های گوناگون افغان، پاکستانی و ... هستند بافتی را در مناطق ارزان قیمت شهر ایجاد کرده اند که گریبانگیر معضلات و آسیب های اجتماعی بیشماري است. کمبود امکانات شهری و رفاهی، آموزشی، بهداشتی و ... را می توان علل اصلی چنین معضلاتی دانست. چنانکه در این پرونده قربانیان غالباً از اتباع خارجی بوده‌اند و در خانواده های فقیر متولد شده اند که که فاقد هر گونه اسناد هویتی و اقامتی بوده اند و گاهی خانواده های آنها از امکانات لازم برای پیگیری آسیب‌های وارده بر آنها بهره‌مند نبودند. نکته دیگر که در این پرونده اهمیت به سزایی دارد کودک بودن غالب قربانیان بیجه است، کودکان در مناطق حاشیه شهر از سنین کم به شغل های کاذب و دشواری مانند زباله گردی، گدایی، کوره های آجرپزی روی آورده و بیشتر روز را در بیابان‌ها و خیابان‌های خلوت و تاریک می‌گذرانند و به دلیل سن کم و قدرت جسمی پایین، نمی توانند هیچ گونه مقاومتی انجام دهند. چنانکه خود بیجه در سنین کودکی بارها و بارها قربانی این عوامل شده بود. از طرف دیگر با بالاتر رفتن آمار جرایم، به همان نسبت، دقت مراجع انتظامی و قضایی پایین می آید و این عوامل روی هم‌رفته محیط امنی را برای فعالیت بزهکاران فراهم آورده است.

در مرحله دوم باید این پرونده را از نگاه روانشناسی و جرم شناسی بالینی بررسی کرد؛ بیجه در کودکی مادر خود را از دست می دهد و علی رغم تلاش های زیاد وی در برقراری ارتباط با دیگر زنان، همواره به شکست منتهی می شود و او تا پایان عمر از این خلأ عاطفی ناشی از فقدان مادر و شکست های مکرر عشقی رنج می برد. از طرف دیگر در ایام نوجوانی با خشونت ها و سختگیری‌های پدر، آتش تنفر و انتقام در وی زبانه می زند و با تجاوزهایی که در سال های بعد اتفاق می افتد آتش درونی وی شعله می افکند و مهارناپذیر می شود به گونه‌ای که حتی پس از بازداشت ۷۲ ساعته وی، مجدداً در آزادی کوتاهی که بدست می آورد مرتکب قتل و تجاوز می شود. بنایراین نقش فقدان یک خانواده حذاقلی در ارتکاب چنین جرائمی را نمی توان نادیده گرفت.

به عنوان نتیجه گیری می‌توان بیان داشت که محمد بیجه با توجه به وضعیت خانواده و فقدان‌های عاطفی وی و محیط زندگی که در آن رشد و نمو یافته است توانایی های بالقوه‌ارتکاب چنین اعمال فجیعانه‌ای را پیدا می کند. حاشیه‌ها و روستاهای پاکدشت نیز که فاقد هر گونه زیرساخت شهری و امکانات آموزشی و رفاهی و بهداشتی و ... بوده، تبدیل به بستر امنی می‌شود تا وی از غفلت مسئولین انتظامی و قضایی شهر در سال‌های مذکور استفاده و به چنین اعمالی بپردازد. هر چند تحقیقات میدانی ما در این منطقه نشان داده است که بسیاری از افراد علی رغم اینکه در همین محیط و شرایط زندگی می‌کنند مرتکب چنین اعمالی نمی‌شوند.



فریده خانم مدیر یک شرکت صادرات کالاهای ایرانی به خارج از کشور است، سفرهای داخلی و خارجی زیادی هم داشته است. طبق گفته خودش او نیز برای خود مار کوبلوئی است. زمان ناهار در شرکت خود را به گپ زدن اختصاص داد تا من نیز به جواب‌هایم برسیم.

آقای رسولی استاد دانشگاه است. او در رشته‌ی تحصیلی خود جوان فعالی است و همه‌ی دانشجویانش او را دوست دارند. وقتی از کلاس و تدریس فارغ شد در حیاط دانشگاه زیر سایه‌ی درخت روی نیمکتی نشستیم و سؤال‌هایی که در ذهن داشتیم را پرسیدیم.

وظیفه خانواده این بچه چیه؟

این خانواده اگه می‌دونستن وظیفه چیه که این طور برخورد نمی‌کردند. ولی صد در صد باید باهاشون صحبت بشه و وظایفشون در قبال بچه‌هاشون مشخص بشه.

وظیفه ما به عنوان شهروند چیه؟

برای بچه‌های بد سرپرست مشاوره بگیریم و قانع‌شون کنیم که بدتر از قبل نمیشه و همیشه افرادی هستن که به فکرشون هستن.

وظیفه NGO ها چیه؟

برای پدران و مادران همه‌ی بچه‌ها هر ماه تو خونه ایرانی جلسات مشاوره و روانشناسی برگزار بشه و قانع‌شون کنیم که شرکت در این جلسات به نفع خودشون و بچه‌هاشونه و مرتب به تیم وظیفه سرکشی به امورات اونا رو داشته باشه.

وظیفه دولت چیه؟

متأسفانه دولت چندان در این امور قوی‌تر از اون چیزی که ما فکر می‌کردیم عمل نکرده ولی میشه با ارسال نامه‌هایی به دفتر ریاست جمهوری و یا مجلس درخواست کمک برای بهتر شدن وضع این بچه‌های افراد معتاد بکنیم و دولت هم مراکز رو برای نگهداری بچه‌ها حتی به صورت کوتاه مدت انجام بده.

کل مردم دنیا وظیفشون چیه؟

تک تک افراد در قبال بچه‌های بد سرپرست و بی‌سرپرست مسئولیم و می‌تونیم با ارسال نامه به سازمان‌های مربوطه نظر مردم رو برای کمک بیشتر و بیشتر جلب کنیم.

وظیفه خانواده این بچه چیه؟

ابتدا خانواده باید از افرادی که روی پدر خانواده تاثیر گذارند و پدر از آنها حرف شنوی دارد، کمک گیرند. چون اعتیاد روان انسان رو مثل خوره میخوره و این پدر دست خودش نیست که این حرکات رو از خودش نشون میده. اون در اثر اعتیاد روانی شده.

وظیفه ما به عنوان شهروند چیه؟

وظیفه ما فرهنگ‌سازی به خانواده است و ترغیب به ترک اعتیاد توسط معرفی کمپ‌های اعتیاد و در صورت امکان تقبل هزینه‌های درمان.

وظیفه NGO ها چیه؟

انجمن‌ها باید نسبت به آسیب‌شناسی اقدام کنن و فضای آرومی رو برای این فرزند تهیه کنن و دغدغه‌های مالی این بچه رو برطرف کنن.

وظیفه دولت چیه؟

دولت باید با اختصاص بودجه‌هایی برای این خانواده‌ها و اضافه کردن مراکز درمانی و حتی فرهنگ‌سازی کمک زیادی می‌تونه بکنه.

کل مردم دنیا وظیفشون چیه؟

جوابی نداد در حالیکه که سرش پایین بود و دست راستش زیر چانه اش بود و ذهنش درگیر سوالات قبل بود گفت:

به نظرم هر چهار موردی که شما در مورد وظیفشون پرسیدی باید بگم هر چهار تا وظیفه مشترک دارن و اون ترغیب پدر خانواده به ترک اعتیاده ولی با عملکردهای مختلف.



آزار پسر به دست پدر؛ ما، شما و ایشان چه باید کنند؟!

ملیحه احمدی

عبارت Public Opinion عموماً به اشتباه «افکار عمومی» ترجمه می‌شود، در حالی که معنای آن دقیقاً «نظر عمومی» است. نظر عمومی پدیده‌ای صرفاً ذهنی نیست، بلکه شکل‌دهنده‌ی واقعیت موجود یا حفظ‌کننده‌ی وضعیت موجود نیز هست. قدرت میلیون‌ها ذهن امروزه به وسیله‌ی رسانه‌ها، مدارس و البته چون گذشته به دست عرف اجتماع و خانواده به هم می‌پیوندد و موضع تقریباً واحدی را درباره‌ی مسائل مختلف اجتماع اتخاذ می‌کند. موضعی که در عمل، رفتار شهروندان را شکل می‌دهد. «کف خیابان»، به همین قدرت مرموز می‌پردازد. قدرتی که از آن غافلیم و شاید ندانیم تمام مصائب و تمام پیشرفت‌های یک ملت از آن نشأت می‌گیرد. زیرا نظر عمومی است که همگان را - از زن خانه‌دار یا یک کارمند عادی گرفته تا هنرمندان شهیر و ورزشکاران بنام و نیز بالاترین مقامات کشور - تا حد زیادی هدایت می‌کند. «کف خیابان» این بار به موضوع کودک‌آزاری می‌پردازد. وضعیت واقعی یک کودک طرح می‌شود و از چند تن از شهروندان درباره‌ی عکس‌العمل نهادهای مختلف جامعه و نیز خود فرد، سوالاتی پرسیده می‌شود. پسر ۱۳ ساله‌ای که پدری معتاد دارد. پدری که او را با ضرب و شتم شدید وادار به هر نوع کاری می‌کند تا هزینه مواد مخدر خود را از درآمد فرزندش تأمین نماید. می‌خواهیم ببینیم ذهن مردم عادی از چه زاویه‌ای به این مسئله نگاه می‌کند و از این منظر چه اعمالی را تجویز می‌کند یا انجام می‌دهد.



مریم روانشناس است و تا یک ماه پیش داخل کمپ معتادین کار فعالیت داشت. خودش می‌گوید «فعالاً دوماه مرخصی‌ام تا به کارای شخصی خودم برسم.» وقتی کار خریدش تمام شد در مسیر خانه قدم‌زنان مشغول صحبت شدیم و این فرصتی شد تا من جواب سؤال‌هایم را از دهان او هم بشنوم.

وظیفه خانواده این بچه چیه؟

– وظیفه‌ی خانواده‌ی این بچه و بچه‌های مشابه‌اینه که با توجه به شرایط موجود یا سازمان‌های خیریه با مدارس و معلمان و... همکاری کنن و توصیه‌های افراد با صلاحیت رو قبول کنن تا با کمک بقیه شرایط زندگیشون عوض بشه.

وظیفه ما به عنوان شهروند چیه؟

– اینکه یه مقدار از وقت خودمون رو واسه بقیه هم بذاریم. با چشم باز و به دور از قضاوت‌های بی‌رحمانه هرچند هم کم و ناچیز سعی کنیم واسه تغییر رو به بهبود یه نفر هم یه گام مثبت برداریم.

وظیفه NGO ها چیه؟

– انجمن‌ها و وظیفشون اینه که بیان فکر و نگرش این خانواده‌های آسیب‌دیده رو تغییر بدن. آموزش دادن به اونا که ازش محروم بودند. همراهی و همدلی با اشخاصی که بار سنگین زندگی کمر اونا رو خم کرده.

وظیفه دولت چیه؟

– منو وارد سیاست نکن.

مردم دنیا چیکار میتونن بکنن؟

– وظیفه کل مردم دنیا اینه که با هم اتحاد داشته باشن و فارغ از دین و نژاد و ملیت برای دنیایی زیباتر تلاش کنن که همه‌ی مردم دنیا خانواده‌ی ما هستن و اگه کسی زندگی براش سخت‌ه و دشواره بقیه کمکش کنن.

زهرا مدرسه می‌رود. سال هشتم است و سخت تلاش می‌کند و درس می‌خواند و حالا تلاشش بیشتر هم شده است چرا که فصل امتحانات است. اتفاقاً وقتی به سراغش رفتیم مشغول تمرین درس ریاضی بود.

فک میکنی باید خانواده اش چیکار کنن؟

– باید یا به خاطر وظیفه پدریش و دیدن علاقه به درس بچه‌هاش عاقلانه تصمیم می‌گرفت ترک کنه یا اینکه اگه نمیتونه ترک کنه بچه‌هاشو به یه جایی معرفی کنه که بتونن آینده‌شونو درست کنن.

من و تو که یک شهروند هستیم باید چیکار کنیم؟

– این که هر کمکی از دستمون بر میاد انجام بدیم، مثلاً وسیله‌ی درسی براش بخریم. باهاش درس کار کنیم. به بچه حرف بزنین و دلداریش بدیم و نذاریم از زندگی خسته بشه.

NGO ها باید چیکار کنن؟

– اینکه به مدرسه‌ها و دبیرستان‌ها مراجعه کنن و با مشاوره یا دبیر از احوال بچه‌ها بپرسن و اگه موقعیتی دیدن حتماً حتماً به کمکشون برن.

به نظرت دولت چه کاری میتونه انجام بده؟

– تا جایی که می‌تونه جلوی خرید و فروش مواد رو به سختی بگیرن و معتادین رو به کمپ‌ها ببرن و نذارن نوجوون‌های جامعه واسه پدر و مادرهاشون اذیت بشن و به درسشون لطمه بخوره.

دنیا، همه‌ی مردم دنیا چی؟

– اینکه یه کم فکر کنن و نه گفتن رو یاد بگیرن و اگه نمی‌تونن نه بگن برن کلاس یاد بگیرن و فقط به فکر خودشون نباشن و مردم هم یه کم حساس تر بشن نسبت به آینده بقیه.



صفورا چندسالی ست گویندگی رادیو را انجام می‌دهد. هم‌زمان با کار زیادش در رشته مدیریت هم درس می‌خواند. چند ساعتی قبل از رفتن برای ضبط برنامه در فضای باز صدا و سیما اوقاتی را با هم گذرانیدیم.

وظیفه خانواده این بچه چیه؟

– وظیفه تک تک خانواده‌ها حمایت از این کودک هست که این کودک نه تنها حمایتی نداشته بلکه مورد ظلم هم واقع شده.

وظیفه ما به عنوان شهروند چیه؟

– داشتن اطلاع از وضع جامعه و شرایط کودکان کار و حمایت از اون‌ها.

وظیفه NGO ها چیه؟

– تأمین نیازهای مالی و تا حدودی عاطفی، برای نیازهای عاطفی رو عرض کردم تا حدودی چون همیشه جایگزین کرد نیاز کودک به پدر و مادر و عاطفه اونا تقریباً جبران‌ناپذیر هست.

وظیفه‌ی دولت چیه؟

– وظیفه‌ی اصلی دولت، کمک، حمایت و ایجاد آرامش برای کودکان و آینده‌سازان مرز و بومش هست.

کل مردم دنیا چه وظیفه‌ای دارند؟

– توجه به حال و رفاه هم، توجه به انسان بودن و همدیگه رو درک کردن، البته این دیدگاه من هست چون من شخصیت‌م به گونه‌ای هست که دوست دارم گروهی زندگی کنم و با جمع باشم... فردگرا نیستم.



وقتی سر صحبت را با نیره خانم ۴۸ ساله باز کردیم، همان‌طور که داشت عدس پلوی ظهر روز پنجشنبه را می‌پخت و از گرد و خاک‌های لب پنجره‌های خانه گردگیری می‌کرد، گفت اجازه بدین برنج رو دم بذارم و بیام تا با هم حسابی حرف بزنینم. نیره خانم فقط یک مادر خانه‌دار است و سمت دیگری ندارد.

مادر جان به نظر تون خانواده اش باید چیکار کنه؟

همانطور که اشک در چشمانش حلقه زده بود با بغضی گفت:

– مادر خانواده باید بیشتر مراقب بچه‌ها باشه. اگه هم مادر مسئولیتی رو قبول نمی‌کنه و خودش بدتر از پدرش بی‌توجه به بچه‌هاست بچه باید بره بهزیستی چون معتاد که چیزی حالیش نیست.

ما که همشهری اش هستیم چه کاری باید انجام بدیم؟

– راهنماییشون کنیم مث مرضی که نیاز به دکتر داره اینام نیاز به دکتر دارن. باید راه و چاه رو بهشون یاد داد. بلد نبوده که اینجوری شده اگه می‌دونست که اینجوری نمی‌شد.

NGO ها مسئولیتشون چیه؟

– واسه پدرش کار پیدا کنن، ترکش بدن، با خانواده حرف بزنین بچه بره درس بخونه چون الآن تو این سن باید درس بخونه. این سن، سن کار نیست.

دولت چی؟

– خودش مواد رو کم کنه تا خانواده‌ها آرامش داشته باشن. اینقدر پدر و اعضای خانواده به جون هم نیفتن. اینقدر مردم واسه مواد خوار و خفیف نشن.

مردم دنیا چه کاری از دستشون بر میاد؟

– همه ماها که درست بشیم دنیا درسته دیگه. فکر کردی دنیا چیه. خب ماهااییم دیگه.

علی آقا ۵۴ سال دارد و کارگر است. می‌گوید هر روز سرکار نمی‌روم. بعضی از اوقات بیکار هستم. امروز هم بعد از اینکه از سرکار اومد به سراغشان رفتیم، در حالی که عصرانه می‌خوردند سر صحبت را باز کردیم.

علی آقا خونواده اش باید چیکار کنه؟

– باباش که هیچ اصلاً نمیشه گفت باباست. زنش باید هر جور شده ترکش بده یا حداقل بچه‌ها رو از دست این نجات بده.

ما که از یه هوانفس می‌کشیم و همشهری هستیم چیکار کنیم؟

– ما باید هر کمکی از دستمون بر میاد براشون بکنیم. کمک مالی، جانی، ببینیم هر کدوم از ما چقدر می‌تونیم کمکشون کنیم.

کسایی که داخل انجمن‌ها کار میکنن چطور؟

– تا جایی که می‌تونه کمک کنه. اما نه کمک زیادی که تازه بدتر بشه. یه کمک جزئی تا شروع کنه. تا باباش کار کنه و یه چیزی باشه براش که ادامه بده.

دولت چی کار کنه؟

– دولت رو ولش کن. شاید دیگه زورش نمی‌رسه. اگه بلد بود این همه معتاد نداشتیم. باید جلوی مواد رو محکم تر بگیره.

تک تک آدم‌های دنیا چه کاری باید انجام بدنند؟

– دنیا رو که خدا درست کنه، حالا ما یه کاری کنیم تا دنیا.



تو خونه ما هم هست؟!



دست یخ زده شب‌نم کوچولو در دستم است. برای هزارمین بار دکتر را که با تلفنش مشغول است صدا می‌زنم. شب‌نم تن بی‌حالش را به دیوار تکیه داده و خیره مانده به دمپایی‌های پلاستیکی مردانه‌ای که به هزار مصیبت از زیر یک خروار لباس و رختخوابهای چرک توی حیاط خانه‌شان پیدا کردیم. با نوک پا دمپایی‌ها را به زیر تخت هل می‌دهد. یاد غرهای بی‌جان زیر لیش می‌افتم که می‌گفت: «آخه خاله اینا مردونه‌ست». در آن فرصت کم، چاره دیگری نداشتم. از بین توده درهم وسایل که پاتوق گربه‌های حیاط شده بود، یافتن همین یک جفت دمپایی گشاد مردانه هم غنیمت بود. دستم را روی پیشانی‌اش می‌گذارم. در تب می‌سوزد. لب‌هایش هم ترک خورده. هرچه از نامادری‌اش پرسیدم چند روز است که شب‌نم بیمار است؟ چیزی یادش نمی‌آید. به گمانم بعد از دودهایی که از پایپ توی دستش در هوا فوت می‌کرد، خود شب‌نم را هم به سختی به یاد داشت. نتیجه معاینه دکتر می‌شود سرُمی توی دست شب‌نم که دیگر دست از سر دمپایی‌های مردانه‌اش برداشته و به چشمان من زُل زده است. می‌پرسم: «حالت بهتر شد؟» لب‌های خشکش را از هم باز می‌کند و می‌گوید: «خاله! خدا کجاست؟» نگاهم روی سوختگی سیگار روی دستش می‌ماند.

- خدا اینجاست. خدا همه جا هست. خدا تو دل آدماست.
- خدا تو خونه ی ما هم هست؟

دیوارهای سیاه در هم فرو رفته ی خانه‌ی شب‌نم توی سرم قدمی کشند.

- آره خاله، تو خونه‌ی شما هم هست ...

در حمایت از چنین مواردی تشکیل شده یا حتی اگر خانواده‌اش هم سلامت ندارند با انجمن حمایت از کودکان تماس بگیرن و درخواست کمک کنن. به هر حال یک پروسه درمانی و ترمیم روحی برای خانواده و فرد معتاد نیاز. احتمالاً برا چند وقتی فرد معتاد رو از خانواده‌اش دور کنن، برای درمان و این چیزا

ما باید چیکار کنیم؟ البته به عنوان شهروند؟

- فکر می‌کنم مهم‌تر از هر چیز فرهنگ‌سازی، ترویج ازدواج معقول و صحیح، آموزش صحیح کودکان آسیب‌دیده در محیط‌های شاد و مفرح، کمپ‌های فرهنگ‌سازی برای خانواده‌های درمانده فرهنگی؛ می‌دونید چی میگم؟!

شاید با بعضی همسران این افراد که صحبت کنین، اصلاً معنای آزادی و... را نمی‌دونن که بخوان عمیقاً احساس میل به آن پیدا کنن و قدمی بردارن، افراد بد اخلاق و تنگ‌دستی رامی‌شناسم که بخاطر آگاهی و روحیه پیشرفت طلبانه و رو به جلو همسرشون الان در موقعیت‌های فوق تصورشون هستند (البته این جمله در حمایت از افراد بی‌فرهنگ نیست) در کل منظورم اینه که این خانواده‌ها اصلاً معنای چه جور آزاد بودن، چه طور خندیدن و تفریح کردن، چگونه شاد بودن و دل را از کینه‌ها و غصه‌ها خالی کردن رامی‌دونن؟

NGO ها چطور؟

- این بحث تخصصیه. اما فقط می‌دونم نباید اثری از عقده و درد این مسایل در روح و عمق جان کودک باقی بمونه... نباید...

دولت چطور می‌تونه کمک کنه و وظیفه‌ی خودش رو انجام بده؟

- سازمان‌دهی و گسترش انجمن‌ها، کمپ‌های فرهنگ‌سازی و زندگی‌روتین... و تحقیر زندگی‌های بی‌فرهنگ (البته بصورت صحیح) مخصوصاً در مناطق مستضعف شهر چه از لحاظ مالی و چه فرهنگی.

مردم دنیا چه حرکتی میتونن انجام بدن؟

- کل مردم دنیا حمایت / حمایت / حمایت نگاه خوب / نگاه خوب / نگاه خوب مهربانی / مهربانی / مهربانی چه بسا که ریشه خیلی از این مسایل به صورت باور نکردنی در نامهربانی و بی‌عطوفتی جامعه و طرد شدن از جامعه بوده باشه.

و فرهنگ سازی مردمی را می‌شناسم، پول دارن، پول دارن و پول دارن مثالش بعضی خانواده‌های سنتی مرکز شهر؛

اما بیا و ببین سطح تحصیلات فرزندان؛ هیچ هیچ سطح رفاه و شادی؛ هیچ

هر بار به تبع در و دیوار و همسایه به کاری می‌زنن، اما آخر اونا رو مثل سرگشته‌ها، مثل بی‌هدف‌ها، مثل بی‌انگیزه‌ها، هر بار مقلد جریانی می‌بینی و دست آخر هم مثل بازی خورده‌ها فقط باختن.

اونا تشنه هدفند ...

فاطمه دانشجوی نرم‌افزار کامپیوتر است. دختری آرام است؛ عصر روز دوشنبه درحالی که داشت اوقات فراغتش را با چرخ زدن در تلگرام پر می‌کرد با او هم کلام شدم.

وظیفه ی خانواده این بچه چیه؟

— خب آخه از یه معتاد نمی‌شه انتظاری داشت.

وظیفه ما به عنوان شهروند چیه؟

- ما هم به عنوان شهروند کار خاصی از دستمون بر نمید.

وظیفه NGO ها چیه؟

- تمام مسئولیت‌های این بچه رو به عهده بگیرن. حمایتش کنن و نذارن مجبور به کار کردن بشه.

وظیفه دولت چیه؟

- دولت که کاری نکرده.

کل مردم دنیا وظیفشون چیه؟

- کاری از دستشون بر نمید.

وقتی صحبت مان تمام شد فقط سری تکان داد و سکوت کرد.

طاها یکی از فعالان فرهنگی در زمینه نوجوانان هست. اوقات فراغتش را با کتاب خواندن در زمینه‌های مختلف پر می‌کند. بخاطر مشغله کاری طاها نتوانستیم حضوری صحبت کنیم و به همین دلیل تلفنی کار را پیش بردیم.

به نظر شما مسئولیت خانواده ی این بچه چیه؟

- ابتدا چند لحظه‌ای سکوت کردند و سپس گفتند: بسیار ما مردان ایرانی باید از وقوع این حادثه درناک در جامعه ایرانی باتمدنی باشکوه متأسف و شرمسار باشیم و عرق شرم آشکارا بر پیشونی‌هامون باشه.

ما مردمی هستیم که حتی وقتی در فروشگاه دختر بچه‌ای را روی چرخ سبد خرید والدینش در حال خنده و کنجکاو می‌بینیم برای او عاطفی می‌شیم، ذوق می‌کنیم، آرزوی خوشبختی و رفاه می‌کنیم و حتی دوست داریم هدیه‌ای برای ابراز محبت‌مون به اون بدیم.

حال که این واقعه را می‌شنوم و در حال تأسف بسیارم و از طرفی با حالت عادی یک انسان (مثال فروشگاه) مقایسه می‌کنم؛

می‌بینم پدر این کودک در حالت عادی نیستن

این فرد در صورت مشکلات مادی و روحی و رسیدگی نکردن به اونا و در نتیجه اضافه شدن مشکلات بر پشت مشکلات... از حالت بهداشت روانی و یک انسان حداقل نورم و متعادل خارج‌اند و باز تکرار می‌کنم عادی نیستن...

ما مثل بهداشت بدن که متأسفانه همون هم در جامعه توسط مردم پشت گوش انداخته میشه، نیاز به بهداشت روان و متخصصان روانشناس و روانپزشک و نیاز به بهداشت روح و متخصصان معنوی داریم.

اما از جهت اعتیاد هم میتونم بگم مرحله غیرعادی را پشت سر گذاشته و خطر ورود به مرحله حیوانیت را دارد.

خانواده اش دقیقاً چه کسانی؟ مادر؟ خواهر؟

در صورتی که خانواده‌اش از لحاظ اخلاقی و روانی دارای سلامتی اند می‌تونن در درجه‌ی اول از شخص مذکور فاصله بگیرن، اگر اشتباه نکنم انجمن‌هایی

کودک آزاری، خلأهای قانونی و تجربیات جهانی

سارارضایی



بیان مسئله

با توجه به اینکه کودکان آسیب‌پذیرتر از سایر افراد جامعه‌اند، کودک‌آزاری و غفلت از کودکان از جمله شایع‌ترین و پیچیده‌ترین مسایل روانی - اجتماعی جامعه است. کودک آزاری از جمله آسیب‌های اجتماعی است که به دلیل گستردگی عوامل مؤثر بر آن و تأثیرات عمیقی که بر رشد و شخصیت کودک، خانواده و اجتماع می‌گذارد باید به عنوان یکی از اولویت‌های برنامه‌ریزی‌های اجتماعی، پیشگیری و مقابله با آن مورد توجه قرار گیرد. عمده‌ترین عوامل کودک آزاری را فقدان مهارت‌های کافی والدین، شغل والدین، تحصیلات والدین، سابقه‌ی محکومیت و سوءپیشینه در خانواده، تک‌والدی بودن خانواده، سابقه‌ی اعتیاد در خانواده، سابقه جدایی و طلاق در خانواده، انزوای اجتماعی در خانواده، سابقه بیماری جسمی و روانی در خانواده و در نهایت جمعیت خانواده تشکیل می‌دهند. [۱]



مطالعات نشان داده‌اند که در اکثر موارد اقدام کنندگان به کودک آزاری، یکی از والدین یا فردی که به کودک نزدیک بوده و انتظار مراقبت و حمایت از کودک توسط وی می‌رفته است بوده‌اند. در مورد آزارهای جنسی نیز، گزارشات مختلف حاکی از اقدام کودک آزاری از سوی آشنایان به ویژه افراد خانواده بوده است.

تعریف کودک‌آزاری

کودک‌آزاری طیف وسیعی از رفتارهای آسیب‌رسان، شامل برآورده نکردن نیازهای اولیه‌ی کودک، غفلت از مراقبت‌های بهداشتی، فقدان رشد کافی، تنبیه و بدرفتاری فیزیکی، سوءاستفاده‌ی جنسی، سوءرفتار هیجانی و آزار روانی را در بر می‌گیرد.

انواع کودک‌آزاری

- **کودک‌آزاری جسمی:** این رفتار منجر به آسیب رساندن جسمی بالفعل یا بالقوه می‌گردد.
- **کودک‌آزاری جنسی:** به قصد تلذذ جنسی از کودکی که آگاهی ندارد استفاده می‌شود و کودک وادار به اعمال جنسی می‌شود.
- **کودک‌آزاری عاطفی:** قصور در فراهم نمودن محیط حمایتی مناسب برای رشد کودک
- **کودک آزاری مبتنی بر غفلت:** بی توجهی و کوتاهی در فراهم نمودن لوازم رشد کودک.

گونه شناسی کودک آزاران

مطالعات نشان داده‌اند که در اکثر موارد اقدام کنندگان به کودک آزاری، یکی از والدین یا فردی که به کودک نزدیک بوده و انتظار مراقبت و حمایت از کودک توسط وی می‌رفته است بوده‌اند. در مورد آزارهای جنسی نیز، گزارشات مختلف حاکی از اقدام کودک آزاری از سوی آشنایان به ویژه افراد خانواده بوده است.

کودک آزاری و خشونت خانگی

کودک‌آزاری یکی از انواع خشونت‌های خانگی است و نظریه‌های گوناگونی به موضوع خشونت‌های خانگی و عوامل مؤثر بر بروز این خشونت‌ها پرداخته‌اند. خشونت خانگی با اعتیاد به مواد مخدر خصوصاً مواد مخدر صنعتی، استفاده از داروهای غیر مجاز و روان‌گردان، ناپختگی، افسردگی، اسکیزوفرنیا و چندین اختلال شخصیت دیگر ارتباط دارد.

پژوهش‌ها نیز نشان داده‌اند در خانواده‌هایی که فقر اقتصادی وجود دارد و والدین تحصیلات پایینی دارند میزان بروز خشونت‌های خانگی بالاست. بر اساس نظریه محرومیت - تهاجم، کلیه‌ی رفتارهای پرخطرانه و به ویژه خشونت را ناشی از محرومیت و ناامیدی می‌دانند و نشان داده‌اند که انسان‌هایی دست به عمل خشونت آمیز می‌زنند که تحت تأثیر نوعی محرومیت و ناکامی در دستیابی به هدف‌هایشان قرار داشته‌اند. [۲ - ۳ - ۴]

خلأهای قانونی

در مورد قوانین موجود و ساز و کارهای حمایتی آن در داخل کشور در شماره ۱۲ مجله‌ی گل یخ به صورت مفصل بحث شد. در قوانین ایران، کودک‌آزاری مشتمل بر هر نوع آزار جسمی، جنسی و روانی است و مطابق با قانون حمایت از کودکان و نوجوانان جرم تلقی می‌گردد. برای این جرم مجازات از یک روز تا شش ماه حبس، و تا یک میلیون تومان جزای نقدی در نظر گرفته می‌شود. طبق قانون حمایت از کودکان و نوجوانان، کودک آزاری یک جرم عمومی محسوب می‌گردد. یعنی بدون نیاز به شکایت شاکی خصوصی مقام قضایی به هر طریقی که از کودک‌آزاری مطلع شود ملزم به رسیدگی به کودک‌آزاری است. و همچنین این قانون افراد، مؤسسات و مراکزی که مسئولیت سرپرستی و نگهداری کودکان را بر عهده دارند مکلف می‌کند موارد کودک‌آزاری را به مقام قضایی اطلاع دهند و اگر اطلاع ندهند مرتکب جرم شده‌اند. مجازات آن از یک روز تا شش ماه برای فرد مجرم، و جزای نقدی تا ۵۰۰ هزار تومان می‌باشد. یکی از اشکالات این قانون همین مجازات تا شش ماه حبس می‌باشد، مجازات نامتناسبی است. مهم‌ترین ویژگی یک مجازات این است که پیشگیرانه باشد و واضح است که شش ماه حبس به هیچ وجه نمی‌تواند جنبه‌ی پیشگیری داشته باشد.

به طور کلی، مواد قانون حمایت از کودکان و نوجوانان به گونه‌ای نبوده است که بتواند نظام دادرسی منصفانه‌ای را برای کودکان در زمینه کودک‌آزاری ایجاد نماید. خصوصاً چارچوبی در مورد کیفیت و صلاحیت دادگاه مورد نظر برای رسیدگی به موارد کودک آزاری را مشخص ننموده است. طبق این قانون دادرسی عمومی صلاحیت رسیدگی به موارد کودک‌آزاری را دارد. یعنی دادگاهی که به موارد اختلاس و کلاهبرداری و ... رسیدگی می‌کند، می‌خواهد به موارد کودک آزاری هم رسیدگی کند. اما واقعیت این است که قاضی دادرسی عمومی نگاه خاص به کودک و تخصص ویژه‌ی

آن را ندارد. حتی در بسیاری از شهرهای کوچک قاضی نمی‌داند که قانون ۹ ماده‌ای حمایت از کودکان و نوجوانان وجود دارد. هر چند در سال‌های اخیر بخش‌نامه‌ای را قوه‌ی قضائیه صادر کرده که دادگاه اطفال حق رسیدگی به جرائم علیه کودک را دارد. گرچه صلاحیت اصلی دادگاه اطفال رسیدگی به جرائم است که توسط کودک انجام می‌شود اما با این بخشنامه می‌تواند به موارد علیه کودک و از جمله کودک‌آزاری هم رسیدگی کند. اما این صلاحیت بخشنامه‌ای کاستی‌هایی دارد. از جمله این که در تمام شهرهای ایران دادگاه اطفال وجود ندارد و همچنین این صلاحیت مانع از صلاحیت دادرسی عمومی نمی‌شود.

در مورد نظام دادرسی شفاف، موضوعی که باید لحاظ شود این است که دادگاه‌ها باید در مورد کودک ملاحظات ویژه‌ای را مد نظر داشته باشند. از جمله کمبودهای دیگر این قانون این است که، راهکارهایی برای جلوگیری از وقوع جرم ارائه نداده و کودک در معرض خطر در این قانون دیده نشده است.

در ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری که از سال پیش لازم‌الاجرا شد، سازمان‌های مردم‌نهاد که موضوع اساسنامه‌ی آن‌ها متضمن فعالیت در حوزه حقوق کودک است، حق دارند در جرایم علیه‌ی کودکان به دادسرا اعلام جرم کنند. البته در مورد جرایم عنفی، تجاوز و کودک‌آزاری جنسی و... سازمان‌های مردم‌نهاد تنها حق دارند اطلاع دهند، اما حق شرکت در جلسات و اعتراض را ندارند.

تمام ایراداتی که به قانون حمایت از کودکان و نوجوانان وارد است، باعث شد که لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان تنظیم شود. این لایحه توسط قوه قضائیه در سال ۸۷ تدوین شد. که بعد از پروسه‌های بوروکراسی، در حال حاضر در کمیسیون حقوقی - قضایی مجلس است و هنوز توسط مجلس تصویب نشده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی خشونت کلامی و تنبیه کلامی مشمول قانون حمایت از کودکان نمی‌باشد زیرا جزو شکنجه و آزار و اذیت روحی و روانی کودک محسوب نمی‌شود. در ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی به والدین حق تنبیه بدنی کودکان داده شده است و آن‌ها می‌توانند کودکان خود را تنبیه بدنی نمایند یعنی همان کتک زدن و تنها شرطی که وجود دارد این است که تنبیه‌ها نباید از حد متعارف خود خارج شود. مشخص نبودن حدود قانونی در این مورد دست قاضی را برای صدور حکم در این موارد محدود می‌کند و دست والدین خشن و بی‌مسئولیت را برای اعمال خشونت باز نگاه می‌دارد و در غیاب قانونی مدون برای جلوگیری از کودک‌آزاری هر روز کودکان بی شماری مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. وجود این محدودیت‌های قانونی مانع از برخورد صحیح و صریح نیروهای انتظامی و امنیتی با این مشکل می‌شود. از سوی دیگر به موجب قانون مجازات اسلامی در صورتی که فرزندان مرتکب قتل والدینشان شوند، محکوم به قصاص می‌گردند؛ اما اگر قاتل کودک، پدرش باشد، قانون مجازات اسلامی او را از قصاص معاف می‌نماید و چنان‌چه کودکی از سوی پدر یا مادرش مورد آزار و صدمه جسمی یا روانی قرار

گیرد (البته اگر این اقدامات خارج از شمول اقدامات تربیتی باشد) مرتکب به مجازات مقرر محکوم می‌شود. اما برای حمایت از کودک بزه‌دیده و جلوگیری از ایراد صدمات دیگر از سوی شخص بزه‌کار پس از تحمل مجازات هیچ تدبیری اندیشیده نشده است. در نتیجه کودک بزه‌دیده به محیطِ مجرمانه‌ی سابق اعاده و تحت سرپرستی بزه‌کار دیروز قرار می‌گیرد.

با توجه به گسترش آسیب‌های اجتماعی به ویژه در کلان‌شهرها و با توجه به وظایف سازمان بهزیستی کشور در خصوص لزوم حمایت از افراد در معرض آسیب اجتماعی از قبیل کودک‌آزاری، همسرآزاری، دختران فراری، کودکان خیابانی، خانواده‌های در معرض طلاق، خودکشی و … راه‌اندازی خط سه رقمی تلفن اورژانس اجتماعی به منظور دستیابی سریع و آسان ایجاد شد. هدف این برنامه این بود که مداخلات روانی – اجتماعی را قبل از مداخلات قضایی و انتظامی و حتی در کنار این نوع مداخلات جایگزین کند و زمینه را برای توانمندسازی افراد در معرض آسیب و آسیب‌دیده اجتماعی و بازگشت آن‌ها به زندگی سالم فراهم آورد.

اما متأسفانه به دلیل حجم بالای موارد کودک‌آزاری خصوصاً در مناطق حاشیه‌نشین شاهد آن هستیم که اورژانس اجتماعی در موارد مربوط به کودک آزاری عملکرد بسیار ضعیفی دارد. [۵–۶–۷]

بررسی وضعیت قوانین ایالات متحده آمریکا در امر کودک‌آزاری

اجرای قانون در پاسخ به کودک‌آزاری (دفتر برنامه عدالت وزارت دادگستری ایالات متحده آمریکا)

کودک‌آزاری یک آسیب اجتماعی است. هیچ نهادی به تنهایی منابع آموزشی، قدرت و اختیار قانونی برای مداخله‌ی مؤثر در موارد کودک‌آزاری را ندارد؛ هنگامی که کودک دچار کودک‌آزاری (جسمی یا جنسی) می‌شود، یک مداخله‌ی جامعه‌ای شامل ایجاد تیم محافظت از کودک که دارای گروه تخصصی پزشکان، گروه عدالت کیفری، مددکاران اجتماعی و یک گروه نظارت‌کننده و هماهنگ‌کننده‌ی اعضای تیم می‌باشد تشکیل می‌شود. مهارت هر یک از گروه‌های این تیم از اهمیت یکسانی برخوردار است. نقش اجرای قانون در موارد کودک‌آزاری بررسی وضعیت نقض حقوق کیفری، شناسایی و دستگیری مجرم و اتهام جزایی مناسب است.

رویکرد تیم چند رشته‌ای

مؤثرین اصل برای برخورد با موارد سوءرفتار با کودکان «هماهنگی بین‌نهادی» و برنامه‌ریزی است. مددکاران اجتماعی، پزشکان، درمان‌گران، کارآگاهان، قضات و مأموران پلیس همگی نقش مهمی در این موضوع ایفا می‌کنند. همه‌ی آن‌ها باید با یک دغدغه مشترک کار کنند – که همان رفاه کودک است – و با یک هدف مشترک بتوانند ضمن احترام با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. کار تیمی مؤثر شامل داشتن مکانیسمی برای مباحثه و حل اختلافات بین نهادی است.

قرار دادن کودک در مرکز نگهداری موقت اورژانس

مأمورینی که در قضیه کودک‌آزاری مسئولیت دارند، این سؤال را از خود می‌پرسند که تا هنگام رأی دادگاه آیا احتمال آسیب دیدن کودک در محیط خانه وجود دارد؟ و اگر پاسخ این پرسش مثبت بود، آن‌گاه کودک معمولاً به مرکز نگهداری موقت اداره خدمات اجتماعی می‌رود تا زمانی که تصمیم نهایی در مورد حضانت کودک توسط دادگاه گرفته شود. [۹]

برنامه پیشگیری از خشونت دفتر سازمان سلامت جهانی در اروپا استراتژی‌هایی برای پیشگیری از سوءرفتار با کودکان دارد. [۱۰]



سطح مداخله

اجرای اصلاحات قانونی و حقوق بشر
ترجمه کنوانسیون حقوق کودک به قانون ملی
تقویت پلیس و نظام قضایی
ترویج حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی
معرفی سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی مفید
ارائه آموزش و مراقبت در دوران کودکی
سرمایه‌گذاری در سیستم‌های حفاظت اجتماعی کارآمد
اقدامات برای کاهش بیکاری و کاهش عواقب ناگوار آن
اطمینان از آموزش همگانی ابتدایی و متوسطه
تغییر هنجارهای فرهنگی و اجتماعی
تغییر هنجارهای فرهنگی و اجتماعی که از خشونت بزرگسالان علیه کودکان حمایت می‌کند
کاهش نابرابری های اقتصادی
مقابله با فقر
کاهش نابرابری‌های درآمدی و جنسیتی
کاهش عوامل خطر زیست محیطی
نظارت بر مقدار سرب و از بین بردن سموم محیطی
کاهش در دسترس بودن الکل
ارائه پناهگاه و مراکز بحران برای زنان آسیب‌دیده و فرزندانشان
آموزش حرفه‌ای مراقبت‌های بهداشتی برای شناسایی و ارجاع بزرگسالان قربانی بدرفتاری دوران کودکی
رابطه‌ای
ارائه برنامه‌های بازدید از منزل
آموزش فرزندپروری
فردی
کاهش بارداری‌های ناخواسته
آموزش کودکان در مورد شناختن و اجتناب از موقعیت‌هایی که خطر بالقوه کودک آزاری دارند
افزایش دسترسی به خدمات قبل از تولد و بعد از تولد

جمع بندی

در مجموع برای حمایت از کودکان در برابر چنین جرایمی اقدامات زیادی باید صورت پذیرد از جمله: آموزش به کودکان، نظارت و سرکشی از کودکانی که به خانه‌ای بازگشته اند که در آن موردِ آزار قرار گرفته‌اند ، تصویب قانون برای حمایت از حقوق کودکان، تأسیس خانه های امن برای کودکان آسیب‌دیده و ایجاد معاضدت‌های قضایی و حقوقی برای کودکان.

منلیع

[۱] آگاهی والدین نسبت به مصادیق کودک آزاری، هدی حلاج زاده، سیده معصومه شادمنفع، سعید کبیری ، ۱۳۹۳.

[۲] تأثیر روانی – اجتماعی کودک آزاری و نقش پلیس در پیشگیری از بروز آن، دکتر غنچه راهب ، دکتر مصطفی اقلیما ، عباسی کمرودی، مجتبی کفشگر، ۱۳۸۸.

[۳] بررسی علل شکل گیری چرخه کودک آزاری، غلامرضا محمدنسل، زهرا محمدنسل، ۱۳۹۴.

[۴] کودک‌آزاری چیست، ۱۳۹۰.

[۵] مقابله با خشونت خانگی علیه کودکان در اسناد بین المللی، سارا کاظمی، ۱۳۹۱.

[۶] بررسی عوامل مؤثر بر کودک آزاری جسمی در مراکز مداخله در بحران شهر، رقیه بهاری، ۱۳۸۷.

[۷] وبسایت کلینیک حقوقی ایران (www.iranlawclinic.com)

[۸] مصاحبه با دو وکیل پایه یک دادگستری فعال در حوزه مسائل اجتماعی کودکان

^[1] Law Enforcement in response to child abuse, U.S. Department of Justice, Office of Juvenile Justice and Delinquency Prevention

^[2] Preventing child maltreatment in Europe: a public health approach, Violence and Injury Prevention Programmed WHO Regional Office for Europe



ظلم بدون مرز

بررسی چهار قربانی کودک آزاری جنسی

مریم عنبرستانی

کودک‌آزاری جنسی شوم‌ترین و پنهان‌ترین شکل آزار کودکان است. ظلمی سیاه که در سکوت اتفاق می‌افتد و قربانی را با آسیب‌های جدی جسمی و مجموعه‌ای متضاد از احساسات چندانگانه، از بیداری زود هنگام میل جنسی گرفته تا تلخ‌کامی و احساس حقارتی بزرگ برجای می‌گذارد. اگر قربانی این هجوم بدوی و غریزی، یک دختر باشد، فاجعه عمق بیشتری می‌یابد و ممکن است این فاجعه، سرآغاز زندگی انسانی دیگر شود... نطفه‌ای که در ظلم و خون و اجبار در بطن یک کودک بی‌پناه بسته می‌شود!

مواردی که در ادامه می‌آید، سرنوشت و رنج‌نامه‌ی زندگی دختران و پسرانی است که در اجتماع ما قربانی کودک‌آزاری جنسی شده‌اند. این گزارش‌ها بدون کمک رسانه‌ها تهیه شده‌اند و شنوندگان و ثبت‌کنندگان، داوطلبان عضو جمعیت امام علی(ع) بوده و سعی‌شان همه این است که دردهای حاشیه را به متن آورند.

قربانی اول: رضا

مدرسه‌ها وا شده، همه‌همه برپا شده!

برش کوتاه

نام مستعار: رضا

سن: ۱۴ ساله

شهر محل زندگی: یکی از شهرهای شمال کشور

رنج: تحقیر، خشونت خانگی و تجاوز در مدرسه

گزارش شده توسط: آرمان عدالت

اتفاق در جریان: پدر رضا سال‌ها زندان بوده و پارسال آزاد شده است. مادر شدیداً درگیر اعتیاد است. خانه‌شان پاتوقی همیشگی است. مدت‌ها خانه خاله و شوهر‌خاله‌اش (که عمویش هم هست) زندگی می‌کرد. توسط اقوامش به بدترین شکل ممکن تحقیر شخصیتی می‌شد. عمویش گاه و بی‌گاه کنکش می‌زد و خیلی وقت‌ها با بدن کیبود به خانه‌ی ایرانی می‌آمد. رضا در مدرسه هم امنیت نداشت. در مدرسه‌شان فردی بود که در انجمن اولیا و مربیان عضویت داشت ولی هیچ مسئولیت رسمی‌ای در مدرسه نداشت و ندارد. صدایش می‌زنند حاج آقا. بیشترین گزارش‌های رسیده از بچه‌ها در مورد کتک خوردن توسط همین شخص است. حتی در زمان بازدیدهای ما به عنوان اعضای جمعیت از مدرسه بارها شاهد تحقیر و رفتار فوق‌العاده پرخاشگرانه‌ی این فرد بیمار با بچه‌ها بودیم. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. رضا و یکی از اقوامش در گفتگو با مددکاران جمعیت در مورد کارهایی که این آقا با بچه‌ها انجام می‌دهد حرف‌های تکان‌دهنده‌ای مطرح کردند. خویشاوند رضا می‌گوید این آقا «همش دستش تو شلوار پسر است!» یکی از دختران این مدرسه – که دختر و پسر در آن درس می‌خوانند – هم می‌گفت این فرد بی‌دلیل یا به بهانه تفتیش و پیدا کردن وسیله‌های غیرمجاز، بدن دخترها را دستمالی می‌کند!

رضا تا کلاس پنجم در این مدرسه درس خواند. اما مدرسه در کلاس ششم ثبت‌نام‌اش نکرد. پیگیری‌های ما از آموزش و پرورش و مدرسه به جایی نرسید. آموزش و پرورش می‌گفت به لحاظ قانونی مدیر موظف است ثبت‌نام کند. مدیر هم قصد ثبت‌نام داشت، اما همان فرد هیچ‌کاره که ظاهراً کنترل‌ی پنهان بر امور دارد، سروصدای بسیاری به راه انداخت و به این کودک تهمت اخلاقی زد و گفت من می‌گویم نباید ثبت‌نام‌اش کنید و شما باید بگویید چشم! با اینکه مدیر موظف به ثبت‌نام بود، ولی تحت نفوذ این آقا قبول نکرد رضا به مدرسه برود.

نتیجه: رضا به جمع بازماندگان از تحصیلات رسمی پیوست. مدتی رفت سر این کار و آن کار که مشغول باشد. اما آن قدر شرایط بدی را در محل کار، خانه و محیط اطرافش تجربه کرد که ناخودآگاه به سوی اعتیاد سوق داده شد. حالا پدرش را مسبب اعتیادش می‌داند و دائم تکرار می‌کند که اگر من سرگرم بودم یا مدرسه می‌رفتم معتاد نمی‌شدم. از وضعیتش خیلی ناراحت است. مطابق خواست خودش سعی کردیم کلاس‌های درسی و فوق برنامه‌اش را در جمعیت زیاد کنیم تا سرگرم باشد و کمتر به سمت مواد برود.



قربانی دوم: سمیه

من سمیه ۱۶ سال دارم

برش کوتاه

نام مستعار: سمیه

سن: ۱۶ ساله

شهر محل زندگی: کرمانشاه

رنج: تجاوز ناپدری

گزارش شده توسط: جعفر دانش‌پرور، مسئول نمایندگی شهرستان کرمانشاه

اتفاق در جریان: سمیه توسط ناپدری هفتاد ساله‌اش مورد تعرض قرار می‌گیرد و در ۱۲سالگی باردار و از سوی همه طرد می‌شود. برای فرار از وضعیتش با مردی که اعتیاد شدیدی دارد ازدواج می‌کند.

نتیجه: اکنون شانزده سالش شده و بچه وی در بهزیستی است.

صدای ذهن سمیه: من مادرش هستم. «او» خطابش می‌کنم، چون اسمش را نمی‌دانم. نمی‌دانم تماشای بزرگ شدنش یعنی چه. نمی‌دانم دست کودکم را گرفتن و تاتی‌تاتی کردنش را به نظاره نشستن یعنی چه. نمی‌دانم هجی کردن واژه‌ها برای طفل تازه زبان باز کرده‌ام چه معنایی دارد. فقط می‌دانم من مادر او هستم و او نمی‌داند که من مادرش هستم.

گفتگو با سمیه

– ببخشید! تمام لباس‌هایم بوی مواد می‌دهد. شوهرم مشغول مصرف بود که از خانه بیرون آمدم.

دختری با قد کشیده و صورتی لاغر که چشمان نافذش را از دیگران می‌دزدید، کنارمان نشسته بود و خود را برای ما مرور می‌کرد:

– شانزده سال سن دارم. وسط یک خانواده شلوغ به دنیا آمدم. هیچ تصویری از پدرم ندارم. خیلی زود مُرد. اهالی روستا مادرم را فاحشه صدا می‌زدند و مرا دخترِ زن فاحشه! تنفر از مادرم تمام وجودم را فرا گرفته بود به خصوص وقتی نیمه‌شب‌ها به خانه می‌آمد.

دخترک مکرر دستانش را به هم می‌سایید و با ناخن، دستانش را چنگ می‌انداخت و از این شانزده سال می‌گفت.

– مادرم برای اینکه به حرف‌های پشت سرش خاتمه دهد به عقد پیرمردی شصت یا هفتاد ساله درآمد. بعد از آن به شهر دیگری مهاجرت کردیم. مادرم به کارهایش ادامه می‌داد. چند بار باردار شد. بچه‌ها را هم بعد از تولد می‌فروخت! حتی زایمان من و یکی از زایمان‌های مادرم فقط دو هفته تفاوت داشت.

کودک و زایمان؟! شناسنامه‌اش را ورق می‌زنیم؛ اثری از نام فرزند در آن نیست. دختر نگاه‌ی به چشمان‌مان انداخت و اشک در دیدگانش حلقه زد.

– پدر فرزند من و فرزند مادرم یک نفر است!

سرش را به زیر انداخت. مشتش را در هم گره می‌زد و آن‌ها را در هم چنبیره می‌کرد و می‌فشرد.

– دوازده ساله بودم. مادرم به تازگی به عقد پیرمردی درآمد بود. یک روز مثل همیشه در اتاق نشسته و مشغول بازی با عروسک‌هایم بودم. عروسک‌ها را کنار هم چیده و برای هر کدام اسمی انتخاب کرده بودم و برایشان لالایی می‌خواندم. همان طور که در بازی با عروسک‌هایم غرق بودم، متوجه شدم سایه ناپدری‌ام روی دیوار افتاده است و لنگان لنگان و خندان به سمتم می‌آید. سایه بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد و سیاهی‌اش کل دیوار اتاق را پوشاند...

به سکوت عمیقی فرو رفت. گردنش را کج کرد و به خورشید در حال غروب خیره شد.

– در ماه دوم حاملگی، خاله‌ام متوجه وضعیتم شد. چند وقت در بهزیستی اقامت داشتم و بچه روز به روز در بطنم بزرگ‌تر می‌شد. ساعت‌ها به شکمم خیره می‌شدم. نمی‌دانستم تکان‌هایش را باید دوست داشته باشم یا نه.

بریده بریده حرف می‌زد. میان حرف‌ها مکث می‌کرد، آب دهانش را قورت می‌داد و با گوشه‌ی مانتوی مدرسه‌اش اشک‌هایش را پاک می‌کرد.

– یک بار بچه‌ام را در آغوش کشیدم. به من گفتند «او» حرام‌زاده است و نمی‌توانی او را ببینی. الآن باید خیلی بزرگ شده باشد. نمی‌دانم اسمش چیست، ولی حتماً نام زیبایی برایش انتخاب کرده‌اند. راستش دل‌م می‌خواهد مثل زمانی که برای عروسک‌هایم لالایی می‌خواندم، برایش لالایی بخوانم.

دخترک آرام آرام زیر لب لالایی را زمزمه می‌کرد.

–تا چند وقت بعد از تولد فرزندم در خانه خاله‌ام بودم و به واسطه او زنی مرا برای پسرش خواستگاری کرد. من هم که می‌خواستم به قول خودم ننگ از پیشانی‌ام پاک شود، به عقد مرد معتادی که بیست و شش سال از خودم بزرگ‌تر بود درآمدم. این روزهایم با کار نظافت در منازل و درس خواندن از راه دور و فراهم کردن بساط مصرف شوهرم می‌گذرد.

دخترک خداحافظی کرد و به سوی خانه راه افتاد. طنین صدای محزونش آهسته آهسته از ما دور می‌شد. دوباره داشت لالایی می‌خواند؛ لالایی برای فرزندی که حتی نامش را نمی‌دانست.

قربانی سوم: امید محلہ برویا

برش کوتاه

نام مستعار: امید

سن: ۹ ساله

شهر محل زندگی: ساری

رنج: اعتیاد شدید والدین. نا امنی محل و تعرض افراد محل به خانواده.

گزارش شده توسط:

مریم علیمحمدی، مسئول نمایندگی جمعیت در شهرستان ساری

خرابه‌ای که محل زندگی خانواده امید بود



سال ۹۱ خانه امید قبل از تخریب



که چرا این کار را با بچه‌ی من کردی؟ و جالب اینجا بود که آن پسر به او پوزخند می‌زد و می‌خندید. هیچکس در محل از این خانواده حمایت نمی‌کند. یکی از دلیل‌های اصلی این قضیه هم این است که غالب افراد این محل «جوکی» هستند، در صورتی که این خانواده از معدود خانواده‌های «گودار» محلہ هست و جایگاه اجتماعی گودارها نسبت به جوکی‌ها بسیار پایین‌تر است. فقر مالی شدید و اعتیاد هم باعث شده است هر بلایی سر این خانواده بیآورد و آن‌ها دست‌شان به هیچ جایی بند نباشد.

یک مثال دیگر از این قضیه این است که یک مدت که پدر خانواده به خواست خودش به کمپ رفته بود تا ترک کند، مادر و دو فرزندش تنها بودند. در این مدت یک مردی که متاهل هم بوده به امید تجاوز می‌کند. مادرش می‌گفت قبلاً همین مرد به من هم تجاوز کرده است. این بار مادرش خیلی پریشان می‌شود. مردم محل و حتی مسئولین تهدیدش می‌کنند که اگر قضیه را پیگیری کند یا با جمعیت در میان بگذارد، بلاهای بدتری سرش می‌آورند. با این اوصاف مادرش به دفتر جمعیت آمد. بچه را بردیم پزشکی قانونی. متأسفانه در این قبیل ارگان‌ها هم با دیدن وضع مادر و بچه و بی‌پناهی‌شان به حرف‌هایشان اهمیتی نمی‌دهند و در گزارش می‌نویسند نشانه‌ای از تجاوز به صورت «خشن و شدید» وجود ندارد! کم‌کم مادرش هم تحت فشارهای شدید ساکنین محلہ، از ادامه دادن فرآیند شکایت منصرف می‌شود.

در حال پیگیری: حدود ۶ ماهی هست که با کمک خیرین جمعیت خانه مناسب‌تری با امکانات اولیه زندگی برای آن‌ها تهیه شده است تا اندکی از مشکلات آن‌ها کاسته شود.

نتیجه: اوضاع‌شان تا حدی بهتر شده است
ولی هنوز امنیتشان در خطر است.



قربانی چهارم: فاطمه دختری با کفش‌های کتانی...

برش کوتاه

نام مستعار: نام مستعار: فاطمه

سن: ۱۳ ساله

شهر محل زندگی: ساری

رنج: زندانی بودن پدر، تکدی‌گری مادر معتاد، قرار گرفتن مورد سوءاستفاده جنسی

گزارش شده توسط: مریم علیمحمدی، مسئول نمایندگی جمعیت در شهرستان ساری

اتفاق در جریان: خواهری ۶ ساله دارد به نام دنیا. فاطمه اکثراً خانه‌ی خاله یا اقوامش می‌رود. مجبور است به سر کار برود و گدایی کند و خرج خانواده‌اش را تأمین کند. وقتی سر کار می‌رود، مردها از او سوءاستفاده جنسی می‌کنند. شاید خودش هم گاهی وقت‌ها برای اینکه بتواند خرج زندگی را دربیآورد، راضی به این کار می‌شود. ولی متأسفانه همین مسئله باعث می‌شود خیلی پالاها سر او بیاید. بارها شده به سر کار برود و بعد از آن یک الی سه هفته خبری از او نباشد و بعد با وضع بسیار بدی پیدایش شود. هر وقت می‌رود و مثلاً پنج شش روز پیداش نمی‌شود، خواهر و برادرانش زنگ می‌زنند به من و می‌پرسند خبری از او نداریم؟ و بعد که فاطمه می‌آید، هر بار شدیدتر از قبل کتکش می‌زنند. یک بار ساعت ده شب زنگ زد و گفت: «خاله من کنار جاده کمربندی هستیم، حالم بده. بیا پیشم»

با عجله سراغش رفتیم. حالش از بد، خیلی بدتر بود. می‌گفت: «چند تا مرد منو بردن یه ویلایی خارج از شهر و کلی بلا سرم آوردن و بهم تجاوز کردن و منو زدن.» صورتش زخمی بود، رفتیم خانه‌ی ایرانی. دیگه خسته شده بود. نمی‌دانست چه کار کند. گفت زنگ بزنی به خاله‌ام بگو بیاید من را ببرد. زنگ زدیم. با او صحبت کرد و از بلایی که سرش آمده بود گفت و از او خواست بیاید دنبالش. در فاصله‌ای که خاله اش برسد، من و فاطمه رفتیم دکتر زنان. وقتی رسید، ما در خیابان بودیم. جلوی من شروع کرد به زدن بچه و تحقیر کردنش. گفت: «تو بیای خونه داداشات آدمت می‌کنن...»

این داستان چندین و چند ماه ادامه داشت. تا این که شنیدیم فاطمه رفته خانه‌ی مردی که زن داشته و به اصطلاح زن دومش شده است. خواهر کوچکترش می‌گفت: «فاطمه حامله شده...». بعد از یکی دو هفته هم شنیدیم که مرد فاطمه را ضرب و شتم کرده و از خانه بیرون انداخته است. دخترک دو روز در پارک خوابیده تا این که برادرهایش از محل حضورش باخبر می‌شوند و او را به خانه می‌برند. یکی از برادرها شروع می‌کند به زدن او و آن قدر می‌زند که خسته می‌شود و بعد برادر دیگر شروع می‌کند به زدن تا اینکه فاطمه بیهوش می‌شود و مجبور می‌شوند او را به بیمارستان منتقل کنند.

نتیجه: مدتی است که فاطمه ۱۴ ساله
با پسری ۱۷ ساله ازدواج کرده است!



چهار پرسش مهم درباره کودک آزاری جنسی



پس از رسانه‌ای شدن موضوع پرونده آزار کودک ۹ ساله په نام «ندا» توسط معلم مدرسه‌ای واقع در روستایی از توابع زنجان، مانند همیشه موجی احساسی خصوصاً در فضای مجازی ایجاد شد که ضمن هم‌دردی با ندا و خانواده‌اش خواستار مجازات هر چه شدیدتر برای معلم خاطی بود. آتش معرکه را رها بودن معلم به قید وثیقه و تهدیدهای مکرر او نسبت به خانواده‌ی شاکی شعله‌ورتر می‌ساخت و البته پس از مدتی کوتاه - شاید کم‌تر از دو یا سه هفته - باز هم مانند همیشه جریان احساسات عمومی فروکش کرد. آن‌چه همواره در جنجال‌ها مغفول می‌ماند، نگاه کارشناسانه به مسئله بغرنجی است که پیش آمده است. درباره‌ی آزار جنسی کودکان، تبعات آن، تأثیراتش بر آینده‌ی کودک و علائم تشخیص قربانیان چه اندازه اطلاعات داریم؟ لازم به ذکر است جمعیت امام علی (ع) در زنجان بلافاصله پس از خبردار شدن از موضوع، تیمی از اعضای خود در زنجان را برای شناسایی و حمایت از خانواده‌ی ندا روانه‌ی روستای محل سکونت ایشان نمود. در حال حاضر وکالت پرونده ندا بر عهده تیم حقوقی جمعیت بوده و پیگیری‌های درمانی و آموزش وی نیز بر عهده جمعیت می‌باشد.

گردآوری: عرفان معجونی

به نظر می‌رسد صحبت از کودک آزاری جنسی هنوز در جامعه ما یک تابوست.

طبق یک تعریف، کودک آزاری جنسی یعنی به کارگیری، استفاده و وا داشتن کودک به درگیر شدن با هرگونه رفتار روشن جنسی یا نمایش رفتارهای جنسی، تجاوز، تماس جنسی، فحشاء و هرگونه بهره‌برداری جنسی از کودکان جهت کسب لذت و ارضای میل جنسی می‌باشد.

نمی‌توان به قطعیت گفت همه کودکان آزار دیده، کودک آزارهای آینده میشوند، اما تأکید بر این است که بسیاری از افراد کودک آزار در دوران کودکی آزار دیده‌اند.

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت که تجربه جنسی برای کودکان در سنین پایین امری مبهم است. چون آن‌ها به تناسب سن‌شان از کیفیت و ماهیت این عمل اطلاعی ندارند و حتی اگر هم داشته باشند، بسیار نامشخص و مغشوش است. تحقیقات به عمل آمده نشان می‌دهد که حرکات و واکنش‌هایی که در این اعمال صورت می‌گیرد، به کودک حس سردرگمی زیادی القا می‌کند؛ در واقع کودک نسبت به این قضیه مبهوت می‌ماند.

هر چند که با گذر زمان و افزایش سن، کودک نسبت به ماهیت مسئله جنسی اطلاعاتی به دست می‌آورد، ولی به دلیل ترس و ابهامی که از گذشته در ذهنش باقی مانده است، از گفتن آن ممانعت می‌نماید. این در حالی است که تهدید یا تطمیع از طرف فردی که کودک را به فعالیت جنسی واداشته، میل به پنهان کاری نسبت به بیان قرار گرفتن در معرض سوءاستفاده جنسی را بیشتر و بیشتر می‌کند. به عبارت دیگر، کودک به ماهیت نادرست این عمل پی برده، اما به دلیل احساس گناه و ترسی که همیشه همراه خود دارد، پرهیز از مطرح کردن موضوع با خانواده را مناسب‌ترین راه حل می‌داند.

نتایج یکی دیگر از پژوهش‌ها نشان می‌دهد که کودک نمی‌داند این اتفاق را دقیقاً با چه کسی باید در میان بگذارد و چگونه آن را شرح دهد. طبیعتاً در مواردی که کودک آزاری در محیط خانواده و بستگان نزدیک روی می‌دهد، این ماجرا بغرنج‌تر می‌شود. حتی اگر قضیه فاش شود، اثبات حقوقی آن بسیار دشوار است و قوانین محکم و ویژه‌ای نیز در حمایت از حقوق کودکان به عنوان آسیب‌پذیرترین قشر جامعه وجود ندارد. نحوه‌ی برخورد با کودک آزاران در جوامع مختلف بسیار با هم متفاوت است. در ایران شهادت خود کودک و تأیید گروه روانشناس درباره راستگویی‌اش، کافی نیست و برای روشن شدن حقیقت باید اسناد و مدارک بیشتری ارائه شود و در بسیاری از موارد مجازات و برخورد با کودک آزارها نسبی و سلیقه‌ای است.

به نظر می‌رسد صحبت از کودک آزاری جنسی هنوز در جامعه ما یک تابوست. قربانیان ماجرا به دلیل ترس از والدین و دلایل پیش گفته از گزارش آن خودداری می‌کنند و حتی اگر والدین هم باخبر شوند، به دلیل ترس از بد نام شدن فرزندشان سکوت می‌کنند. آن‌ها در این شرایط به دلیل اضطراب و تشویشی که بابت آبروی فرزند خود دارند، به نجات کودکان بعدی که قربانی این ماجرا می‌شوند فکر نمی‌کنند.

دختران حس می‌کنند اگر حرفی بزنند سرزنش میشوند و دیگران آن‌ها را متهم می‌کنند که خودشان در این حادثه مقصر بوده‌اند و از سوی دیگر نگرانند که مبادا دیگر کسی با آن‌ها ازدواج نکند. از سوی دیگر پسران حس می‌کنند هویت جنسی و مردانگی‌شان از بین رفته است. در حقیقت خیال می‌کنند دیگر مرد واقعی و با قدرت به حساب نمی‌آیند. اما علی‌رغم تفاوت در نوع نگاه دختران و پسران به این رخداد شوم، آسیب مشترکی در هر دو جنس پدید می‌آید و آن هم تخریب روانی و اضطرابی است که در خود حس می‌کنند. همچنین در هر دو حالت، شاید علت برداشت‌های قربانیان بر ضد خود، نکته‌ی عجیبی باشد که در عرف اجتماع ما به وضوح به چشم می‌خورد و آن مورد اتهام قرار گرفتن و نگاه تحقیرآمیز عوام به فرد قربانی تجاوز است که به نظر می‌رسد باید با کار فرهنگی گسترده نسبت به تغییر آن اقدام شود تا دل و جرئت قربانیان برای بیان ظلمی که بر آن‌ها روا داشته شده بیشتر گردد.

وقوع این اتفاق در دوران کودکی، بر آینده فرد تا چه اندازه اثر می‌گذارد؟

اختلال استرس پس از حادثه، اضطراب، افسردگی و انزوایی نیز از اختلالات شایعی هستند که در کودکان قربانی کودک آزاری جنسی دیده می‌شود. پس از این که کودکی مورد آزار قرار می‌گیرد، نسبت به افراد هم جنس فرد سوءاستفاده کننده نگرش منفی پیدا می‌کند و در برقراری ارتباط با آن‌ها مشکل خواهد داشت.

سوءاستفاده‌ی جنسی باعث می‌شود کودکان به مقدار زیادی توانایی و میل خود را برای درس خواندن از دست بدهند و دچار افت تحصیلی شوند. اگر سوءاستفاده توسط معلم یا مربیان مدرسه انجام شده باشد ممکن است باعث فرار کودک از مدرسه و ترک تحصیل او شود. کودکانی که مورد سوءاستفاده‌ی جنسی قرار گرفته‌اند، از ترس این که مبادا در این باره صحبت کنند و این موضوع فاش شود، خیلی منزوی و گوشه‌گیر می‌شوند. این کودکان خود را متفاوت و حقیرتر از دیگران می‌بینند.

مورد تجاوز قرار گرفتن باعث می‌شود کودکان یک شبه از دنیای کودکی وارد دنیای بزرگسالی شوند. آن‌ها دیگر نمی‌توانند مانند باقی کودکان با سرخوشی و شادی بازی کنند. دنیای‌شان کاملاً با دنیای بچه‌های دیگر فرق می‌کند. در نتیجه نمی‌توانند با دیگران ارتباط مناسبی برقرار کنند و گاه تا آخر عمر منزوی باقی می‌مانند.

اضطراب و ترس و اندوه آزار دیدن در دوران کودکی در فرد باقی می‌ماند و به شکل اختلالات دیگر خودش را نشان می‌دهد. حتی گاهی ممکن است آن‌ها در دوران بزرگسالی در برقراری ارتباط جنسی با همسر خود مشکل پیدا کنند. برخی هم دچار اختلالات شخصیتی خطرناک مانند اختلال شخصیت ضد اجتماعی می‌شوند.

چنان که پیش‌تر گفته شد این کودکان در ایجاد ارتباط با افراد هم‌جنس فرد متجاوز، مشکل دارند. حتی بهتر است درمانگر، از جنس مخالف فرد متجاوز باشد. یعنی اگر یک مرد به کودک تجاوز کرده، بهتر است یک زن کودک را درمان کند.

خشم ناشی از سوءاستفاده‌ی جنسی، هیجانات منفی و آسیب‌زایی را در کودک ایجاد می‌کند که می‌تواند باعث بروز رفتارهای نامناسبی گردد. به عنوان مثال این کودکان ممکن است مکرراً در معرض دید دیگران دست به خودارضایی بزنند یا عورت خود را به نمایش دوستان و همسالان خود بگذارند، هر فرد غریبه‌ای را در آغوش بگیرند و ببوسند، یا با کودکان دیگر و اسباب‌بازی‌های خود بازی‌های جنسی کنند.

برخی از این کودکان به دلیل اضطرابی که پس از این حادثه تجربه می‌کنند، دچار اختلال در غذا خوردن می‌شوند و مشکل کاهش یا افزایش وزن پیدا می‌کنند.

نمی‌توان به قطعیت گفت همه کودکان آزار دیده، کودک آزارهای آینده میشوند، اما تأکید بر این است که بسیاری از افراد کودک آزار در دوران کودکی آزار دیده‌اند. پژوهش‌هایی که در سالیان اخیر انجام شده نشان می‌دهد حدود ۳۰ درصد زنان بی‌خانمان و ساکن در خیابان، در کودکی، آزار جنسی را تجربه کرده‌اند. در پسران نیز گاه هویت جنسی از بین می‌رود و در برخی موارد ممکن است احساس گرایش به هم‌جنس نیز در بزرگسالی در فرد به وجود آید.

در اینجا ذکر دو نکته بسیار مهم است. نخست این که هر چه سن کمتر باشد، آسیب روانی بیشتر خواهد بود و دوم این که هر قدر فردی که کودک را آزار داده باشد به او نزدیک تر و مورد اعتمادتر بوده باشد، سطح آسیب‌دیدگی روانی وسیع‌تر و عمیق‌تر خواهد بود.

قصه‌ی کرایه‌خانه

بچه‌های پیش‌دبستانی را عادت دادیم به شنیدن قصه‌ها و بازی کردن آن‌ها. هر روز بعد از کلاس چشمان پر ذوق‌شان را می‌دوزند به دهانم و دست‌های بی‌قرارشان را در هم فرو می‌کنند تا قصه را از سر گیرم. یکی از این روزها، قصه‌ی «کدو قلقله‌زن» را برای‌شان تعریف کردم. عاشقش شدند.

یک روز در خانه‌ی ایرانی داشتیم فهرست تئاترهای کودک در حال اجرا را در یک روزنامه بالا و پایین می‌کردم که چشمم افتاد به اسمش. نمایش «کدو قلقله‌زن». در اولین فرصت به بچه‌ها می‌گویم. غوغا می‌شود در چشم‌هایشان. روز اردو صورت‌های خندان‌شان از ساعت‌ها زودتر صف شدند پشت در. همه هستند جز یک نفر... فاطمه!

دنبالش می‌روم. درب خانه را پدرش باز می‌کند. آشفته مو، بی‌رمق و بی‌قید. چشم‌هایش به تندی گالایه می‌کند که چرا سر صبح از بساط شیشه‌اش جدایش کردم. می‌گوید: «فاطمه نمی‌تونه بیاد. امروز تا شب باید کار کنه. صابخونه تا فردا کرایه‌شو می‌خواد». در با شدت به هم می‌خوردم و من از دنیای قصه‌های صورت‌های خندان پرت می‌شوم پیش فاطمه که میان خیابان، زیر تیغ آفتاب داغ بادست‌های خسته، دسته‌های گل را پشت شیشه‌ی ماشین‌ها می‌گیرد. از خودم می‌پرسم آیا جایی هم هست که قصه‌ی فاطمه را نمایش دهد؟ فقط برای آدم‌بزرگ‌ها... هر چند، آدم بزرگ‌ها هم طاقت دیدن این قصه را ندارند.

چه علائمی برای تشخیص کودکانی که مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند وجود دارد؟

برخی نشانه‌ها ممکن است در پیش‌بینی این موضوع، کمک‌کننده باشند. مثلاً موقع کشیدن نقاشی، اگر از کودک بخواهیم آدم بکشد، مشاهده می‌شود که بر خلاف کودکان عادی، ممکن است آلت تناسلی آن آدم را هم نقاشی کند یا ممکن است در نقاشی‌هایش اشیای نوک تیز بکشد.

نشانه دیگر، انجام اعمال جنسی در بازی‌هاست. به عنوان مثال لباس زیر عروسک‌شان را در می‌آورند، یا ممکن است دائماً با انگشت نواحی خاصی از بدن عروسک را لمس کنند. یعنی همان کارهایی را که با خودشان شده، با عروسک انجام می‌دهند. البته این نوع بازی‌ها همیشه نشانگر سوءاستفاده‌ی جنسی از کودک نیستند و کودک ممکن است از روی کنجکاوی یا در اثر دیدن فیلم‌های پورنوگرافی این اعمال را انجام بدهد. به همین دلیل اثبات کردن سوءاستفاده‌ی جنسی از کودک، مخصوصاً اگر دخول انجام نشده باشد، بسیار مشکل است.

علامت دیگر، خودارضایی مکرر است. کودکان آسیب‌دیده از آزار جنسی، حتی گاهی به صورت وسواس گونه این کار را انجام می‌دهند. البته این هم دلیلی قطعی برای پی بردن به سوءاستفاده‌ی جنسی از کودک نیست، بلکه می‌تواند دلایل دیگری هم داشته باشد.

آموزش و پرورش که از جمله اصلی‌ترین متولیان حوزه‌ی کودک در کشور ماست، باید در درجه‌ی اول با مجرمانی که در فضای آموزشی تخلفی شنیع مانند مورد پرونده‌ی ندای ۹ ساله انجام می‌دهد، برخورد قاطع نمایند و آنان را از محیط مدرسه و تماس با کودکان دور نگه دارد و در سطح دیگر، ضروری و بدیهی است که باید سیستم نظارتی و بازرسی در مدارس تقویت گردد.



نقش آموزش و پرورش در حمایت از کودکان

طبق ماده ۱۹ پیمان‌نامه‌ی حقوق کودک، دولت‌های عضو پیمان‌نامه ملزم هستند همه‌ی اقدامات قانونی، اداری، اجتماعی و آموزشی لازم را به عمل آورند تا از کودک در برابر همه‌ی شکل‌های خشونت جسمی یا روانی، صدمه یا سوءاستفاده، بی‌توجهی یا سهل‌انگاری، بدرفتاری یا بهره‌کشی توسط والدین یا سرپرست قانونی یا هر شخص دیگری که عهده دار مراقبت از کودک است، محافظت کنند.

بر این اساس و به عنوان مثال آموزش و پرورش که از جمله اصلی‌ترین متولیان حوزه‌ی کودک در کشور ماست، باید در درجه‌ی اول با مجرمانی که در فضای آموزشی تخلفی شنیع مانند مورد پرونده‌ی ندای ۹ ساله انجام می‌دهد، برخورد قاطع نمایند و آنان را از محیط مدرسه و تماس با کودکان دور نگه دارد و در سطح دیگر، ضروری و بدیهی است که باید سیستم نظارتی و بازرسی در مدارس تقویت گردد. در مرحله‌ی بعد، لازم است نظام آموزش و پرورش کشور برای بالا بردن آگاهی دانش‌آموزان نسبت به خطر مورد سوءاستفاده قرار گرفتن و نحوه‌ی محافظت از خود برنامه‌های آموزشی ویژه‌ای اجرا نماید و البته باید در نظر داشت که آموزش در این زمینه زمانی ممکن می‌شود که پذیریم در جامعه‌ی ما نیز این پدیده رخ می‌دهد. تا زمانی که جریان‌های قوی و افراد تأثیرگذاری هستند که به دلایلی از پذیرفتن این واقعیت تلخ سرباز می‌زنند، سیستم آموزشی به این مسئله نخواهد پرداخت و تبعات این آسیب روز به روز پیچیده‌تر می‌شود.

سخن آخر این که کودک آسیب‌دیده را نباید به حال خود رها کرد. او یک قربانی است و نباید مورد سرزنش قرار گیرد. باید به کودک قربانی نشان داد که رخ دادن این اتفاق حتی ذره‌ای از محبت و احترام دیگران به او نکاسته است و اصولاً این موضوع ربطی به او ندارد و از بیماری یک فرد دیگر ناشی شده است. اگر کودک آزار دیده را - خصوصاً در محیط خانوادگی و مدرسه - حمایت کنیم و او را بی‌قید و شرط بپذیریم، در بیشتر موارد، می‌تواند با کمترین آسیب‌دیدگی از حادثه و اثرات ناشی از آن، به زندگی عادی بازگردد.

فصل خاموشی "رویا"

مریم مقدسی

«کودک آزاری» و «آزار و اذیت کودکان و نوجوانان» در ماده ۵ و ۲ این لایحه مورد توجه قرار گرفته است. مواردی مانند هر گونه صدمه و اذیت و آزار کودکان، شکنجه جسمی و روحی کودکان، نادیده گرفتن عمدی سلامت و بهداشت روانی و جسمی کودکان، ممانعت از تحصیل کودکان، هرگونه خرید و فروش کودکان، بهره‌کشی از کودکان، استفاده از کودکان به منظور ارتکاب اعمال خلاف و موارد دیگری مورد توجه قرار گرفته است، کارشناسان می‌گویند در صورت تصویب این لایحه و اجرای درست قوانین مربوط به آن بخش قابل توجهی از آسیب‌های اجتماعی که متوجه کودکان است برطرف می‌شود.

این یک مرثیه نیست. مرور حقیقتی است که شنیدنش گوش را زخمی می‌کند. حول و حوش روزمرگی‌های من و تو، هر روز صدای نازک و کم‌جان نوزادی گوشه‌ای از خرابه به خواب رفته را پر می‌کند، کافی است در میان کپره‌های اطراف تهران مدرن خودمان قدم بزنی، گوشه گوشه‌اش پر است از مادرانی که نه از زمان بارداری‌شان آگاهند و نه از زمان زایمانشان، مراقبت‌های لازم در دوران حساس بارداری هم برایشان یک شوخی خنده‌دار است. مادرانی که بی‌هیچ آگاهی و تحت تاثیر مصرف مواد محرک صنعتی، تن به روابطی لجام‌گسیخته می‌دهند و در این بین نوزادی بی‌گناه را به دنیای سیاهشان دعوت می‌کنند، نوزادی که قرار نیست در مرداب حاشیه شهر بیالد و قد بکشد، نوزادی که سهمی از نوازش و مهر و محبت ندارد. رویا هم یکی از همین نوزادان بود، گفتند چهار ماهه است، نامی از او نمی‌دانستند، همین بود که نام رویا را برایش انتخاب کردند، رویایی که گریه‌هایش بی‌جان بود و خنده را هنوز نیاموخته بود و چهار ماه بعد از تولد چشم‌هایش را برای همیشه بست. رویا قربانی یک معادله است، معادله‌هایی که یک سویش آمارهایی است که خبر از افزایش چهاربرابری اعتیاد زنان دارد و یک سویش تعلق و مباحثه برای اجرای برنامه‌های پیشگیری از بارداری زنان بی‌خانمان و معتاد. رویا نتیجه این معادله و یکی از قربانیان آن است.

ماجرای این قرار است، نگهبان بیمارستانی در ورامین صدای کم‌جان گریه‌ای را می‌شنود. رد صدا او را می‌رساند به جسم کم‌جان و کوچکی که لای پتوی چرکی پیچیده شده و یک نفس گریه می‌کند. شرایط جسمی نوزاد طبیعی نیست. او را به بیمارستان لقمان در تهران منتقل می‌کنند. آزمایش‌ها خبر از وجود مخدر در خونس می‌دهد. نوزاد چهار ماهه اعتیاد دارد، و در طول چهار ماه زندگی‌اش با دود و مواد مخدر تغذیه کرده است. حالش وخیم می‌شود. نشانه‌های اوردوز ناشی از مصرف مواد مخدر بروز پیدا می‌کند، سوء تغذیه پیشرفته و اوردوز ناشی از مصرف مواد، این سهم جسم کم‌جانی بود که حالا روی تخت بیمارستان لقمان بی‌تاب و پر از درد، گریه می‌کند. نامی که پرستاران بیمارستان برای این نوزاد مجهول الهویه انتخاب می‌کنند، رویاست. اعضا جمعیت امام علی (ع) که از ماجرا خبردار می‌شوند، تمام توانشان را می‌گذارند تا رویا را به زندگی برگردانند. داوطلبان عضو جمعیت کار را تقسیم می‌کنند و سه شیفت در شبانه روز کنار او می‌مانند و می‌کوشند جای خالی تمام کم‌مهری‌ها را برایش پر کنند. رویا هم پاسخ محبتشان را می‌دهد، طی چند روز حالش اندک‌اندک رو به بهبود می‌رود و قرار بر این می‌شود که به زودی ترخیص شده و راهی بهزیستی شود. اما بهزیستی مقصد رویا نبود، او قبل از آن که زمان تحویلش به بهزیستی فرا برسد، برای همیشه می‌خوابد. بی‌آنکه کسی مجال لالایی خواندن را در گوشش پیدا کند. دقیقا دو سال پیش، عرشیا هم همین سرنوشت را داشت، ۴ ماهه بود و اوردوز ناشی از مصرف مواد چشم‌هایش را برای همیشه بست. هزاران کودک دیگر هم همین سرنوشت را داشتند و دارند، نوزادانی که با اعتیاد متولد می‌شوند و هنوز زندگی را مزه‌نکرده، جام مرگ را سر می‌کشند. رویا یک پیام است، یک تلنگر، یک نشانه، یک نتیجه، نتیجه تمام کوتاهی‌ها و نبودن‌ها.

رویاهايمان را دريابيم

چقدر از رویاهای شهر خبر داریم؟ رویاهایی که در خانه‌های دود زده و کپره‌های آلوده حاشیه شهر چشم باز نکرده، باید دنیا را ترک کنند. رویا نماینده قشری از نوزادان است که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود. نماینده پدیده‌ای که مادر دنیايمان خلق کرده ایم، پدیده‌ای به نام نوزادان معتادا! نوزادانی که هنوز اولین گریه زندگی‌شان را سر نداده اند، اما سلول‌هایشان افیون را خوب می‌شناسد. نوزادانی که هیچ کجای قوانین نوشته و نانوشته مان جای ندارند. ما می‌ترسیم از رسیدن به رشد منفی جمعیت و تاوان ترس‌مان را نوزادانی می‌دهند که حتی فرصت بالیدن و وارد شدن به جامعه را ندارند. زنان معتاد و بی‌خانمان که تحت تاثیر مواد مخدر صنعتی روابط جنسی کنترل نشده دارند، در حالی مادر شدن را تجربه می‌کنند که مهر مادریشان را به دود سپرده‌اند و نوزادشان را با هزاران مشکل و بیماری و درد به دنیا می‌آورند. ذره‌ای تدبیر و سازوکاری درست برای کنترل جمعیت در میان حاشیه‌نشین‌ها و زنان بی‌خانمان و درگیر اعتیاد می‌تواند از بسیاری از هزینه‌های پیشگیری کند. هزینه‌ای که یک نوزاد با جانش می‌پردازد. نوزادی که نه ما را می‌شناسد و نه سیاست‌های کلان و نه قوانین و لویحی را که سالها در نوبت تصویب خاک می‌خورند.

جای خالی قانون

اردیبهشت ۸۸ بود که قوه قضائیه لایحه‌ای با عنوان حمایت از کودکان و نوجوانان را در قالب ۵۴ ماده تقدیم دولت کرد. لایحه‌ای که قرار بود تحولی جدی در قوانین مربوط به حقوق کودک ایجاد کند. لایحه دو سال در دولت ماند و بعد مواد آن به ۴۹ ماده کاهش پیدا کرد و بالاخره مرداد ۱۳۹۰ در کمیسیون لوایح دولت دهم به تصویب رسید و آن همان سال، به مجلس ارسال شد. دو سال طول کشید تا لایحه حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان به کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس ارسال شود و کمیسیون این لایحه را به کمیته حقوق خصوصی ارجاع داد تا در این کمیته مورد بحث و بررسی قرار گیرد. لایحه حمایت از حقوق کودک و نوجوان ۴ فصل دارد که شامل تعریف کلیات، تشکیلات و جرایم و مجازات‌ها تا تحقیق، رسیدگی و تدابیر حمایتی است. این لایحه تعریف دقیقی از کودک ارائه می‌کند، در حقوق کیفری ایران این تعریف بسیار مهم است. در این قانون در راستای حمایت از اطفال این سن با دقت تعریف شده است و مرز میان کودکی با بزرگسالی به شکل شفاف‌تری تعیین شده است.

«کودک آزاری» و «آزار و اذیت کودکان و نوجوانان» در ماده ۵ و ۲ این لایحه مورد توجه قرار گرفته است. مواردی مانند هر گونه صدمه و اذیت و آزار کودکان، شکنجه جسمی و روحی کودکان، نادیده گرفتن عمدی سلامت و بهداشت روانی و جسمی کودکان، ممانعت از تحصیل کودکان، هرگونه خرید و فروش کودکان، بهره‌کشی از کودکان، استفاده از کودکان به منظور ارتکاب اعمال خلاف و موارد دیگری مورد توجه قرار گرفته است، کارشناسان می‌گویند در صورت تصویب این لایحه و اجرای درست قوانین مربوط به آن بخش قابل توجهی از آسیب‌های اجتماعی که متوجه کودکان است برطرف می‌شود.

لایحه حمایت از حقوق کودکان حالا امید به نمایندگانی بسته است که فعالیتشان را در مجلس جدید آغاز کرده‌اند. امید به اینکه بالاخره پس از چندین سال کودکان هم در اولویت‌های رسیدگی بهارستان نشینان قرار گیرند و مجلسی‌ها نگاهی به وضعیت این قشر که شرایطشان هر روز هم وخیم‌تر می‌شود بیاندازند.

علیرغم اینکه «محمدعلی اسفغانی» سخنگوی کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس در روزهای پایانی مجلس گفته بود: بخش قابل توجهی از این لایحه در کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس به تصویب رسیده است. مواد اندکی از این لایحه باقی مانده که بررسی آن در چند جلسه به اتمام می‌رسد. اما تصویب این لایحه سهم مجلس نهم نبود و باید دید همت نمایندگان دور دهم بالاخره پس از سالها خبر تصویب این لایحه را به گوش فعالان این حوزه می‌رسانند یا باز هم باید شاهد قربانی شدن رویاهایمان باشیم.





هنر ستمدیدگان

کودک آزاری واژه‌ای است

که شاید برای هر فرد مفهوم خاصی داشته باشد، اما با ما همراه باشید تا کمی به مفهوم

این واژه عمق دهیم. **کودک آزاری گستره فراوانی دارد، بر دو نوع آزار جسمی و روحی**

تقسیم‌بندی می‌گردد که هر نوع زیرمجموعه‌های فراوانی دارد. از تنبیه بدنی شدید،

بیگاری کشیدن، محروم کردن از غذا، حبس کردن و تضعیف روحیه گرفته تا آزار یا

بردگی جنسی.

کودک آزاری واژه‌ای است که شاید برای هر فرد مفهوم خاصی داشته باشد، اما با ما همراه باشید تا کمی به مفهوم این واژه عمق دهیم. کودک آزاری گستره فراوانی دارد، بر دو نوع آزار جسمی و روحی تقسیم می‌گردد و هر نوع زیرمجموعه‌های فراوانی دارد. از تنبیه بدنی شدید، بیگاری کشیدن، محروم کردن از غذا، حبس کردن و تضعیف روحیه گرفته تا آزار یا بردگی جنسی. همگی به فعلی اشاره می‌کنند که موجب بروز عوارضی می‌گردد که در کودک نهادینه می‌شود و با او تا بزرگسالی همراه می‌گردد. از جمله مهمترین شرایطی که به تشدید چنین رفتارهایی کمک می‌کنند می‌توان به فقر فرهنگی و باورهای نادرست مردم یک کشور و اوضاع بد اقتصادی یک کشور اشاره کرد. همچنین کودک آزاری می‌تواند در محیط خانه و یا خارج از خانه در گروه‌های اجتماعی بزرگ تر رخ دهد.

فرهنگ هیپ هاپ از زمان پیدایش تا به امروز، یکی از آرمان هایش مقابله با هرنوع آزار و اذیت و تبعیض بوده و هست. هیپ هاپ عقیده ایست که بوسیله ادغام با هنر، با افزایش سطح فرهنگ مردم، سعی در مبارزه با نابرابری‌ها و ظلم دارد. در واقع نیل به چنین هدفی جز در راه مبارزه با پدیده فقر فرهنگی امکان پذیر نیست.

موسیقی "رپ" یکی از المان‌ها و زیرمجموعه‌های فرهنگ هیپ هاپ؛ نخستین بار در محله‌های زاغه‌نشین آمریکا توسط سیاه پوستانی که از تبعیض نژادی، مشکلات معیشتی، فقر و بیکاری به تنگ آمده بودند و برای اعتراض به آنچه بی‌عدالتی و نابرابری می‌دانستند، شکل گرفت. این موسیقی در دهه‌های بعد با آهنگ‌های پرمفهوم هنرمندانی نظیر «توپاک شکور» به اوج رسید و بیش از پیش به دنیا معرفی شد. در ادامه مختصر اشاره ای به زندگی سخت دوران کودکی دو تن از هنرمندان این سبک موسیقی می‌شود.

(توپاک شکور)

توپاک آمارو (عمرو) شکور، یکی از بزرگ‌ترین رپرهای زیرزمینی جهان می‌باشد که در سال ۱۹۷۱ میلادی متولد شد. مادر توپاک، «آفنی شکور» یکی از اعضای بلند مرتبه گروه «پلنگ‌های سیاه» بود. گروهی که علیه تبعیض نژادی در آمریکا فعالیت می‌کرد. به دلیل همین فعالیت‌ها، آفنی شکور به زندان افتاد و چنین توپاک در زندان رشد کرد و یک ماه پس از آزادی مادرش به دنیا آمد. دوران کودکی توپاک در شرایط سختی سپری شد. توپاک و خواهر کوچک‌ترش به همراه مادرشان در مناطق فقیرنشین، بدون پدر و در فقر شدید زندگی می‌کردند. پدرخوانده‌ی وی یک گانگستر و کلاه‌بردار خیابانی بود و به اینکه مادر توپاک فرزندی داشت هیچ اهمیتی نمی‌داد. وی درباره دوران کودکی‌اش می‌گوید: «من در محله فقیرنشین زندگی می‌کردم. ما نور و برق نداشتیم. اوضاعمان خیلی بد بود و خارج از محدوده بودیم. فکر می‌کردم نباید اینطور یادمان بدهند که به ساز دنیا برقصیم. پولدارها هم باید مثل فقرا زندگی کنند و فقیرها هم باید مثل پولدارها زندگی کنند. آنها باید هر هفته تغییر کنند. در طول زندگی، من عاشق کودکی‌ام بودم اما از فقر متنفر بودم. ما در فاضلاب زندگی می‌کردیم، در جهنم، در مناطق جنگی! مجبور بودیم ۸۰ نفری در یک ساختمان فشرده شویم. وقتی از خانه بیرون می‌آمدیم باید مراقب خودمان می‌بودیم. زمانی که همه دنبال قانون بودند، ما مجبور بودیم همسایه یک قاتل باشیم».

من آس و پاس بودم. جایی را نداشتیم که زندگی کنیم. علف می‌کشیدم و با مواد فروش‌ها نشست و برخاست داشتیم و همراه خلاقارها و عوضی‌ها بودم. آنها تنها کسانی بودند که به من اهمیت می‌دادند. من به نصیحت یک پدر احتیاج داشتم. شما وقتی با من صحبت می‌کردید می‌فهمیدید من چطور دارم در خیابان‌ها زندگی می‌کنم. چون حرف‌هایی که از من می‌شنوید چیزی نیست که از پدر یا مادرم شنیده باشم. اینها برای من یک جور الگوی رفتاری بودند. در آن دوران مادر من معتاد به کراک بود و این برای من خیلی سخت بود، چون او قهرمان من بود.»

توپاک در سنین نوجوانی علاقه به خواندن رپ پیدا کرد و همین شروع بزرگترین تغییرات زندگی وی بود که خود می‌گوید: «این داستان زندگی یک سیاه‌پوست است. همه آهنگ‌های من ریشه در دردی دارد که در کودکی حس کرده‌ام. این چیزی است که من را وادار به انجام کاری می‌کند که باید بکنم. بعضی وقت‌ها فقط قصه‌های تمثیلی یا حکایت‌های اخلاقی می‌آورم، یا در مورد زمینه‌ای خاص مثل زندگی فقیرنشین‌ها. من همه‌ی اینها را دیده‌ام. نوزادهای کراکی را دیده‌ام. در راهی که ما طی کردیم، همه چیز را از دست دادیم، فقیر شدیم و شکست خوردیم.»

در ادامه ترجمه‌ی بخشی از متن آهنگ «عشق مطلق» اثر این هنرمند را می‌خوانیم:

The Hate You(U) Give Little infants f**k Every body

حال اگر حروف ابتدای کلمات جمله انگلیسی بالا را در کنار هم بگذارید، عبارت زیر بدست می‌آید:

T H U G L I F E = Thug life

توپاک بر این اعتقاد بود که کودکانی که از لحاظ ذهنی و فرهنگی در حال رشد هستند نباید نفرت ورزیدن را بیاموزند که اگر اینطور باشد، این نفرت تا انتهای عمر با آنها باقی خواهد ماند و بسیاری از اطرافیان آن فرد را در آتش خواهد سوزاند. حال توجه کنید که اگر کودکی که در بچگی نفرت ورزیدن و خشونت را آموخته باشد؛ اگر در سنین بزرگسالی به مقامی برسد که قدرت داشته باشد قطعاً تبعات آن هولناک خواهد بود. چه بسا می‌تواند به اتفاقات تاریخ در این زمینه اشاره کرد که چه فجایع وحشتناکی توسط مقتدران آن زمان‌ها اتفاق افتاده است و

چه کشتار هایی صورت گرفته است.

فردی که «شاگ لایف» (سبک زندگی که توپاک به دنبال آن بود) را سرلوحه و چراغ راه خود در زندگی قرار داده است به هیچ وجه فرد خلاقار و یا خشونت طلبی نیست و برعکس فردی است که جلوی هر ناهنجاری و زورگویی می‌ایستد و از حق خود دفاع می‌کند و در هر شرایطی برای رسیدن به اهداف خود تلاش و برنامه ریزی کرده و این یک باور است.

این عقیده توپاک شکور به نوعی یک انتقاد بر دولتمردان جهان بخصوص آمریکا و شیوه سیاستگذاری و اداره مملکت توسط آنها نیز بود. زیرا بنیان‌های خشم و نفرت در شهروندان بخصوص کودکان به راحتی با سیاست‌گذاری‌های نادرست قابل ردیابی است.

همچنین وی درباره دوران نوجوانی خود نیز می‌گوید: «من آس و پاس بودم. جایی را نداشتیم که زندگی کنیم. علف می‌کشیدم و با مواد فروش‌ها نشست و برخاست داشتیم و همراه خلاقارها و عوضی‌ها بودم. آنها تنها کسانی بودند که به من اهمیت می‌دادند. من به نصیحت یک پدر احتیاج داشتم. شما وقتی با من صحبت می‌کردید می‌فهمیدید من چطور دارم در خیابان‌ها زندگی می‌کنم. چون حرف‌هایی که از من می‌شنوید چیزی نیست که از پدر یا مادرم شنیده باشم. اینها برای من یک جور الگوی رفتاری بودند. در آن دوران مادر من معتاد به کراک بود و این برای من خیلی سخت بود، چون او قهرمان من بود.»

توپاک در سنین نوجوانی علاقه به خواندن رپ پیدا کرد و همین شروع بزرگترین تغییرات زندگی وی بود که خود می‌گوید: «این داستان زندگی یک سیاه‌پوست است. همه آهنگ‌های من ریشه در دردی دارد که در کودکی حس کرده‌ام. این چیزی است که من را وادار به انجام کاری می‌کند که باید بکنم. بعضی وقت‌ها فقط قصه‌های تمثیلی یا حکایت‌های اخلاقی می‌آورم، یا در مورد زمینه‌ای خاص مثل زندگی فقیرنشین‌ها. من همه‌ی اینها را دیده‌ام. نوزادهای کراکی را دیده‌ام. در راهی که ما طی کردیم، همه چیز را از دست دادیم، فقیر شدیم و شکست خوردیم.»

در ادامه ترجمه‌ی بخشی از متن آهنگ «عشق مطلق» اثر این هنرمند را می‌خوانیم:

The Hate You(U) Give Little infants f**k Every body

حال اگر حروف ابتدای کلمات جمله انگلیسی بالا را در کنار هم بگذارید، عبارت زیر بدست می‌آید:

T H U G L I F E = Thug life

توپاک بر این اعتقاد بود که کودکانی که از لحاظ ذهنی و فرهنگی در حال رشد هستند نباید نفرت ورزیدن را بیاموزند که اگر اینطور باشد، این نفرت تا انتهای عمر با آنها باقی خواهد ماند و بسیاری از اطرافیان آن فرد را در آتش خواهد سوزاند. حال توجه کنید که اگر کودکی که در بچگی نفرت ورزیدن و خشونت را آموخته باشد؛ اگر در سنین بزرگسالی به مقامی برسد که قدرت داشته باشد قطعاً تبعات آن هولناک خواهد بود. چه بسا می‌تواند به اتفاقات تاریخ در این زمینه اشاره کرد که چه فجایع وحشتناکی توسط مقتدران آن زمان‌ها اتفاق افتاده است و

چه کشتار هایی صورت گرفته است.

فردی که «شاگ لایف» (سبک زندگی که توپاک به دنبال آن بود) را سرلوحه و چراغ راه خود در زندگی قرار داده است به هیچ وجه فرد خلاقار و یا خشونت طلبی نیست و برعکس فردی است که جلوی هر ناهنجاری و زورگویی می‌ایستد و از حق خود دفاع می‌کند و در هر شرایطی برای رسیدن به اهداف خود تلاش و برنامه ریزی کرده و این یک باور است.

این عقیده توپاک شکور به نوعی یک انتقاد بر دولتمردان جهان بخصوص آمریکا و شیوه سیاستگذاری و اداره مملکت توسط آنها نیز بود. زیرا بنیان‌های خشم و نفرت در شهروندان بخصوص کودکان به راحتی با سیاست‌گذاری‌های نادرست قابل ردیابی است.

همچنین وی درباره دوران نوجوانی خود نیز می‌گوید: «من آس و پاس بودم. جایی را نداشتیم که زندگی کنیم. علف می‌کشیدم و با مواد فروش‌ها نشست و برخاست داشتیم و همراه خلاقارها و عوضی‌ها بودم. آنها تنها کسانی بودند که به من اهمیت می‌دادند. من به نصیحت یک پدر احتیاج داشتم. شما وقتی با من صحبت می‌کردید می‌فهمیدید من چطور دارم در خیابان‌ها زندگی می‌کنم. چون حرف‌هایی که از من می‌شنوید چیزی نیست که از پدر یا مادرم شنیده باشم. اینها برای من یک جور الگوی رفتاری بودند. در آن دوران مادر من معتاد به کراک بود و این برای من خیلی سخت بود، چون او قهرمان من بود.»

توپاک در سنین نوجوانی علاقه به خواندن رپ پیدا کرد و همین شروع بزرگترین تغییرات زندگی وی بود که خود می‌گوید: «این داستان زندگی یک سیاه‌پوست است. همه آهنگ‌های من ریشه در دردی دارد که در کودکی حس کرده‌ام. این چیزی است که من را وادار به انجام کاری می‌کند که باید بکنم. بعضی وقت‌ها فقط قصه‌های تمثیلی یا حکایت‌های اخلاقی می‌آورم، یا در مورد زمینه‌ای خاص مثل زندگی فقیرنشین‌ها. من همه‌ی اینها را دیده‌ام. نوزادهای کراکی را دیده‌ام. در راهی که ما طی کردیم، همه چیز را از دست دادیم، فقیر شدیم و شکست خوردیم.»

در ادامه ترجمه‌ی بخشی از متن آهنگ «عشق مطلق» اثر این هنرمند را می‌خوانیم:

The Hate You(U) Give Little infants f**k Every body

حال اگر حروف ابتدای کلمات جمله انگلیسی بالا را در کنار هم بگذارید، عبارت زیر بدست می‌آید:

T H U G L I F E = Thug life

توپاک بر این اعتقاد بود که کودکانی که از لحاظ ذهنی و فرهنگی در حال رشد هستند نباید نفرت ورزیدن را بیاموزند که اگر اینطور باشد، این نفرت تا انتهای عمر با آنها باقی خواهد ماند و بسیاری از اطرافیان آن فرد را در آتش خواهد سوزاند. حال توجه کنید که اگر کودکی که در بچگی نفرت ورزیدن و خشونت را آموخته باشد؛ اگر در سنین بزرگسالی به مقامی برسد که قدرت داشته باشد قطعاً تبعات آن هولناک خواهد بود. چه بسا می‌تواند به اتفاقات تاریخ در این زمینه اشاره کرد که چه فجایع وحشتناکی توسط مقتدران آن زمان‌ها اتفاق افتاده است و

فاجعه عروسک

مهر آلا وجدانی

می گویند زیبا شده ام...

عمه و مادر بزرگم دورم می چرخند و دامن لباس را برایم مرتب می کنند. کلی هم برایم عروسک قشنگ خریدند. می گویند آن آقا بزرگ عروسکها را برایم خریده است. آقا بزرگ کمی ترسناک است. یک چیز گنده سرخ روی بینی اش دارد و دندان هایش سیاهند. دهنش هم بوی بدی می دهد. خانمش هم مثل آقاها سبیل های سفید دارد. چند باری نیشگون هم به من گرفته. اما عروسک ها قشنگ اند. بابا گفته است باید از این به بعد با آقا بزرگ زندگی کنم و هر کاری هم خواست انجام بدهم تا خوشحال شود. مادرم چیز های عجیبی می گفت که نمی فهمیدم. اما احتمالاً حرفهای مهمی نبودند. مهم تر از عروسکم هیچ چیز نیست. نمی دانم چرا مادرم مثل همه خوشحال نیست. به بابا با گریه می گفت آخر فقط ۸ سال دارد!

من که خیلی خوشحالم. آقا بزرگ قول داده است باز هم برایم عروسک بگیرد. همیشه دلم می خواست عروس بشوم. عروس بودن چقدر کیف دارد. عروسکهای زیبا... لباس رنگی...



شاید این یک خیال باشد
زندگی ای که در آن به کمک های خیریه نیاز نداریم
و کل خانواده مان را در کارهایمان سهیم می کنیم
شاید من دلیل تمامی این جنگ و صدمه ام
در اتاقم گریه می کنم چون نمی خواهم بارش را بر دوش بگیرم
بیین! مادرم دستانش را باز کرده تا بغلم کند
من هم نگران نیستم که با این وضعیت لعنتی مقابله کنم
با یک عشق مطلق»

توپاک همچنین انتقادهای زیادی به سیاستمداران بی مسئولیت آمریکا داشت:
«آخر چطور ممکن است وقتی «ریگان» (رئیس جمهور وقت آمریکا) در کاخ سفیدش با آن همه اتاق نشسته، درد بی خانمان ها را بفهمد و از کمک کردن صحبت کند؟ چرا او (اگر ادعای کمک به فقرا دارد) مردم بیچاره را از خیابان ها جمع نمی کند و به کاخ سفیدش نمی برد؟ آنها که همیشه بی خانمان نبوده اند؛ آنها هم در این اجتماع کارهایی کرده اند. اما کاخ سفید، روسیاه است چون نمی خواهد خودش را درگیر این چیزها بکند»
سرانجام در سال ۱۹۹۶ م. توپاک شکور در سن ۲۵ سالگی، ۲ ماه قبل از انتشار آلبوم " کیلومیناتی " مورد هجوم افراد مسلح قرار گرفت و با ضرب چندین گلوله کشته شد.

(کنی آگانا)

آگانا در ۲۰ دسامبر ۱۹۸۲ در یک خانواده فقیر آرژانتینی در فرانسه متولد شد. او در دوران نوجوانی از خانه های نگهداری کودکان بی سرپرست رانده شد و بخش قابل توجهی از دوران نوجوانی خود را در فرار به سر برد. کنی از ۱۲ سالگی شروع به شعر گفتن کرد. وی در آهنگ «زندگی هنرمند» می گوید:
«یادت می آید؟ در یک نوجوانی پر خشونت رشد کردم
این دخترک همیشه در حال فرار است
عاشق آزادی است
من از تبلیغات خوشم نمی آید
من هنرمند هیچ کس نیستم
برای دل خودم خودکار به دست می گیرم
وقتی کف خیابان ها زندگی می کردم چه کسی پیشم بود؟
هیچ کس!
زندگی سگی!

من دیگر به آن سگدانی بر نمی گردم»
آثار کنی آگانا به وضوح خشم و خشونت که در کودکی و نوجوانی دیده را بروز می دهد. وی در سال ۲۰۰۴ در شهر «مارسی» فرانسه گروه «مردم خشمگین» را تأسیس کرد که در جنبش «دگر جهانی سازی» فعالیت می کند. این گروه موضعی روشن در برابر نژادپرستی و سرمایه داری دارد.

به روشنی از مطالب بالا می توان برداشت کرد که شرایط ناگواری که بر یک کودک تحمیل می شود اگر بر او تأثیر مخربی داشته باشد به گونه ای که تا آخر عمر این تأثیرات با او همراه باشند، می تواند زندگی او و بسیاری از اطرافیان او را تحت تأثیر مستقیم و غیر مستقیم قرار دهد. هیچ هاپ با کمک عناصری از قبیل: رپ خوانی، دیوارنگاری و غیره سعی در مبارزه با پدیده کودک آزاری دارد زیرا به خوبی با پیامد های آن آشناست، آشنا است زیرا خود در میان همین ناعدالتی ها متولد گشته است.



نگاهی به سیستم حفاظت از کودکان در نروژ

ترجمه از نروژی: فاطمه حایر

مانند اغلب کشورهای توسعه یافته، در نروژ نیز سازمانهای دولتی مشخصی وجود دارند که کارمندانشان به صورت مستمر تلاش می کنند تا مطمئن شوند کودکان و نوجوانان قادر به رشد در محیطی امن هستند. قوانین بسیار سختی برای جلوگیری از آزار و اذیت در مدرسه وجود دارد، و تمام مدارس باید یک برنامه ضد خشونت و تمسخر برای معلمان و دانش آموزان به اجرا بگذارند. کودکان در نروژ دارای سخنگوی رسمی به نام کمیسر کودکان هستند که ناظر منافع و حفاظت کودکان است. در سال ۱۹۸۱، نروژ اولین کشوری بود که چنین شغلی ایجاد کرد.

کمیساریا کودکان، مانند یک سخنگو عمل می کند. اگر یک مورد خاص نیاز دارد تا با مقامات و رسانه ها مورد بحث قرار گیرد، این وظیفه سخنگوی کودکان است. کمیساریای، همچنین به عنوان مشاور کودکان و والدین کار می کند تا مطمئن شود نیازهای کودکان در درجه نخست قرار داده میشود. هرگونه تنبیه بدنی، چه در خانه، در مدرسه، یا هر جای دیگری، تحت قانون نروژی اکیدا ممنوع است.



خشونت در خانواده

استفاده از خشونت در برابر فرد دیگر براساس قانون در نروژ ممنوع است. تحقیقات نشان داده است که کودکان به هنگام درگیری های فیزیکی خشونت بار، شدیداً در معرض آسیب قرار می گیرند. از این رو ممنوعیت ضرب و شتم کودکان به عنوان بخشی از نظام تربیتی نروژ، اصلی پایه ای محسوب می گردد.

تحقیقات همچنین نشان می دهد کودکانی که شاهد خشونت علیه مادر، پدر، خواهر و برادر خود یا دیگر اعضای خانواده هستند، از مشکلات یادگیری رنج می برند. به عنوان شهروند، باید در اسرع وقت هر گونه تجربه یا مشاهده هر گونه خشونت در یک خانواده را به پلیس یا خدمات رفاه کودکان، خدمات مشاوره خانواده و پناهگاه زنان گزارش دهید.

خدمات مشاور خانواده

هدف از فعالیت دفاتر "خدمات مشاوره خانواده" کمک به کسانی است که نیاز به کمک مشاوره ای در مورد مسائل دشوار پیش رو دارند. در این مراکز همگان در صورت نیاز، به مترجم دسترسی دارند. خدمات یادشده به شکل رایگان ارائه می شود.

پناهگاه زنان

در کشور نروژ اگر شما از قربانیان خشونت باشید یا کسانی را بشناسید که در معرض خشونت هستند، با "پناهگاه زنان" در محل خود تماس بگیرید. این مرکز، مشاوره و راهنمایی به قربانیان خشونت، سوء استفاده، تهدید، ازدواج اجباری، قاچاق انسان و... را به شما و فرزندانتان ارائه می دهد. پناهگاه های زنان در تمام شهرها وجود دارد و در تمام طول شبانه روز فعال است. وظیفه "پناهگاه زنان" حمایت و پشتیبانی به صورت گمنام - برای حفظ امنیت قربانیان - می باشد.

سازمان خدمات رفاه کودکان

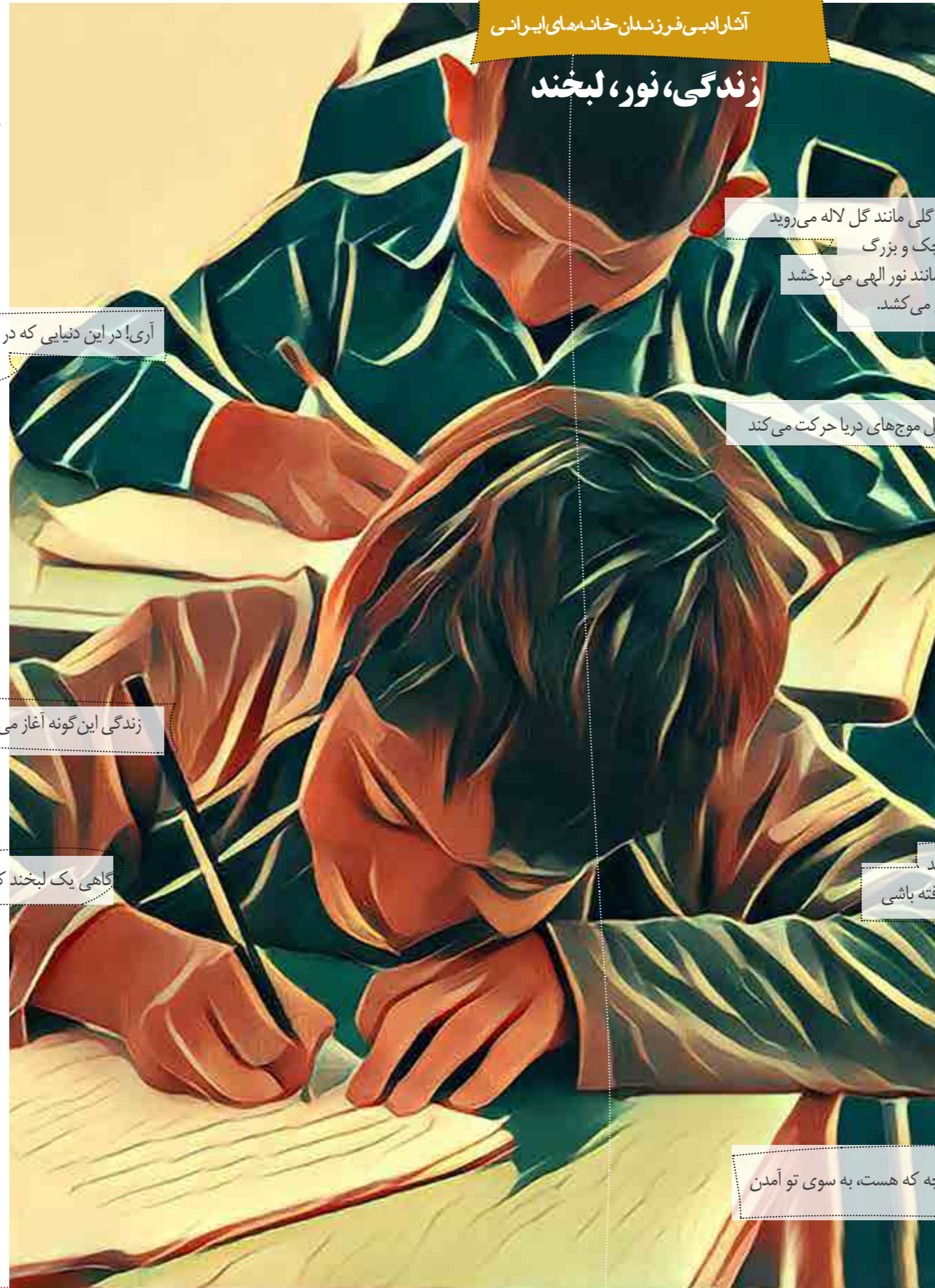
وظیفه سازمان "خدمات رفاه کودکان" در نروژ، کمک رسانی به پدر و مادر در فراهم کردن بهترین شکل تربیت و امکانات برای کودکان خود می باشد. خدمات رفاهی حمایت از کودکان و کمک به کودکان و خانواده شیوه های مختلفی دارد. به عنوان مثال آنها به پدر و مادر در مورد چگونگی مراقبت از کودک مشاوره داده و با بازدید از خانه از نزدیک میزان رفاه کودک را مورد بررسی قرار می دهند. همچنین از وظایف این سازمان کمک به کودکان در شرایط دشوار است. شرایطی مانند بیماری های سخت که هر مورد به صورت جداگانه از خدمات بهره مند می شوند. براساس قانون نروژ خدمات رفاهی کودک یک حق جهانی بوده و تمامی کودکان مشکوک به آزار در منزل باید شناسایی شوند و از کمک های لازم بهره مند گردند. اولویت اول ارائه خدمات به خانواده ها و نظارت بر کیفیت زندگی کودک در خانه و نزد خانواده می باشد. اما اگر این سازمان تشخیص دهد که کودک خارج از خانه خود شرایط بهتری خواهد داشت، حتی بدون اجازه والدین، شورای استان برای امور اجتماعی، سرپرستی کودکان را به عهده می گیرد و معمولاً پس از طی فرآیندی معین، امر سرپرستی را به خانواده هایی با شرایط مناسب انتقال می دهد.

به طور کلی در نروژ، هیئت مدیره شهرداری هر یک از شهرها، دولت، شورای شهر و استان همه در جنبه های حفاظت از کودکان دخالت دارند، اما مسئولیت اصلی برای حفاظت از کودکان در سطح وظایف عمده و اساسی دولت است. حفاظت از کودکان شامل کمک شهرداری در مراقبت از کودکان، بهره برداری از موسسات، خدمات مراقبت و مداخلات مبتنی بر خانواده است.

ویترین

آشار ادبی فرزندان خادماهای ایرانی

زندگی، نور، لبخند



زندگی مثل ماهی‌ای است که نورش را از خورشید می‌گیرد
زندگی زمستانی است که وقتی بهار می‌رسد، به شکوفه‌های زیبا آراسته می‌شود

من در این دنیای پر از ظلمت و تاریکی در پی روشنایی هستم
آری! در این دنیایی که در آن دیگر هیچ روشنایی‌ای وجود ندارد، من هنوز هم به دنبال روشنایی هستم
عاقبت نیز آن روشنایی را نیافتم و باز دچار بن‌بست روشنایی دیگری شدم...
اما اگر هزار بار دیگر زندگی کنم، باز به دنبال نور خواهم بود.
این طبیعت من است!

سلام بر بارانی که این قدر دلنشین است!
سلام بر بادی که به نرمی گل می‌وزد.
سلام بر آسمانی که این قدر بزرگ و صاف است
و سلام بر بهاری که در آن شکوفه‌های زیبا می‌رویند
و سلام بر تابستانی که در آن خورشیدی پر نور می‌درخشد
و سلام بر پاییزی که در آن غم‌های جهان مانند برگ‌ها فرو می‌ریزند
و سلام بر زمستانی که در آن برف‌های فراوانی می‌بارد، برف‌هایی که در آن گلی مانند گل لاله می‌رویند
و سلام بر دنیایی که در آن هر چه بخواهی وجود دارد، مانند خوشی‌های کوچک و بزرگ
و سلام بر کسی که تمام این جهان را آفریده است، جهانی که در آن نوری مانند نور الهی می‌درخشد
و سلام بر شیرمرد جهان‌دیده‌ای که غم‌های زندگی تمام مردمان را بر دوش می‌کشد.

زندگی مثل بادی ملایم می‌وزد و مثل کهکشان‌های آسمان می‌درخشد و مثل موج‌های دریا حرکت می‌کند
و مثل برگ درختان زیر پای رهگذران می‌ریزد و تمام می‌شود.

یار مرا فراموش مکن تا زندگی‌ام فراموشم نشود!
مرا فراموش مکن تا برگ‌های خزان آرام آرام بر زمین بریزند
مرا فراموش مکن تا در خاطر من جاودان باشی
مرا فراموش مکن تا در قلبم زنده باشی

با لبخند به دنیا نگاه کن،
دنیا فقط با لبخند روشنایی می‌گیرد
فقط لبخند است که سبب می‌شود خورشید، جهان را روشن کند و گل‌ها برویند
و برای عشق ورزیدن به کودکان این دنیا فقط لازم است لبخند زدن را یاد گرفته باشی

خداوندا! من نمی‌دانم چرا می‌گویند زندگی مثل شبنم تاریک است،
در حالی که آسمان آن شب تاریک پر از ستاره‌های درخشان است!

خداوندا! این زندگی است که مرا به سمت تو می‌کشاند یا سرنوشت...؟ هر چه هست، به سوی تو آمدن
را دوست می‌دارم.

لیلا هاشمی

زندگی این‌گونه آغاز می‌شود: با عشق، محبت، شادی و لبخند... آیا زندگی زیبا نیست ای زیبا پسند؟

گاهی یک لبخند کافی است که کودکی را نجات دهد، پس هیچ وقت از لبخند زدن دست بردار!

دنیایی به این عظمت، به جنگ و دشمنی و فقر نیاز ندارد،
آن چه می‌خواهد، صلح و دوستی است

یک اتفاق خوب می‌تواند زندگی را زیبا کند
اما یک حرف زشت می‌تواند زندگی را از هم بپاشد
زندگی یعنی همین: زندگی را نمی‌توان با پول خرید!

شاید دل تو هم جا ماند

در گندمزار موهای دختر بچه‌ای...

جشن یلدا بود و فریاد شادی بچه‌ها لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت. مردمک‌های بی‌قرار لرزان‌شان هم. انگار رؤیایی از شب‌هایشان تعبیر شده باشد و دل‌پره‌ی پایان زود هنگامش در دل‌شان باشد. لحظه‌ای را برای شادی از دست نمی‌دادند. در این هیاهو اما دختری تنها، با بهت همه را نگاه می‌کرد. یک جشن را که به دستش دادم خم شدم و تمام ذوقی که از شادی بچه‌ها عایدم شده بود را به چشمانم ریختم: «خوش اومدی عزیز دل!» فقط نگاهم کرد. انگار با چشمان ذوق‌زده‌ام بیگانه باشد یا با فریادهای شادی بچه‌ها در سالن. به اصرار من با خجالت لیوان شربت برداشتم. نگاهم بی‌اختیار دنبالش می‌کرد. سکوتش در میان آن همه دست و کف و موسیقی و فریاد توی چشم می‌زد. طاقت نیاردم و رفتم سراغش. دست‌هایش را به دست گرفتم و به هم زدم و بلند خندیدم، شاید که چینی نازک سکوتش ترک بردارد، اما برنداشتم. تنها نصیبم یک لبخند نصفه و نیمه بود که امتدادش از پشت لب‌ها فراتر نمی‌رفت. موگندمی من، انگار کودکی از یادش رفته بود. ذوق کردن‌های بی‌بهره هم. دل من جا ماند. در گندمزار موهای دختر بچه‌ای که کودکی‌اش از خاطر رفته بود...

ویتریسن

مریم. الف

یکی بود، یکی نبود. پیرزن و پیرمردی بودند که دو پسر و یک دخترشان در جوانی مرده بودند. آن‌ها بسیار ناراحت و دل‌شکسته بودند. پیرزن خیلی بچه‌ها را دوست داشت. وقتی دوست‌هایش را می‌دید که بچه و نوه دارند در دلش می‌گفت ای کاش بچه‌های من هم زنده بودند و با نوه‌هایم بازی می‌کردم. یک روز پیرزن همین‌طور ناراحت در خانه‌اش نشست و گریه می‌کرد که خواهرزاده‌اش آمد و از او پرسید: - خاله جان چرا این قدر ناراحت هستی؟

- عزیزم من از این ناراحت‌م که بچه ندارم. من هم دلم می‌خواهد مثل همه با نوه‌هایم بازی کنم. خواهرزاده‌اش با شنیدن این حرف در فکر فرو رفت و خیلی ناراحت شد و اشک از چشمانش جاری شد. وقتی پیرزن دلیل ناراحتی‌اش را پرسید، جواب داد:

- خاله‌ام در این حال است و من خیر ندارم. خاله جان ناراحت نباش.

آن زن بچه‌های زیادی داشت و دختر یک ماهه‌ای هم در بغلش بود. او به خاله‌اش گفت:

- خاله جان! این دخترم را به شما می‌دهم. اگر مرد مال زمین و اگر مال شما!

پیرزن خیلی خوشحال شد و دخترک را گرفت. خواهرزاده‌اش رفت و دیگر بزرگوار شد که برای آخرین بار دخترش را ببیند. پیرزن و پیرمرد با تمام عشق این دختر را بزرگ کردند و نام او را مریم گذاشتند. مریم چهار ماهه بود که پیرمرد و پیرزن به زاهدان آمدند. مریم خیلی کوچک بود و پیرزن هم شیر نداشت که به او بدهد. مریم از گرسنگی گریه می‌کرد و پیرزن از گریه او، با هزاران عذاب مریم را بزرگ می‌کردند. یک شبانه روز مریم از گرسنگی نخوابید. بعد یواش یواش به بیسکویت مادر و شیر گاو عادت کرد.

مریم که چهار ساله شد توانست حرف بزند. اولین حرفش به پیرزن این بود: مامان! او با پیرزن همه جا می‌رفت و هر وقت خسته می‌شد می‌گفت: مامان بغل! مامانش هم بغلش می‌کرد و خیلی دوستش داشت. مریم که بزرگتر شد با پیرزن و پیرمرد به افغانستان رفتند. آنجا مریم پدر و مادر واقعی‌اش را شناخت و فهمید که مادرش او را به خاله‌اش داده است. او خیلی ناراحت شد و دلش شکست. مریم فکر می‌کرد هیچ خواهر یا برادری ندارد اما او دو خواهر و چهار برادر داشت. مریم برادر بزرگ و پدرش را خیلی دوست داشت. وقتی به خانه می‌رفت، اگر پدرش در خانه بود، مادرش به او چیزی نمی‌گفت؛ اما اگر پدرش نبود او را می‌زد. خواهر بزرگش به او می‌گفت:

- برو خونه‌ی خودتون! تو خواهر من نیستی. مادر من مادر تو نیست. تو دختر اونهایی.

مریم هم که کوچولو بود و زورش به خواهرش نمی‌رسید به مادرش می‌گفت. مادرش هم می‌گفت:

- راست میگه. تو دختر من نیستی. دختر خاله‌ی من هستی. من تو رو مرده حساب کردم. تو برای ما مردی. الانم برو خونه‌ی خودتون.

مریم با چشم گریان از آنجا رفت و روز دیگر دوباره آمد و دید که پدر عزیزش در خانه است. مریم لبخند زد و رفت پدرش را بغل کرد و گفت:

- پدر خیلی دوستتون دارم.

پدرش هم گفت:

- دختر گلم من هم دوستتون دارم.

خلاصه روزها و سال‌ها گذشت و وقتی مریم ۹ ساله شد، از پیش پدر و مادرش به شهر «قندوز» رفت و از آنجا به زاهدان. مریم آن وقت خیلی گریه می‌کرد و در دلش می‌گفت:

- پدر جان! خداحافظ. شاید دیگر همدیگر رو نبینیم.

پیرزن در ایران فامیل زیادی داشت و مریم با بچه‌های آنها دوست شد. مخصوصاً با دوقلوها. اسم آن‌ها حسن و حسین بود. با هم خیلی دوست شدند و مثل خواهر و برادر همدیگر را دوست داشتند. چند وقت بعد همه به تهران آمدند و در منطقه‌ای فقیرنشین خانه گرفتند. مریم چهارده ساله شد. خیلی وقت بود که پدرش را ندیده بود و دل‌تنگ‌اش بود. مریم از مادرش کینه به دل داشت. قلبش شکسته بود. در ظاهر می‌خندید اما در باطن اشک می‌ریخت. داشت ذره ذره می‌سوخت اما به کسی نشان نمی‌داد. پیرمرد و پیرزن فکر می‌کردند مریم خوشحال است اما نمی‌دانستند در قلب او طوفانی است که هیچ‌وقت تمام نمی‌شود. پیرمرد و پیرزن دوست داشتند مریم را به مدرسه بفرستند، اما بسیار فقیر بودند و نمی‌توانستند خرج مدرسه را بدهند. پیرمرد خرج خانه را هم به زور درمی‌آورد. آن‌ها از این وضع ناراحت بودند. مریم دوست داشت درس بخواند و دکتر بشود...

خارج از متن

این داستان شبیه داستان حسرت‌بار زندگی میلیون‌ها کودک بازمانده از تحصیل و ساکن در مناطق محروم می‌شد اگر نبودند کسانی که مسئولانه و پیگیر، خانه‌ای ایرانی از جنس عشق در محله زندگی این دختر با استعداد برپا کنند. امروز سهم او دفتر و قلم و کتاب و ساعات زیبایی است که به یادگرفتن می‌گذراند.

بی‌گمان آموزش و شادی حق همه‌ی کودکان است، اما اگر همه‌ی ما به آفرینش آن‌ها برای کودکان دنیای مان تعهد نداشته باشیم، این جمله، چیزی جز شعار نیست و تکرار هزارباره‌ی آن نیز از دردهای هیچ کودکی نخواهد کاست.

نلسون ماندلا :

پی برده بودم که در حال مبارزه هستم و جز این نمی توانم کار دیگری انجام دهم!

هزاران مورد بی حرمتی، هزاران مورد خرد شدن شخصیت و هزاران مورد لحظه‌های از یاد رفته مرا به خشم می آورد و شورشی می کرد و این خواسته را در من تقویت می کرد که با سیستمی که مردم مرا اسیر خود کرده مبارزه کنم. هیچ روز به‌خصوصی وجود نداشته که در آن روز گفته باشم از امروز به بعد زندگی خود را وقف آزادی مردم می‌کنم؛ بلکه فقط پی برده بودم که در حال مبارزه هستم و جز این نمی توانم کار دیگری انجام دهم.

ناسیونالیسم آفریقایی شعار جنگی زمان بود و آنچه که اصول اعتقادات ما را تشکیل می داد عبارت بود از خلق یک ملت واحد از طریق ترکیب قبایل مختلف و پایان دادن به سلطه سفید پوست ها و تشکیل نوعی دولت دموکراتیک واقعی.

ما معتقدیم آزادی ملی آفریقایی ها فقط به دست خود آفریقایی ها ممکن خواهد بود. لیگ جوانان کنگره باید نیروگاه و مغز متفکر برای حس ناسیونالیسم آفریقایی باشد.

ما از ایدئولوژی خارجی استفاده می کنیم، اما وارد کردن یک ایدئولوژی کامل به آفریقا را رد می کنیم.

در یکی از بزرگترین عملیات هماهنگ در تاریخ آفریقای جنوبی معدنچیان به مدت یک هفته اعتصاب کردند و در جریان آن همبستگی خود را حفظ نمودند. عملیات تلافی جویانه دولت، عملیاتی بی رحمانه بود. رهبران اعتصاب دستگیر شدند مورد تفتیش قرار گرفتند و من حمایت خود را از آنها اعلام کردم.

در زندگی ام کم کم به این نکته پی بردم که برای پیشرفت لازم نیست به حمایت خانواده یا نسبتی که با رئیس قبیله و شاه داشتیم متکی باشیم و با مردمی رابطه برقرار کردم که یا از ارتباط من با خاندان سلطنتی تمبو بی اطلاع بودند و یا در صورت اطلاع نیز اهمیتی به آن نمی دادند. من دارای خانه ای هرچند کوچک بودم و اعتماد بنفس و پشتکاری که برای روی پای خود ایستادن ضروری بود، داشتم.

من ناآگاهانه به تقسیمات و جداسازی قومی که دولت سفید پوست مشوق آن بود تن داده بودم و زبان قوم و خویشان خود را نمی دانستم. بدون آشنایی با زبان نمی توان با مردم حرف زد و منظور آنها را درک کرد. نمی توان در امید ها و آرمانهای آنها شریک بود. تاریخ آنها را فهمید شعشان را ستود و یا از آرزوهایشان لذت برد. بار دیگر پی بردم که ما اقوامی متفاوت با زبانهای جداگانه نیستیم، بلکه یک قومیم. دانشگاه «ویتز» دنیای تازه ای را به روی من گشود. دنیای ایده ها و عقاید سیاسی و بحث های پرشور، دنیایی که در آن مردم شیفته سیاستند. من آنجا در میان متفکران سفید پوست و هندی هم نسل خود بودم. در میان مردان جوانی که جلودار مهمترین جنبش سیاسی سالهای آتی بودند. من برای اولین بار افرادی هم سن و سال خود را کشف کردم که با مبارزات آزادیخواهی ارتباط محکمی داشتند؛ افرادی که با وجود امتیازات نسبی خود حاضر بودند جانشان را در راه آرمان مظلومان نثار کنند.

برای من لحظه مشخصی برای کشف حقیقت وجود نداشته و هیچ چیز به‌خصوصی ناگهان الهام بخش من نشده است. فقط مجموعه ای منظم از

دوستان و هموطنان من! به نام صلح، دموکراسی و آزادی برای همگان به شما سلام می‌کنم! من در اینجا نه به عنوان یک پیامبر بلکه به عنوان خدمتکار کوچک شما در مقابلتان ایستاده ام. فداکاری های قهرمانانه و خستگی ناپذیر شما بوده که امکان داده من امروز اینجا باشم. بنابراین سالهای باقیمانده عمرم را در اختیار شما خواهیم بود.

هر مرد در زندگی خود دو تعهد دارد؛ یکی تعهد در قبال خانواده، یعنی والدین، همسر و فرزندانش و یکی دیگر در برابر مردم جامعه و کشورش. در یک جامعه مدنی و انسانی هر مرد می تواند براساس تمایلات و توانایی های خود این دو تعهد را به جا آورد. اما در کشوری مثل آفریقای جنوبی برای مردی سیاه‌پوست اجرای هر دو تعهد تقریباً ناممکن بود. به این ترتیب تعهد من در برابر مردم و میلیون ها تن از اتباع آفریقای جنوبی که هیچگاه آنها را نمی شناختم، به بهای از دست دادن افرادی تمام شد که به‌خوبی می شناختم و به آنها عشق می‌ورزیدم. این موقعیت به سادگی و در عین حال به پیچیدگی لحظه ای است که کودکی از پدرش می پرسد: چرا نمی توانی پیش ما باشی ؟ و پدر باید این کلمات دشوار را بر زبان آورد: «بچه های کوچک دیگری مثل تو وجود دارند. بچه های بسیار زیادی مثل تو هستند...» و بعد صدایش خاموش می شود.

وقتی از زندان آزاد شدم مسئولیت این بود که هم ظالم و هم مظلوم را آزاد کنم. برخی می گویند که این مأموریت اکنون انجام شده است. اما من می‌دانم که این طور نیست. واقعیت این است که ما هنوز آزاد نیستیم؛ فقط این آزادی را بدست آورده ایم که آزاد باشیم و این حق را به ما داده اند که زیر بار ستم نباشیم. ما هنوز قدم نهایی را در این سفر برنداشته ایم. چون آزاد بودن فقط دور انداختن زنجیرها نیست، بلکه زندگی کردن به شیوه ای است که آزادی دیگران را نیز محترم شمارد و ترویج بخشد. آزمون واقعی اخلاص ما نسبت به آزادی تازه شروع شده است. من آن راه دشوار و طولانی به سوی آزادی را پیموده ام. سعی کرده ام در این راه متزلزل نشوم. البته در این راه اشتباهاتی مرتکب شده ام اما به این راز پی برده ام که بعد از بالا رفتن از هر تپه ای در می یابید که تپه های بسیاری برای بالا رفتن از آنها در پیش دارید. من گاهی برای چشم انداز زیبایی اطراف خود و مسافتی که پیموده ام لحظه ای توقف کرده ام، اما فقط برای یک لحظه می توانم توقف و استراحت کنم، چون همراه با آزادی، مسئولیت هایی نیز وارد زندگی می شوند و من نمی‌توانم درنگ کنم، چون هنوز این راه دشوار و طولانی من به پایان نرسیده است.

برگرفته از کتاب راه دشوار آزادی اثر نلسون ماندلا (ترجمه مهوش غلامی)

مبارزه در راه آزادی فقط مسأله ایراد سخنرانی، برگزاری جلسات و میتینگ تصویب قطعنامه و اعزام هیاتهای نمایندگی نیست، بلکه به سازماندهی دقیق فعالیت و مبارزه ی توده ها و از همه بالاتر نترسیدن از رنج و مرارت و تمایل به فداکاری نیاز دارد.

هرچند وقت زیادی برای زندگی خانوادگی نداشتیم. اما از آن لذت می‌بردم. بازی کردن با فرزندم، حمام بردن و غذا دادن به او و خواباندنش با قصه‌ای کوتاه برای من دلپذیر بود. در واقع من عاشق بازی کردن و حرف زدن با بچه ها هستم.

در سیاست اهمیتی ندارد که شما چقدر و چگونه برنامه ریزی می‌کنید؛ چون اغلب اتفاقات و شرایط هستند که سیر وقایع را مشخص می کنند.

من به این حقیقت پی بردم که مبارزه به معنی اختصاص دادن همه چیز خود به هدف است. مردی که درگیر مبارزه می شد، مردی بدون زندگی خانوادگی بود.

اغب اوقات وظیفه من حل اختلافات در مناطقی بود که قرار بود عملیات در آنها شروع شود و یا آنکه اخیراً عملیات را شروع کرده بودند. در آن روزها که وسایل ارتباط جمعی برای آفریقایی ها محدود بود یا اصلاً وجود خارجی نداشت، سیاست موضوعی ناشناخته و محدود بود و ما مجبور بودیم با مراجعه با تک تک افراد آنها را به سیاست جلب کنیم.

بسیاری از سیاهان در آفریقای جنوبی معتقد بودند که هر گونه تلاش از سوی سیاهان برای مخالفت با سفیدپوست ها احمقانه و بی فایده است و شکست خواهد خورد؛ زیرا سفید پوست ها خیلی زرنگ و قوی هستند. از نظر این جاسوس ها ما تهدیدی علیه منافع سیاهان بودیم، نه علیه ساختار سفید پوست ها ! زیرا سفیدپوست ها از آن پس به دلیل اقدامات چند سیاهپوست آشوب طلب با مردم سیاهپوست بدرفتاری می کنند.

ما بشدت به خود می‌بالیم که در طول شش ماه عملیات ما حتی یک مورد خشونت و بی نظمی از طرف ما مشاهده نشده بود. نظم و انضباط نیروهای مقاومت نمونه بود.

یکی از نخستین مسائلی که باید برای من حل می‌شد، این بود که من شب اول آزادی را کجا باید سپری کنم؟! خودم دوست داشتم شب را در کیپ فلتز شهرک شلوغ و پر سروصدای مخصوص سیاهان و رنگین پوستان سر کنم تا همبستگی خود را نسبت به مردم نشان دهم؛ اما هم قطاران من و بعد از آنها همسرم گفتند به علل امنیتی باید شب را با اسقف دزمووند توتو در اقامتگاه اسقف که ساختمانی با شکوه در یک محله ی سفید پوست نشین بود بگذرانم. ساعت دقیق برای آزاد شدن من سه بعد از ظهر تعیین شده بود.



برای آیلان

و هزاران هزار کودکِ مهاجرِ قربانی جنگ
مهران بخشی پور

کودکان را به آب بیندازید،
زنده به گورشان نمایید!

بگذارید هیچ گوشِ معصومانه‌ی کودکانه‌ای

تجبرِ جنگِ آبادِ مدرنیسم را نشنود.

بگذارید دریا آرامگه پاک کودکان باشد،

و زمین جولانگاه حرص ما ستیز جویان...

بگذارید از هزاران فاجعه یکی را عکس بگیریم و

گوش حقوق بشر را برای چند ساعت نه برای چند روز به

کرناى ترحم کر کنیم.

و بعد باز هم بجنگیم تا عکس ژورنالیستی بعدی...

و این بار سلاخی روح کودکان را به چرتکه‌ی عقل اندود

آدمیان بیندازیم،

تا ببینیم چند کودک زیر آوار آب‌های خونین جان داده‌اند،

و چند کودک جان خواهند داد؟

و ما همچنان گلستان جهان را مملو کنیم از شاخه گل‌های

جنگ و ویرانی

و خون به پای کودِ ددخویی آدمی بپاشیم...

دریا شرمش آمد حجم وارسته و بی‌گناه او را ببلعد، به

ساحلش باز پس داد،

شرم باد آدمی و حاصلش را...

مهاجرت، درد جدایی و ترس آوارگی

رقیه حسینی*

در چند سال اخیر مردم زیادی درگیر مهاجرت بوده‌اند، مهاجرتی که عاقبتش را نمی‌دانند. حتی از این که خواهند رسید یا نه هم خبر ندارند... اما خب برای فرار از جنگ و خونریزی کار دیگری هم از دستشان بر نمی‌آید... اما چرا جنگ و خونریزی؟! خیلی از این مردم از کشور افغانستان اند که سال‌هاست درگیر جنگ هستند. مردم زیادی از شهرها و ولایات متفاوت راهی این سفر احتمالی شدند. این مهاجرت به نفع هیچکس نبود. کشور افغانستان کودکان، نوجوانان و جوانان بسیاری را از دست داد. جوانانی که آینده یک کشور هستند و این یعنی کشور افغانستان آینده خوبی در پیش نخواهد داشت... مادرانی که از غم فرزندشان ادامه زندگی را با نفرین خود می‌گذرانند و ناراحتند که چرا در ازای یک زندگی خوب کودکان جان خود را از دست داده‌اند... خواهش‌هایی که سال‌ها از برادرانشان دور می‌مانند و شاید هرگز آنان را نبینند. برادرانی که در برابر چشمانشان مرگ خواهرانشان را دیده‌اند و این صحنه سال‌هاست آزارشان می‌دهد. دوستانی که بعد از سال‌ها، شاید

برای همیشه از یکدیگر دور می‌شوند... هر چند که امکان دارد به آسایشی ابدی برسند؛ اما زندگی بی‌آرامش بی‌معنی است و البته همه شانس رسیدن به این آسایش بی‌معنی را ندارند. بعضی می‌میرند، بعضی گم می‌شوند، بعضی آواره می‌شوند و بعضی بدبخت‌تر از قبل به همان جنگ و خونریزی بر می‌گردند. زمان کوتاهی بود؛

اما مردم زیادی زندگی‌های خود را از دست دادند. حتی در کشور خود هم حیران و بی‌تکلیف شدند. از دگرگونی رنج می‌برند. اما چرا باید این گونه شود؟ چرا باید جنگ برای کشور و خون را به جنگ برای آسایش ترجیح داد؟ چه کسی پاسخ این سوال‌ها را می‌دهد؟ آیا کسی هست؟

* رقیه از فرزندان جمعیت امام علی(ع) است که خانواده اش پیش از تولد او به ایران مهاجرت کرده بودند. چندی پیش رقیه به همراه خانواده به قصد مهاجرت به سرزمینی دیگر، از ایران رفتند. مهاجرتی که بی‌مخاطره هم نبود. رقیه نوجوانی بسیار با مطالعه است که علاقه وافری به نوشتن و روزنامه نگاری دارد و در ایران دوره خبرنگاری را گذرانده بود.

وقتی داشتیم از پنجره‌ی ماشین برای آخرین بار به کوچه‌ها و خیابان‌هایی که سال‌ها اونجا بودم، نگاه می‌کردم، اشک تو چشمام جمع شد. توی این فکر بودم که آیا دوباره می‌تونم از کنار این محله و اتفاقاتش بگذرم؟ یا محله‌ی دیگه‌ای می‌تونه جای خالیش رو پر کنه؟ یا اصلاً سفر ما به چه خیابون و محله‌ای ختم میشه؟ آیا اونجا بچه‌هایی هستن که تو کوچه هر روز مشغول بازی باشن؟ از این که از دوستانم جدا می‌شدم، ناراحت بودم و احساس می‌کردم تنهایی کم کم داره میشه یارم... خاطراتی که کنار دوستانم داشتم، مثل یه فیلم از جلو چشمام رد می‌شدن. وقتی به این جدایی که زمانش حتی می‌تونست ابدی بشه فکر می‌کردم دیگه دوست نداشتم حتی یک قدم به جلو بردارم... چرا باید این اتفاق‌ها رخ بده؟ چرا باید ۱۴ سال زندگی رو که با تلاش زیادی گذشته کنار بذارم و دوباره از اول یه زندگی متفاوت رو شروع کنم؟ احساس می‌کنم این حادثه تکراریه و یا بار دیگه هم برام اتفاق افتاده. اما من تو اون زمان نبودم... زمانی

که پدر و مادرم از تمام نزدیکانشون جدا شدن و به کشور دیگری رفتن. من هم این فرصت رو دیگه پیدا نکردم که نزدیکام رو ببینم... پدر و مادرم خانواده‌هاشون رو رها کردن و تا به امروز که سال‌ها گذشته، هیچ کدوم از اون‌ها را ندیدن. شاید من اون احساسی رو که پدر و مادرم داشتن در اون زمان درک نمی‌کردم. چون هیچ وقت پدر بزرگم، مادر بزرگم، عموهام، خاله‌هام و... رو ندیده بودم که احساسی نسبت به اونا داشته باشم... ولی امروز کاملاً اون حس رو درک می‌کنم، چون از عزیزترین کسانم جدا می‌شم و پایان این جدایی شاید مرگ باشه... چرا مردم هر روز باید این اتفاق رو تحمل کنن؟ چرا این فرصت رو ندارند که لطف پدر و مادرشون رو حداقل کمی جبران کنن؟ چرا باید غریب باشن؟ چرا باید تنها و بی‌کس زندگی کنن؟ چرا باید زندگی سردرگم داشته باشن؟ سوال و سوال و سوال و هزاران سوال دیگه از خیابونهای مغزم عبور کرد و دنبال جواب بود. اما حتی برای یکی از اون‌ها پاسخی پیدا نشد... من تلاش می‌کنم پاسخ این سوال‌ها رو پیدا کنم تا شاید کمی زندگی رو درک کنم... چه کسی پاسخگوی این سوال‌هاست... آیا اصلاً کسی هست؟ یا هست و پیگیری نمی‌کنه؟ یا شاید اون هم تنها و بی‌کسه؟ و باز هم سوالهای بی‌پاسخ...

در این چند سال اخیر مردم زیادی

درگیر مهاجرت بوده‌اند، مهاجرتی

که عاقبتش را نمی‌دانند. حتی از

این که خواهند رسید یا نه نیز

خبر ندارند... اما خوب برای فرار

از جنگ و خونریزی کار دیگری هم

از دستشان بر نمی‌آید... اما چرا

جنگ و خونریزی؟!



شدند که مهلت ثبت نام تمام شده و یا اینکه ظرفیت ندارند! اما این تنها صدای اولین پتک هایی بود که بر پیکره ی امید شکل گرفته در دل این کودکان وارد می آمد.

۲-فرآیندی برای ثبت نام توسط آموزش و پرورش اعلام شد اما در هیچ جای این فرآیند چیزی در مورد اخذ شهریه برای ثبت نام این کودکان قید نشده بود. طی این فرآیند اداری خود مستلزم صرف هزینه هایی از سوی این خانواده ها بود. آنها این هزینه ها را تقبل کردند اما وقتی به ایستگاه آخر که ثبت نام نهایی بود رسیدند با ارقامی مانند ۲۰۰ و ۳۰۰ هزار تومان برای شهریه مواجه شدند که طبعاً توانایی پرداختش را نداشتند و از ثبت نام انصراف دادند. جالب آنکه این اعداد شهر به شهر و مدرسه به مدرسه تغییر می کرد. در یکی از مدارس شیراز حتی عدد ۹۰۰ هزار تومان هم طلب شده بود! در حالیکه آموزش و پرورش می توانست این مبلغ را به صورت شفاف اعلام کند تا این خانواده ها از ابتدا تکلیف خود را بدانند. عدم شفافیتی که نتیجه‌ای جز این نداشت: انصراف از ثبت نام به خاطر فقر! گویی این پدیده شوم باید در همه جا بر پیکره این جماعت چنگ بیندازد، زور بازوی خود را به رخشان بکشد و در آخرین گام دست ناامیدی را به محکمی بر سینه شان بکوبد.

۳-سلیقه ای رفتار کردن و عدم استفاده از بندهای قانونی برای پیشبرد این کار مساله دیگری بود که در این موضوع رخ نمود؛ که حکایت از نارسایی سیستم اداری و دولتی ما دارد. در حالیکه مسئولین آموزش و پرورش مناطق در هر شهر بنا به اختیارات قانونی می‌توانستند از دانش آموزان آزمون تعیین سطح بگیرند، بسیاری از این کار اجتناب کردند تا خود سنگی بزرگتر در این راه انداخته باشند؛ و برای مثال کودکی که تا پنجم دبستان را پیشتر گذرانده، مجبور باشد از اول دبستان سر کلاس بنشیند که هم محدودیت های قانونی دارد و هم باعث سرخوردگی آن کودک می شود. همکاری برخی مسئولین

سلیقه ای رفتار کردن و عدم استفاده از بندهای قانونی برای پیشبرد این کار مساله دیگری بود که در این موضوع رخ نمود؛ که حکایت از نارسایی سیستم اداری و دولتی ما دارد. در حالیکه مسئولین آموزش و پرورش مناطق در هر شهر بنا به اختیارات قانونی می‌توانستند از دانش آموزان آزمون تعیین سطح بگیرند، بسیاری از این کار اجتناب کردند تا خود سنگی بزرگتر در این راه انداخته باشند

حدود یک سال است که این سه برادر را می‌شناسم؛ مهرداد، حسین و محمد. به وضوح بسیار آرامتر و مودب‌تر از کودکان هم سن و سال خود در این محله‌ی حاشیه نشین هستند. مهرداد دوازده، حسین ده و محمد هشت سال دارد. هر سه در مترو، حوالی پارک ملت و خیابان میرداماد دستفروشی می‌کنند تا خرج خانواده و بار پدر بیمار خود را به دوش کشند. زمانی از افغانستان به ایران آمدند و در بندرعباس ساکن شدند. مهرداد و حسین در آنجا به مدرسه می‌رفتند. پس از مدتی به کشور خود بازگشتند؛ اما جنگ و ناآرامی فرصتی برای ماندن به آنها نداد. این بار به صورت غیرقانونی وارد ایران شدند. برای ورود قانونی باید مبلغی به ودیعه نزد دولت افغانستان می گذاشتند که فقر این امکان را از آنها گرفت. به تهران آمدند. اما دیگر امکانی برای تحصیل نداشتند و تنها کلاسهای درس جمعیت امام علی (ع) بود که تا اندازه‌ای آنها را در فضای مدرسه و آموزش نگه می‌داشت. حالا حکم جدید رهبر روزنه‌ای از امید را برای ادامه‌ی تحصیل آنها باز کرد تا آنها که در کودکی بزرگی می‌کنند و کودکی کردن را فراموش کرده‌اند از حق ابتدایی آموزش برخوردار شوند اما ...

اواسط سال ۱۳۹۴ بود که طرح فرمان (حکم رهبری برای آموزش همه ی کودکان افغان) صادر شد. وقتی به متن حکم می‌نگریم تفاوت‌های بسیار آشکار آن با آنچه در عمل برای ثبت نام آنها به مرحله اجرا درآمد توجه را به خود جلب می کند. متن حکم اینگونه بود: هیچ کودک افغانستانی، حتی مهاجرینی که به صورت غیرقانونی و بی‌مدرک در ایران حضور دارند، نباید از تحصیل بازمانند و همه آنها باید در مدارس ایرانی ثبت نام شوند .

آنچه از طرح فرمان برداشت می‌شود عدم تبعیض در فرآیند ثبت نام بین دانش‌آموزان ایرانی و افغان است. این عدم تفاوت باید در کل فرآیند شامل مهلت ثبت‌نام، نوع مدرسی که این کودکان قادر به ثبت‌نام در آن می‌باشند و حتی نحوه‌ی برخورد با کودکان دیده شود. اما در عمل رفتارها به گونه‌ای دیگر بود.

در زیر به برخی از تبعیض‌های آشکار که در مرحله‌ی اجرا رخ داد اشاره می شود تا به روشنی شاهد باشیم که روح این طرح نه تنها مورد توجه قرار نگرفت که به بهانه‌های مختلف نقض شد تا سرپوشی باشد بر بسیاری از معضلات دیگر از جمله مشکلات فرهنگی، نارسایی سیستم اداری و برخورد‌های سلیقه ای در اجرای دستورالعمل های قانونی.

۱-مهلت ثبت نام برای دانش آموزان ایرانی اوایل تیرماه بود؛ در حالیکه دستورالعمل ثبت نام بچه های افغان که فاقد مدارک هویت می باشند در مرداد ماه اعلام شد؛ آن هم تنها با یک فرصت یک هفته ای! همین فرصت یک هفته ای که به صورت ناگهانی اعلام شد بیانگر این است که نظام آموزش و پرورش ما تمایل چندانی به ثبت نام این کودکان نداشت و اولین نقض آشکار حکم در همین جا صورت پذیرفت. فرصت کوتاهی که باعث شد بسیاری از خانواده ها که به علت فقر مالی حتی در خانه تلویزیون هم ندارند از موضوع بی خبر مانده و موفق به ثبت نام نشوند. بسیاری از آنها نیز که موفق به طی مراحل اولیه شدند، در انتها در مدارس با این پاسخ مواجه

دلسوز و نوع دوست در مراکز آموزش و پرورش، از جمله در گرگان، نشان داد که این کار به راحتی قابل انجام است اما در بسیاری جاهای دیگر از انجام این آزمون خودداری می شد. در برخی نقاط مانند قرچک هزینه‌ای برای آزمون گرفته شد و آزمونی برگزار نگردید. در ضمن در بعضی مناطق، زمان آزمون ۲۵ شهریور اعلام شد که در صورت رد شدن در آزمون زمانی برای بازبینی و اعتراض به نتیجه وجود نداشت. با توجه به سلیقه‌ای رفتار کردن و بی میلی که در ثبت نام این کودکان در سیستم آموزش و پرورش دیده شد به احتمال زیاد برگزاری و اعلام نتایج این آزمون نیز شاهد سلیقه ای رفتار کردن و سنگ اندازی هایی بوده است.

۴-در شهری مانند کرمان مسئولین مربوطه به صورت کامل منکر دریافت چنین دستورالعملی شده اند! گویی این شهر برای خود قوانین جداگانه دارد. برخوردی که در کرمان با سازمانهای مردم نهاد که برای ثبت نام این کودکان تلاش می کنند صورت گرفته این است که ما می خواهیم اینها را از ایران بیرون کنیم! آن وقت شما می خواهید آنها را در مدرسه ثبت نام کنید؟ شگفتا که خود را حق می‌پندارند و آنکه برای این کودکان، که تجسم زیبایی و معصومیت هستند، خود را به آب و آتش می زند را مصداق ناحق می‌پندارند! ۵- یکی دیگر از مسائل تبعیض آمیز، اعلام برخی مدارس محدود بود که ثبت نام بچه های افغان در آنها صورت گیرد. این مدارس نیز دو روش را در پیش گرفتند. در روش اول نوبت صبح برای کودکان ایرانی و نوبت ظهر برای افغانها در نظر گرفته شد. در اصفهان و احمدآباد مستوفی (در تهران) این چنین عمل کردند. اولین مرحله جداسازی کودکان در همین جا رقم می‌خورد. به علاوه آنکه کیفیت آموزش در نوبت ظهر این مدارس بسیار پایین‌تر از نوبت صبح همان مدارس است. اما این پایان کار نیست.

در حالیکه تعداد این مدارس انگشت شمار است (برای مثال در یزد تنها دو مدرسه برای ثبت‌نام این کودکان در نظر گرفته شد؛ مدرسه پسرانه کرباسی و مدرسه دخترانه حجاب) مشکل دوری از مدرسه و رفت و آمد باعث می شود تا بسیاری از خانواده‌ها از ثبت نام کودکان خود خودداری کنند. در روش دوم در این اندک مدارس معرفی شده، بچه های ایرانی و افغان همگی قرار است در کنار هم درس بخوانند اما شگفت آنکه برخی از همین مدارس نیز به بهانه اینکه فرصت ثبت نام تمام شده و ظرفیت ندارند از ثبت نام کودکان افغان

برخی مدارس را از رده خارج یا تخریب کرده اند. این کار به این دلیل انجام شده است تا کودکان محله های معضل خیز که افغانها هم عده ای در آن مناطق ساکنند در این منطقه آموزش و پرورش قرار نگیرند و به مدارس منطقه دیگر بروند. ضمناً در منطقه یاد شده برخی مدارس از ثبت نام کودکان بدسرپرست اجتناب می کنند و از ثبت نام بچه های افغان نیز؛ چون تصور می کنند که این مساله باعث بدنامی آن منطقه می شود

خودداری می کنند و اینگونه بذر ناامیدی را در دل‌های پاک آنها می ریزند.

۶-صحبت با یکی از مدیران مناطق آموزش و پرورش در تهران پرده از اتفاقات حیرت انگیز دیگر برداشت. به گفته این مقام مسئول که خواست نامش فاش نشود در این منطقه از تهران برخی مدارس را از رده خارج یا تخریب کرده اند. این کار به این دلیل انجام شده است تا کودکان محله های معضل خیز که افغانها هم عده‌ای در آن مناطق ساکنند در این منطقه آموزش و پرورش قرار نگیرند و به مدارس منطقه دیگر بروند. ضمناً در منطقه یاد شده برخی مدارس از ثبت نام کودکان بدسرپرست اجتناب می کنند و از ثبت نام بچه های افغان نیز؛ چون تصور می کنند که این مساله باعث بدنامی آن منطقه می شود!

۷- اما به نظر می رسد مشکل اصلی که شاید برخی از موارد بالا نیز از آن منشأ بگیرد بحث فرهنگی باشد. این مساله بعد از سالها حضور افغانها در ایران همچنان به قوت خود باقیست و تلاشی هم برای بهبود آن در قالب یک برنامه مشخص و مدون صورت نمی‌پذیرد. مشکلی که در رابطه با همین دستور اخیر در مراکز کفالت، ادارات آموزش و پرورش، مراکز بهداشت، مدارس و حتی والدین دانش آموزان ایرانی خود را نشان داد که باید با تأسف آن را نمودی کامل از مسأله نژادپرستی دانست. این مساله تا بدانجا عمیق شده است که برخی مدارس عنوان کرده‌اند که والدین دانش آموزان ایرانی گفته اند که اگر افغانها را ثبت نام کنید ما بچه مان را به این مدرسه نمی آوریم! این نوع بیان نشان از یک کم کاری مستمر در تمام سال‌های حضور افغانها در ایران دارد که هیچ برنامه‌ای برای سازگاری جامعه ایران با این مهاجرین که بنا به اجبار جنگ های طولانی مدت مجبور به ترک خانه و کاشانه ی خود شدند وجود نداشته است. عدم وجود برنامه و عدم این پذیرش، هیچ کمکی به جامعه ی ایران ننمود که شکاف را نیز بین این مهاجرین و جامعه ایران بیشتر کرد که خود تبعات منفی اجتماعی را به دنبال داشته است.

حال پس از صدور این فرمان بهتر است که یک بار برای همیشه یک برنامه مدون فرهنگی در نظام آموزشی ما به اجرا درآید تا کودکان ما نیز نوعی از همزیستی مسالمت آمیز و توأم با احترام را با سایر اقوام و ملل بیاموزند. این مساله به مرور زمان در بالا بردن سطح اخلاقی و فرهنگی جامعه ایران کمک شایان خواهد نمود.

هدف از این نوشته آن بود تا گامی هر چند کوچک در راه هموارسازی تحصیل کودکان افغان بردارد. چرا که کودکان روح پاک و بی‌آلایش این جهانند؛ فارغ از رنگ پوست و قومیت و نژاد. تلاش برای آنها و تعالی آنها تلاش برای گسترش روح زیبایی در این جهان است؛ بخصوص آنکه این تجسم زیبایی در چنگال فقر و سختی اسیر شده باشد؛ آنچنان که بسیاری از کودکان افغان امروز در ایران با این شرایط دست و پنجه نرم می‌کنند. وقتی امکانی ایجاد شده تا آنها همانند هر کودک دیگر طعم شیرین حضور در مدرسه و تحصیل را تجربه کنند، باید یاریگر آنها باشیم تا سهمی کوچک در نشاندن طعم شیرین شادی در دلشان داشته باشیم. شادی که بسیار اندک در بهن‌دشت دل این کودکان وزیدن می گیرد. ما خود عین شادی باشیم و بر دل و جان این معصومیت های مجسم بوزیم.

پ.ن.: اطلاعات مربوط به این مقاله از خانه های ایرانی جمعیت امام علی (ع) در شهرهای مختلف کشور جمع آوری شده است.

این روزهای من... نگاهی به برخی از دغدغه‌های تنی چند از اعضای فعال جمعیت

مریم عنبرستانی

با اعضای فعال جمعیت امام علی، در مورد مسائلی که این روزها دغدغه ذهنی آنهاست؛ به گفت و گو نشست‌هایم. مروزی بر مهمترین دلمشغولی‌های داوطلبان عرصه فعالیت‌های اجتماعی، خالی از لطف نیست و میتواند بخشی از زوایای کمتر دیده شده این قبیل فعالیت‌ها را آشکار سازد.

پرسش: این روزها بیشترین دغدغه ذهنیتان چیست؟

عاطفه صحرایی (خانه ایرانی لب خط)

یه دختر هفت ساله هر روز صبح تا ساعت ۱۲ شب جلوی سینما آزادی گل می‌فروشه و فقط روزهای جمعه دو ساعت میاد خونه علم. همیشه هم هراسونه و عجله داره. پنجاه تومن همراهش میاره و میره برای باباش شیشه می‌خره. وقتی برای درس خوندن نداره. دیگه علاقه‌ای هم نداره. راسته اوراقچیا پره از این ستاره‌های زیبا، که هم از کار اجباری خسته هستن، هم از فضای بهزیستی بیزارن و ما هم جایی براشون نداریم.

همیشه از دبیرستان دوست داشتیم آدم مفیدی برای جامعه باشیم، تا اینکه بالاخره با جمعیت امام علی (ع) آشنا شدیم و قصه برایم شروع شد. الان از دغدغه‌های اصلی که ذهنم همیشه مشغولش هست، معضلات مهاجران است. از مسائل آموزشی تا درمانی و رفاهی. قبل از ورود به جمعیت، مهاجران مسئله من نبودند. چندان نگاه برابانه و برادرانه ای نداشتیم. اما وقتی در برخورد مستقیم با این آدمها قرار گرفتم، وقتی پایم به خونه‌ها و محله هاشون رسید و معلم خانه علم شدم، دیدگاهم به کل تغییر کرد. متأسفانه، در نقطه نقطه این کره خاکی کسانی هستند که با تمام وجود سعی می‌کنند بذر جنگ و نفاق و جدایی و خونریزی رو در اون بپاشند و همین موضوع وظیفه ما رو به عنوان یک انسان و به خصوص به عنوان یک فعال اجتماعی سنگین تر می‌کنه. اینکه هر کدوم از ما به عنوان یک انسان بر روی این کره خاکی چقدر برای دوستی و صلح و آرامش انسان‌های دیگر تلاش می‌کنیم و چقدر در این راه ثابت قدم و استوار هستیم، از دغدغه‌های دیگه من هست.

سار رضایی (خانه ایرانی درمان)

روزبه اسماعیلی (مسئول انبار جمعیت)

تمام فکر من مشغول بچه‌هایی هست که در طرح طفلان مسلم (ع) آزاد می‌کنیم. کاش بتونیم براشون یه منبع درآمد درست کنیم. یه کاری باشه که این بچه‌ها همه باهم کار کنن. که هم بشه از بعد مالی بهره‌برداری کنیم و هم در زمینه مددکاری کاری کنیم. البته قدم‌هایی برداشته شده؛ اما خیلی کافی نیست. در مورد طفلان، یک تیم داره فعالیت میکنه. اما آدم‌های جایگزینی وجود نداره؛ یعنی اگر این تیم به هر دلیلی نتونه فعالیت کنه، هیچکس نیست که جای اون‌ها رو بگیره. سؤال ذهنی من اینه که چرا اینقدر رفت و آمد می‌شه، ولی همچنان قانون قتل زیر ۱۸ سال تغییری نمی‌کنه؟ این کم کاری از کجاست؟ این همیشه ذهنم رو درگیر کرده.

نغمه حبشی زاده (معلم موسیقی)

موسیقی غذای روحه برای بچه‌هایی که حتی غذای جسم بهشون نمیرسه. موسیقی زبان دله، زبان دل تمام مردم دنیا... و دغدغه من آموزش موسیقی به بچه‌های جمعیت برای ایجاد حس شادی و نشاط درونی، درمان و تخلیه انرژی‌های منفی و تبدیل اونا به حس و انرژی مثبت و حس ساز و هنر به عنوان یک همدم و مونس برای بچه‌هاست.

این مدت چیزی که ذهنم رو خیلی درگیر کرده، مردیه که با حدوداً ۵۰ سال سن تا الان چهار تا دختر بچه از خانواده‌های فقیر رو به بهانه کار کردن یا دیدن کارتون برده به کارگاهش و مورد تعرض قراره داده. از شکایت کردیم و الان سه ماهه داریم رفت و آمد می‌کنیم به دادگاه؛ ولی هنوز هیچ نتیجه‌ای نگرفتیم و این آدم هنوز آزاده و هنوز مشغوله به آزار و اذیت بچه‌ها...

مسعود بابایی (خانه ایرانی پاکدشت)

بیشتر تمرکز من رو تئاتر بچه‌هاست. نه حالا فقط آموزش؛ بلکه به شکل گسترده‌تر اینکه چقدر در هویت‌بخشی و سازندگی‌شون تأثیر داره و این می‌تونه سه هدف رو در پی داشته باشه؛ هویت‌بخشی بچه‌ها و معرفی بهتر جمعیت و اینکه یه جریان فکری راه بندازیم و در نهایت همون مفهوم کاتارسیس در هنر رو به درستی نشون بدیم.

پوریا چیحانی (تیم آموزش)

باید سعی خودم را بکنم تا صد تا تأثیرات خوبی روی بچه‌ها بذارم. به خاطر اینکه خانه ایرانی ما خیلی از زمان افتتاحش نمی‌گذره و هنوز اون نظمی که باید، وجود نداره. اوایل کار هست و نیروی اجراییمون کمه و بیشتر اوقات سنگینی کار روی دوش دو سه نفر هست.

محمد علیخانی (تیم IT)

اگر چه بیشتر تمرکز جمعیت امام علی، بر کودکان کار و معضلاتی است که این بچه‌ها با اونا دست به گریبانند. اما وضعیت طوری شده که انگار جمعیت به مأمونی برای همه دردکشیده‌های جامعه، تبدیل شده. بعضی اوقات صدایی برای کودکان محروم از تحصیل می‌شه، گاهی به رسم مولا علی (ع) کوچه‌گردی عاشقانه و یتیم‌نوازی می‌کنه و در عین حال وضعیت فقر رو رصد می‌کنه، یلدا و نوروز را بهانه می‌کنه تا خنده‌ای به لب این بچه‌ها بیاره. گاه کعبه‌ای می‌شه که جایبه برای شنیدن و گفتن خواسته‌ها و آرزوهای بچه‌های مناطق حاشیه‌نشین. انگار در این میان، به ما فرصتی داده شده که هستی رو نگاه داریم، فرصتی برای صلح، فرصتی برای مهر. من صلح رو دوست دارم و برای رسیدن به اون، تلاش میکنم. که قرآن میفرماید: «هر کس جان یک نفر را نجات دهد به مانند آن است که جان تمام مردم را نجات داده است.» آیه ۳۲/سوره مائده

جبران باریکانی (مربی تئاتر)

مریم محجوبیان (مربی نقاشی)

من رو مراسم دعای جمعیت امام علی (ع) جذب کرد. اولین شبی که اومدم، مراسم دعای شب نوزدهم بود. خیلی برام عجیب بود کسانی که گریه می‌کردند و دعا می‌کردند، از ته دل دعاشون برای خودشون نبود. اول فکر کردم برای خواهر و یا کسی از خودشون اینطور اشک می‌ریزند، اما بعد دیدم نه. اوج دگر خواهی بودند این آدم‌ها. دومین چیزی که باعث جذبم شد، شب بیست و یک ماه رمضان بود که برای پخش کیسه‌های مواد غذایی در شب کوچه‌گردان رفتیم. بچه‌هایی بودند که اتاقشون خراب بود و مجبور بودند تو حیاط بخوابند. اعضای جمعیت رفتند خونشون رو درست کردند. دگر خواهی آدم‌ها اینجا جذابترین چیز بود در دوران خودخواهی‌ها. دیدن بچه‌ای داخل کانون اصلاح و تربیت که کار خاصی نکرده بود جز شیطنت بچگانه، همه پولشون جور شد و این موند، فقط سه میلیون بود پولی که نیاز داشت. خب البته هفت سال پیش سه میلیون پول زیادی بود. نگاهش به مردم بود و با تمام غمی که داشت از سن می‌اومد پایین. برنامه تموم شده بود که یهو یکی گفت سه میلیون برای ... گریه شوق این بچه جوری بود که همه به گریه افتادن و منم پشت دوربین اشک می‌ریختم.

هیچکس باور نمی‌کند!

از میان سر و صدای بچه‌ها صدایم می‌زند.

- خاله! یه لحظه میای؟

می‌روم به سمتش.

- خاله بریم اونور کسی نباشه؟

دستان کوچکش را به دست می‌گیرم و به دنبالش از میان صورتهای خندان بچه‌ها می‌گذرم. تکیه‌ی بدن کوچکش را از این پا به دیگری می‌دهد و بسته‌ی پلاستیکی توی دستش را نشانم می‌دهد.

- خاله من همیشه آرزو داشتیم دنت بخورم. فقط توی تلویزیون دیده بودم. اون دفعه که توی خونه ایرانی یه دونه خوردم، فرداش تو مدرسه هیشکی حرفمو باور نکرد. می‌گفتن دروغ می‌گی... حالا میشه این دنتو با خودم ببرم خونه تا فردا به بچه‌های مدرسه نشون بدم؟

شهر کتاب رازی، جشن شب یلدا، جمعیت

آگهی‌ها

نیازمندی‌ها

به يك عدد پنکه سقفي آگاه، چرخان، دلسوز، مستحکم و وقت‌شناس و فاقد خطر سقوط بر فرق سر معلم و شاگردان، جهت خنک سازی يك کلاس درس در دمای ۵۰ درجه سيستان و بلوچستان نیازمندیم.

به يك عدد "عدالت آموزشی" جهت تحقق پس از سال‌ها گفتگو و همایش نیازمندیم.

به دیوارهایی محکم و مسئولیت‌پذیر جهت آوارشدن بر سر معلمان فداکار و دانش‌آموزان بی‌گناه نیازمندیم.

به تعدادی بخاری با پشتکار، ایمن و بدون توقع و حاشیه‌سازی برای وزرا و کلاهی محترم، جهت نصب در کلاس‌های مدارس مناطق محروم کشور نیازمندیم. بدیهی است هزینه‌ی نصب بر عهده شما بخاری عزیز می‌باشد.

تسلیمت

پس از رخداد تعرض و آزار دو دانش‌آموز يك دبستان در زنجان و آزادی معلم مجرم و اجرای مانور قدرت و تهدید توسط وی علیه خانواده شاکیان، و سکوت متعاقب آن از سوی مراجع ذی‌ربط، بدین وسیله مرگ وجدان و خاموشی شعله‌ی انسانیت را تسلیم عرض می‌نماییم.

به تعدادی سمن که در اوقات فراغت مابین دعوا و مراعات سازنده خود با دیگر سمن‌ها، اندکی هم به وضعیت نابسامان اجتماعی رسیدگی نمایند، جهت خالی نبودن عریضه نیازمندیم. اعتراض شما، اعتلای ماست، گرچه حکایت هم‌چنان باقی است.

به مرد یازنی که از خویش برون آید و کاری بکند، ولی آن کار، دزدی آید و عمل و عضو از NGO ای نباشد که در آن بالیده و رشد کرده و قد گرفته و آموخته، جهت التیام زخم خنجرهای بسیار از پشت نیازمندیم.

به يك مسئول شورایی با شرف و معتقد به کسب روزی حلال، جهت پرهیز از درآمدزایی از راه فروش نوزادان نیازمندیم. متقاضیان با در دست داشتن يك عکس ۳ در ۴ پرسنلی، سعی کنند سالی يك بار به وضعیت رقت‌بار اخلاق رو به انحطاط بشر فکر نمایند.

از برادران و خواهران ارزشی فعال و زحمتکشی که جهت تهیه آرشیو صوتی و تصویری از تمام مسائل داخلی و جلسات خصوصی يك NGO تلاشگر در عرصه اجتماعی، شبانه روزی به انجام عملیات‌های مخفی اعم از جوانمردانه و ناجوانمردانه مشغولند، سپاسگزاریم. خواهشمند است از آرشیو کامل خود ما را بی‌بهره نگذارید.

جهت حمایت از کودکان کار ساکن در سواحل نیلگون خلیج همیشه فارس، به بارانی همیشه همراه‌تر از این نیازمندیم. حتی خود شما دوست عزیز...

نیازمندی‌ها

به يك عدد رفیق مسلح به سیبل و مجهز به سیستم تمام اتوماتیک ضد کاپیتالیستی، جهت عضویت در شبکه ای از NGO های فاقد آگاهی طبقاتی، نیازمندیم. واجدان شرایط، عکسی از سیبل خود و ترجیحاً يك فایل صوتی تولیدی زیر ۵ مگابایت (حاوی دعوت از خلق برای به‌باخیزی با عنوان "کارگران جهان متحد شوید") در تلگرام ارسال نمایند. برگزیدگان نهایی توسط استاد فرامرزبان (پاس) در شبکه‌های آبیاری و غیره add خواهند شد.

* پاس: پدر ایرادیابی سمن

به يك انجام دهنده کارها در دقیقه ۸۹ نیازمندیم

نیازهای جدی

به تعدادی وسیله تقلیه جهت حمل بار (وانت، نیسان و خاور) نیازمندیم.

نیازهای جدی

به تجهیزات آشپزخانه صنعتی جهت آماده‌سازی خانه اشتغال و کار آفرینی برای زنان سرپرست خانوار نیازمندیم.

محبوبه، فرزند دیروز جمعیت و عضو فعال امروز؛

حالا من یک مددکار شده‌ام شنیدن کلمه «خاله» مسؤلیت سنگینی است

پای صحبت یکی از فرزندان جمعیت امام علی(ع) می نشینیم. دختر جوانی که حرفهای زیادی برای ما دارد. محل مصاحبه‌مان، باشگاه هواداران جمعیت است. محبوبه در حال حاضر دانشجوی میکروبیولوژی دانشگاه شهید بهشتی است. دختری هنرمند، که تجربه‌ها و اتفاقات تلخ و شیرینِ دیروز و آرمان های بزرگِ امروز خود را با ما به اشتراک می‌گذارد.

محبوبه ی عزیز حالت چگونه؟

– خوبم فقط یکم استرس دارم،آسون بپرسید لطفا!(می خندد)

تا ببینم! دختر فعالی هستی؟ به جز درس خواندن ،چه فعالیت هایی داری؟

در گروه موسیقی جمعیت امام علی کار می‌کنم.گاهی اوقات در خانه علم احمد آباد مستوفی موسیقی آموزش می‌دهم و در خانه ایرانی مولوی در قسمت آموزش کمک می‌کنم. البته هر وقت که بتوانم.

مددجویی یا مددکار؟

گاهی اوقات در جمعیت مددجو هستم، گاهی مددکار. ولی بیشتر دوست دارم به چشم یک مددکار به من نگاه کنند.

یعنی اگر به چشم یک مددجو به تو نگاه می شود ناراحت می شوی؟

نه اصلا. خب این یک واقعیت است. من یک زمانی نیاز به کمک داشتم و اگر کمک نمی شد نمی‌توانستم الان به جایی برسم که خودم مددکار بشوم.خیلی خوشحالم از شرایطم و دوست دارم بچه های دیگر هم به چنین جایی برسند. دوست دارم یک روز با تمام بچه هایی که مثل خود من هستند،خانه علم بر پا کنیم و به عنوان یک مددکار به بچه ها کمک کنیم.

چه سازی میزنی؟

پیانو. تنبک هم تازه شروع کردم. در گروه تاتر هم هستم. آموزش می‌بینم و در تمرین ها هم شرکت می‌کنم(کمی فکر می‌کند)... کار دیگری فکر نمی‌کنم انجام بدهم.

چه سالی وارد جمعیت امام علی شدی؟

من...سالش را دقیق به یاد نمی‌آورم. اما ۹ساله بودم، کلاس سوم ابتدایی. یعنی الان ۱۰ سالی می شود که در جمعیت هستم.

پس تو یک عضو قدیمی جمعیت محسوب می شوی. و یک نوازنده وهنرمند عالی! همه اینها در جمعیت اتفاق افتاد! قبل از جمعیت زندگی‌ت چگونه بود؟

قبل از جمعیت خب شرایط زندگی من خیلی فرق می‌کرد. اصلا در شرایط خوبی نبودم و هدفی نداشتم که بدانم قرار است چه کاری انجام دهم و حتی فکر نمی‌کردم که یک روزی خودم ساز داشته باشم! دیدگاهی که من قبلا با آن وارد جمعیت شدم با اکنون من، خیلی متفاوت است . نمی‌دانم اگر وارد جمعیت نمی شدم،واقعا چه سرنوشتی داشتم و چه آینده ای برایم رقم می‌خورد.



کنتگواز :مریم عنبرستانی

یک بچه هیچ وقت دوست ندارد ببیند جلوی چشم اش مادرش دارد کتک میخورد. هیچ وقت دوست ندارد خوردشدن پدرش را ببیند حتی اگر آن پدر مریض یا معتاد باشد. پدر بیمار است و بچه اش را میزند و شاید واقعا نخواهد اما این اتفاق هر بار می افتد. از یک کودک وقتی میرسی که آرزویت چیست، میگوید آرزویم این است که پدرم دیگر مادرم را کتک نزند. این خیلی دردناک است برای یک کودک... یعنی این بچه واقعا اذیت شده .

شرایط خانوادگیت و زندگی‌ت قبل از ورود به جمعیت به چه شکلی بود؟

چیزی به نام دلخوشی، چیزی به نام آرامش، در زندگی‌م واقعا نداشتم. هرکس در زندگی شاید یک یا چندین آرزو داشته باشد. مثلا خیلی از بچه ها در سن ۸–۹ سالگی، آرزوهای زیاد و کودکانه ای دارند. مثلا اینکه دوست دارند یک اسکیت و یا دوچرخه داشته باشند. ولی آرزوهای من اصلا به این جور چیزها ختم نمی شد. اصلا مادی نگاه نمی کردم. به یاد می آورم یک بار در آیین کعبه کریمان از من خواسته بودند که آرزویم را بنویسم و در کعبه بیندازم، چیزهایی که نوشته بودم، قابل خریدن نبود. بعدا به من گفتند یک چیزهایی بنویس که بتوانند برایت بخرند؛ این هایی که تو می‌خواهی ، چیزهایی نیست که بشود به آن دست پیدا کرد. مثلا من نوشته بودم که « تو خونه دیگه دعوا نباشه» (بغض می‌کند)... یا دوست دارم یک شب با هم سر یک سفره بنشینیم و بخندیم... همه اینها شده بود برایم یک آرزو. به این فکر نمی‌کردم که الان دلم می‌خواهد یک عروسک داشته باشم مثلا.

جمعیت به چه علت به سراغت آمد؟ شرایطت که آنقدرها هم بد نبود؟

ما اصلا شرایط مالی خوبی نداشتمیم. اولین دیدار ما با جمعیت در مدرسه بود. معلم پرورشی مان مرا با چند نفر دیگر صدا زد. من به همراه دیگر بچه ها سوار یک وانت شدیم که پشتش پر از کیسه های آذوقه بود. مسئولین جمعیت آدرس خانه را از من پرسیدند. رسیدیم و کیسه را گذاشتند جلوی درب خانه‌مان. مادرم گیج شده بود که این افراد ناشناس چه کسانی هستند. من هم گفتم از طرف مدرسه هستند و من نمی‌شناختمشان. یک هفته بعد از این ماجرا، دو تا خانم با یک آقا، که خانم اسماعیلی و خانم رضایی بودند، آمدند خانه ما و با مادرم درباره شرایط زندگیمان صحبت کردند. پرونده‌ای نوشتند و ما فعالیتمان در جمعیت شروع شد. از ابتدا کمک آذوقه‌ای و مالی کردند. همچنین من را به کلاس های آموزشی بردند تا از لحاظ تحصیلی به من کمک کنند.

در واقع شما از قبل شناسایی شده بودید و برای شناسایی تکمیلی پیش شما آمدند؟

بله. فکر کنم از طریق مدرسه برای کیسه آذوقه تا حدودی شناسایی شده بودیم.

در جهت رفع مشکلات خانوادگی یا ایجاد آرامش تو خانواده هم بهتون کمک شد؟

طوری به ما انگیزه دادند که ما کلی انرژی گرفتیم و مادرم توانست کل زندگی را جمع کند. اصلا قابل قیاس نبود وضعیت خانه‌ای که ما قبلا در آن زندگی می‌کردیم (چند بار با خودکار به میز می‌کوبد تا کلمه ها یادش بیاید) با خانه‌ای که الان در آن زندگی می‌کنیم. همتی که مادرم کرد، به جایی رسید که حتی خود جمعیت هم باورش نمی شد. تا حدی که مادر من الان خودش به عنوان یک خیر کار میکند. کسی که قبلا خودش نیاز به کمک داشت؛ اکنون به چندین خانواده دیگر کمک می‌کند. مشکل خانوادگی ما مشکل پدرم و بیماری خود مادرم بود. مادر من مشکل بینایی دارد و عملا نابینا بود.

الان هم می‌تواند بنشینند سرجایش و بگوید من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. اما دارد کار می‌کند. اگر قبلا کار نمی‌کرد به خاطر اذیت های پدرم بود که خیلی بر روحیه ما تاثیر می‌گذاشت.

خدا پدرت رو پیامرزه ، پدرت جانباز بوده؟

بله

چنددرصد؟

۲۵درصد شیمیایی و اعصاب و روان.

خب؟

قبلا پدر من اعتیاد داشت. بیشترین موضوعی که جمعیت روی آن مانور می‌داد، اعتیاد پدرم بود .

شغل پدرت چی بود؟

پدرم زمانی که برادرم سنش خیلی کم بود در شرکت واحد کار میکرد. بعد استعفا داد. مدتی با اتوبوس دوستانش کار میکرد. اما کلا زیاد از این شاخه به آن شاخه می شد. مدتی کفاشی کرد. شغل پدری بود. مدتی طولانی هم بخاطر بیماری اعصاب و روان در بیمارستان تحت درمان و بستری بود. تا اینکه حالش خوب شد و به خانه برگشت.

علت فوت پدرت چه بود؟

پدرم سکتته قلبی کرد. مدتی در کما بود بعد فوت کرد. داروهایی که مصرف میکرد و حرف نزدن با کسی که عملا باعث میشد همه حرفهایش و غصه هایش را در خودش بریزد، همه در یک جایی تاثیر خودش را گذاشت و قلبش یک جایی بالاخره ایستاد.

جمعیت در این مدتی که پدرت در بیمارستان بود کمکت کردند؟

خیلی خیلی زیبا.اون روزها من اصلا حال روحی خوبی نداشتم.خیلی پشتم به آنها گرم بود. مخصوصا چندبار که خواستیم بیمارستانش را عوض کنیم، بابا شارمین و نغمه عزیز خیلی کمک کردند. دنبال بیمارستان خصوصی گشتند. ولی متاسفانه هیچ بیمارستانی نمیپذیرفت. چون پدرم در شرایط خیلی بدی بود. اگر کاری داشتیم کم نمیگذاشتند. ولی من اینجا بگویم که خیلی از این ناراحت بودم که اصلا به خواسته های یک جانباز توجه نمی شد. آخرین خواسته پدرم این بود که به بیمارستان خاتم الانبیا انتقالش بدهیم. ولی وقتی به بیمارستان گفتیم هیچ توجهی نکردند.

چندتا خواهر برادر هستید؟

دو تا. یک برادر دارم و خودم.

با اقوام نزدیکتان رابطه تان چطوراست؟

یک خاله و دوتا دایی دارم و دوتا عمه و سه تا عمو. با فامیل پدرم رابطه زیاد خوبی نداشتم تا قبل فوت پدرم. یعنی خودشان نمیخواستند رابطه‌ای داشته باشند. به خاطر شرایط پدرم، مادرزرگم اصلا از خانواده‌ی ما خوشش نمی‌آمد و نمی‌آیدولی با خانواده مادریم خوب هستیم. همیشه حمایتم کردند.

زمانی که وارد جمعیت شدی، اولین کسی که با او دوست شدی چه کسی بود؟

اولین کسی که در جمعیت دیدم،آقای رضایی بود . من درسم از همان اول خوب بود. در سن ۹ سالگی وقتی آقای رضایی را دیدم و حرفهایی که می‌گفت را پذیرفتم، بخاطر انگیزه ای که گرفته بودم، کاری کردم که هرسال معدلم خیلی بهتر از سال قبلش می شد.

اولین کاری که در جمعیت انجام دادی چه بود؟

یک ماه بعد از شناسایی ما وارد جمعیت شدیم. اولین کلاسی که من ثبت نام کردم، کلاس زبان بود با خاله معراج. کجا میرفتم؟ خب آن موقع خانه علم شهری نبود. باید میرفتم مولوی. چون سنم کم بود مادرم میترسید من را تنها بفرستد. من با مادرم هر هفته پنج شنبه ها میرفتم کلاس زبان. آنجا با بچه ها آشنا شدم.کسانی که الان در جمعیت نیستند.

به خاطر اینکه زیاد آن فضا را نمی شناختم، مدتی رفتم ودوباره برگشتم. در اولین دیدارم خیلی معذب بودم چون آنها را نمی‌شناختم. من تا به حال در عمرم این همه آدم مهربان ندیده بودم و برایم جای تعجب داشت چرا این ها این همه مهربانند ولی به هر شکلی که بود به شرایط تازه ام عادت کردم. بعد کلاس سفالگری،کلاس نقاشی رفتم و کلاس های سرودمان شروع شد که با خاله نغمه کار میکردیم. و آنجا فهمیدم که چقدر موسیقی دوست دارم. وقتی آهنگی نواخته می‌شد، دستم را روی یک وسیله

که شباهت به کیبورد داشت میگذاشتم والکی انگستان دستم را تکان میدادم که مثلا دارم ساز می‌زنم. من تا آن لحظه کیبورد یا هر ساز دیگری را ندیده بودم.

وقتی موسیقی کار میکنی چقدر حالت را خوب میکند؟

موسیقی آرامش بخش است اما نه برای همه. چون خیلی ها دوست ندارند.
بیشترین لذتش برای من، وقتی است که ناراحتم، آن لحظه که حالم خوب نیست خودم آن آهنگی را که دوست دارم بنوازم. این حس آرامش من را چند برابر میکند...

بالاخره پدرم جانباز و مریض بود و خیلی از اتفاقاتی که می افتاد دست خودش نبود و نمیشد از یک بیمار اعصاب روان انتظاری بیش از این داشت .

مادرم به جای اینکه دو تا بچه داشته باشد، سه تا داشت و همه ما را حمایت میکرد. خانه ای که ما در آن زندگی میکردیم، قبلا آجری بود. حالا با همت مادرم، همه سنگ شده.کلی زحمت کشیده برای این تغییرات ،وجودش را گذاشت تا یک زندگی خوب برای ما بسازد.



رفیق ترین آدم زندگیت کیست؟

مادرم... اما نمیتوانم همه راز های دلم را به او بگویم... بخاطر اینکه من دوست ندارم در خانواده گریه کنم مخصوصا جلوی مادرم. دوست ندارم گریه او را ببینم. تا به حالا نشده که مقابلش بنشینم وگریه کنم. معمولا اگر چیزی داشته باشم که راز باشد و نتوانم به کسی بگویم، به خدا می‌گویم.

رابطه ات با خداچطوراست؟

من احساس میکنم ما آدم ها لحظه های خوشی زیاد به یاد خدا نیستیم، تاوقتی که یک درد به سراغمان می آید آن لحظه

دیگر همه چیزمان خدا میشود..تنها کسی که میتوانیم دست به دامن اش شویم خداست.

ولی سوالی که از خدا دارم و همیشه با فکر کردن به آن احساس میکنم دارم کفر میگویم، این است که یک جاهایی عدل خدا برایم زیر سوال میرود..شاید جواب اش را بدانم شاید هم ندانم. مثلا راجع به همین زندگی... آدمای اطرافم را خوب با دقت مییبینم. دوتا بچه را باهم مقایسه میکنم آرزوی این دوتا بچه با هم زمین تا آسمان فرق دارد. دردآور است وقتی می‌شنوم که آرزوی یک بچه این است که بستنی بخورد. در صورتیکه بستنی خوردن برای یک بچه در آن سن باید یک کار معمولی باشد. نمونه های این چنینی عدل خدا را برایم زیر سوال میبرد. خدایی که این همه حرف از عدالت میزند و مهربان است. فکر می‌کنم عدالت خدا فقط با دستان انسان محقق می‌شود. شاید هم برای همین قرآن انسان را «خلیفه الله» نامیده است.

آیا تو بقیه را هم در درد کشیدن این آدم ها سهیم میدانی؟

بله سهیم میدانم. اما میخوامم بدانم چرا یکی تقدیرش این میشود؟ یکی در ناز و نعمت بزرگ میشود. میدانم آن فردی هم که در ناز و نعمت بزرگ میشود، دردهایی برای خودش دارد. ولی اصلا نمیفهمم چرا این همه فرق بین آدمهاست. ضربالمثلی هست که می گوید: تا کسی آبجوش نخورده باشد، لذت خوردن آب یخ را نمیفهمد. کسی که درد نداشته باشد، آن خوشی هم به چشمش نمی‌آید.

خب ماچه نقش مثبتی میتوانیم داشته باشیم؟

در یک جایی شبیه به جمعیت. قبول دارم که ما آدم ها مقصریم اگر چنین چیزی در جامعه هست. اما دلیلش این است که خیلی از ما بی تفاوت از کنارشان رد میشویم و برایمان مهم نیست. ولی اگر برای همه ی این آدم ها این موضوع اهمیت داشته باشد؛ و نخواهند درد کشیدن یک بچه را ببینند، مطمئنا تمام این معضلات و دردها تمام خواهد شد. مشکل اینجاست که همه نمیخواهند این اتفاق بیفتد.

چقدر راجع به معضلات اجتماعی میدانی؟

میدانم.خیلی...

مثلا چقدر راجع به کودک آزاری میدانی؟

وقتی کلمه کودک را میشنوم، یاد بازی،خنده، خوشحالی و اسباب‌بازی میافتم. اما وقتی آزار را میشنوم، یاد گریه و حس بد ناامنی میافتم. حتی نسبت به عزیزترین آدمی که در زندگیم است...



وقتی میفهمی به کودکی مورد آزار قرار گرفته، چه واکنشی داری؟

این یعنی تمام حقوق این بچه پایمال شده. آزار تمام آن کودکی را از بین میبرد. این حق هر کودکی است که کودکی کند، بخندد و بازی کند. هر کودکی چیزهایی دوست دارد که داشته باشد. حق هر کودکی است که مهر و محبت مادری را بچشد. ولی...

یک بچه هیچ وقت دوست ندارد جلوی چشمش مادرش کتک بخورد. هیچ وقت دوست ندارد خرد شدن پدرش را ببیند؛ حتی اگر آن پدر مریض یا معتاد باشد. پدر بیمار است که بچه اش را میزند. شاید این خواسته واقعی او نباشد. از یک کودک وقتی میبوسی که آرزویت چیست؟ میگوید آرزویم این است که پدرم دیگر مادرم را کتک نزنند... این خیلی دردناک است (دچار هیجان شده و با صدای لرزان حرف میزند) یعنی این بچه واقعا اذیت شده. خب این آرزو است به نظر تو؟

جمعیت چه تاثیری برای جلوگیری از کودک آزاری داشته؟

من اول خودم را در نظر میگیرم. من نوعی وقتی میرفتم در جمعیت وارد خانه ایرانی میشدم، واقعا احساس میکردم، تمام دردهایم از من دور شده.

تا وقتی که سنم کمتر بود، بازی های خودم را انجام میدادم. ولی وقتی بزرگ شدم و به جایی رسیدم که لبخند بچه ها و بازی آنها را دیدم؛ وقتی میدیدم که یک بچه از ته دل میخندند، بسیار خوشحال می شدم. باعث شد نگاهم به خیلی چیزها عوض شود. جمعیت از این لحاظ که شرایطی را فراهم کند که کودکان برای چند ساعت هم شده از آن محیطی که زندگی میکنند فاصله بگیرند، به آن شرایط بد فکر نکنند و برای هفته ای یک بار هم که شده، یک وعده غذای گرم بخورند، بسیار موفق است.

از اطرافیان کسی مورد آزار قرار گرفته؟

برادرم... خیلی باهوش بود اما نتوانست به خیلی از خواسته هایش برسد. کسی نبود که حمایتش کند. چون نتوانسته بود، الان میخواهد کودکی کند. مسافرت های طولانی مدت برود و زیاد در قیدوبند خانواده نباشد. از خانواده زده شده.

برادرت اعتیاد ندارد؟

نه فقط قلیان میکشد.

درس نخوانده؟

چرا دانشگاه هم رفت.

اما در میانه راه، ترک تحصیل کرد.

سرکار میروود؟

بله. در یک شرکت کار می کند.

باهم صمیمی نیستید؟

من را زیاد جدی نمی گیرد.

من شاید با او حرف بزنم، اما او نه. تیکه کلام او این است: فرار کن بابا...

قشنگترین خاطراتت را در جمعیت بگو؟

من از بچگی، در همه خانه ها می شنیدم که به تمام دخترها بگوییم خاله و به تمام پسرها بگوییم عمو. بهترین لحظه زندگیم وقتی بود که یکی از بچه های خانه ایرانی به من گفت خاله و من احساس کردم به جایی رسیده ام که از این به بعد در قبال این همه آدم که دست من را گرفتند تا من به جای خوبی برسم، مسئولم. حالا نوبت من است که دست به کار بشوم. آن کلمه خاله یک تلنگر بود...

اگر بخواهی موضوعی را در جمعیت نقد کنی یا پیشنهادی بدهی چه چیزی در ذهن داری؟

قبلا برنامه های جمعیت طوری بود که بیشتر برای تفریح بچه ها وقت میگذاشتند. الان خیلی کم رنگ تر شده. با برنامه های تابستانی که بخاطر کسب معدل بالا بود، بچه ها آنقدر انگیزه پیدا میکردند و درس میخواندند که خدا می داند. برای همان سفر داخل یا خارج شهری که در پیش داشتند.

پیشنهادی هم دارم برای کارآفرینی خانم ها و دخترهای جوان. چه خوب بود در خانه های ایرانی به آنها آرایشگری، سفره آرایی و چیزهایی از این دست یاد می دادیم. مهارتهایی که هم در روحیه شان تاثیر دارد و هم بعدا میتوانند از آن استفاده کنند و درآمد داشته باشند.

به نظرت نقش هنرمند در جامعه چیست؟

یکی فیلم بازی میکند فقط برای شهرت خودش. البته نمی گویم ما نیاز به فیلم نداریم اما چه فیلمی؟ به نظرم اولین رسالت هنرمند این است که جامعه خوب بسازد. خودم دوست دارم در تئاتر به جایی برسم که درد جامعه ام را به بقیه نشان بدهم. تا دیگران را برای بهتر کردن شرایط دعوت کنم.

هنرمندترین کسی که تو زندگیت دیدی چه کسی بود؟

شارمین میمندی نژاد. چون خودش نویسنده و کارگردان بوده و به نظر من از معدود کسانی بوده که با هنرش درد جامعه را نشان میدهد. او برای همه بچه های جمعیت پدری کرده.

بزرگترین آرزوت چیست؟

آرزویم این است که دکترای رشته ام و مهر نظام پزشکی ام را بگیرم. (باصدای بلند میخندیم) و اینکه وقتی دکترایم گرفتم یک آزمایشگاه بزنم و در اختیار جمعیت بگذارم.

بیشترین تاثیری که جمعیت در زندگیت داشته را بگو؟

پر از اتفاقات خوب... روابط اجتماعی من با حضور در جمعیت خیلی خوب شد. حتی به نسبت دخترای هم سن خودم... اعتماد بنفس من را خیلی بالا برد و باعث افزایش توانمندی من شد. مسیر زندگی ام را به کل عوض کرد.

اگر به تو یک برگه بدهند و بگویند که یک نقاشی بکش؛ این تنها اثری است که از تو به جا میماند چه چیزی میکشی؟

یک خانه و تعداد زیادی بچه که بازی میکنند، میخندند، غذا میخورند و درس میخوانند...

من چندتا اسم میگویم و تو کلمه و یا جمله ای که بلافاصله به ذهنت میرسد، بگو:

جمعیت امام علی: یک نهاد مستقل (بلند میخندیم)... جایی پر از عشق، امید، آرزو و فرشته.

شارمین میمندی نژاد: زیباترین آدمی که تا به حال دیدم.

زهرا رحیمی: نجابت و مهربانی.

آقای رضایی: جرقه زندگیم یا نقطه عطف زندگی.

نغمه حبشی: موسیقی زندگی و جمعیت.

پدر: اذیت میکنید... (می خندیم)

مادر: تکیه گاه و کوه زندگیم..

برادر: عشق خواهر

طرح درس و نتایج حاصل از هنر درمانی (نقاشی) در خانه ایرانی پاکدشت

مریم محبوبیان (مربی نقاشی با رویکرد هنر درمانی)

تکنیک‌های به کار رفته در کلاس‌های نقاشی درمانی با تلفیق بازی درمانی، نمایش درمانی و قصه‌گویی متناسب با این کودکان می‌باشد که روشی خلاقانه و جدید است. چند نمونه از موارد کار شده به شرح زیر می‌باشد:

یادگیری کنترل خشم با تکنیک کیسه پاره

در این تکنیک از کودک خواسته می‌شود آدمکی را روی کیسه‌ای بکشد و بعد کیسه را از وسایل پر کند، مربی برایش توضیح می‌دهد که هر انسانی که از خشم لبریز شود مانند کیسه پر، هر لحظه امکان انفجار دارد. به این ترتیب اثرات خشم برایش روشن می‌شود و مهارت‌های کنترل خشم را می‌آموزد. نکته جالب این است که بچه‌ها اکثراً تمرین کنترل خشم را در طول هفته انجام داده بودند. را گفت: «با دوستم دعوا شد یاد حرف‌های شما افتادم و تمام چیزهایی که گفتید را انجام دادم. حواسم پرت شد و آرام شدم بعد دیگه کتکش نزدم و...»

رق گفت: «با دوستم دعوا شد یاد معلم نقاشی مون افتادم و حرف‌هایی که گفته بودم... و من آرام شدم.» میزان رفتارهای پر خاشاکانه شاگردان کلاس نقاشی به میزان قابل توجهی کاهش یافته است.

هنر درمانی، تکنیک‌های روان‌درمانی را با فرایندهای خلاقانه در هم می‌آمیزد تا سلامت روانی و بهزیستی را بهبود بخشد. انجمن هنر درمانی آمریکا، این تکنیک را چنین تعریف می‌کند: «یک حرفه مربوط به سلامت روانی که از فرآیندهای خلاقانه هنری استفاده می‌کند تا سلامت و بهزیستی جسمی، روانی و هیجانی افراد را در همه رده‌های سنی، بهبود و ارتقاء بخشد. هنر درمانی بر پایه این اعتقاد قرار دارد که فرآیند خلاقانه در خود بیانگری هنری، به مردم در حل تعارضات و مشکلات، تقویت مهارت‌های ارتباطی، تنظیم رفتار، کاهش استرس، افزایش حرمت نفس و خودآگاهی و به دست آوردن بینش بهتر و بیشتر کمک می‌کند.»

هدف اصلی در کلاس‌های هنری که در جمعیت امام (ع) برگزار می‌شود، بهبود وضعیت روحی و رفع مشکلات کودکان است. یکی از بخش‌های این کلاس تلفیق بازی درمانی و قصه‌گویی با نقاشی می‌باشد و به این واسطه روانشناسی موثری برای کودک انجام می‌گیرد. همچنین پرورش خلاقیت و آموزش درست هنر نیز از اهداف دیگر این کلاس‌ها می‌باشد. می‌توان گفت که این کلاسها در بهبود وضعیت اکثر کودکانی که به علت مشکلات شدید خانواده (اعتیاد پدر، کودک آزاری و...) از نظر روحی شرایط بسیار بدی داشته‌اند، تاثیر به‌سزایی داشته است.

خونه علم داشتن

ساعت کتاب‌خوانی می‌رسد. تمرینی برای تصور جان‌بخشی به اشیا می‌دهم. زل زده است در چشمانم و می‌خواهد تصور کند شب‌ها وقتی خواب است، کیف و خودکار و دفتر و کتابش در گوش هم‌چی پچ پچ می‌کنند؟ یکباره غرق در فکر به سخن در می‌آید:

کیف: «آه! خسته شدم... اینقدر صاحبم منو پرت کرد یه گوشه، وقتی می‌خورم تو دیوار خیلی درد داره»

خودکار: «اینقدر سرم جویده شده داره از درد می‌ترکه»

مداد توی دستش را روی میز می‌گذارد و چشم از نگاهم می‌گیرد. باز سر بلند می‌کند. می‌گوید: «خانوم اینا فقط برای کیف و کاغذ و خودکارا نیست؛ آدما هم وقتی کتک می‌خورن خیلی درد می‌کشن. وقتی دوست من تو دعوا دستش زخم شده بود خیلی اذیت شد. آخه می‌دونی خانوم؟ همیشه باید یه کسی باشه که حواسش به آدم باشه؛ مراقب باشه کتیف نشه؛ کتک نخوره...! کاشکی کتاب دفتر هم خونه علم داشتن، حتما اونجا خیلی بهشون خوش می‌گذشت.»



تمرین شناخت احساسات

بچه ها صورتک هایی به صورت خنده، خشم، تعجب و غم را کشیدند. سپس برای آنها داستانی خوانده شد از دو حیوان که در جنگل بودند. یکی از آنها بیمار شده بود و دیگری به کمکش رفته بود (در این داستان همدلی و رسیدگی به دوست و مهربانی گنجانده شده است). بچه ها در طول قصه، به کلمات مختلف خنده، عصبانیت، تعجب و غم که می رسیدند، به محض شنیدن آنها باید دست خود را بر روی کلمات مربوطه می گذاشتند. آشنایی بچه ها با احساسات خودشان به کنترل آنها و ابراز آن در آینده کمک فراوانی می کند.

تمرین بروز احساسات در رنگ و داستان

در داستانی انواع احساسات برای بچه ها توضیح داده شد. بعد از آنها سوال شد که مثلاً به نظر تو خوشحالی چه رنگی دارد و یا غم چه رنگی است و ... ؟ بعد از این از آنها خواسته شد تا داستانی بسازند و آن را نقاشی کنند. سپس به تمام حس هایشان رنگ بدهند. به نمونه های زیر توجه کنید:

زهره کودکی که همه چیز را سیاه می دانست: زهره پدری معتاد دارد که به شدت آزارشان میداد. دهان زهره به صورت مادرزادی کج بود و همیشه زهره از این بابت خجالت می کشید. همیشه دستش جلوی دهانش بود و نمی خندید. بچه ها مسخره اش می کردند. روزی که زهره از این بابت گلایه کرد، مربی با استفاده از شیوه ای خاص توجه او را از نکته منفی به هویت مثبت زیبایی وجودش برد. در این امر سایر بچه ها را نیز شریک کرد. زهره شاهد این بود که دوستانی که تا دیروز او را مسخره می کردند امروز از او تعریف می کنند و زیبایی های دیگر او را می بینند. سپس مربی قصه ای برایشان تعریف کرد که در داستانش آنچه اهمیت داشت درون انسانها بود و نه ظاهر آنها.

از زهره خواسته شد تا احساسش را بکشد و زهره خورشیدی با دهان کج کشید. (این روش تخلیه احساس منفی است) ... و امروز زهره اولین شخصی است که در اجراء نقش ها داوطلب می شود و بچه ها مسخره اش نمی کنند. در تمام مدت با روشهای مختلف با زهره کار شد. امروز نقاشی هایش سیاه نیست. زهره تمام دوستان خود را در کلاس کتک می زد و به هیچکس هیچ چیزی نمی داد. ولی امروز بعد از کلاس تمام میزها را داوطلبانه تمیز می کند. حتی در کلاس به تنهایی به کودکان کوچکتر آموزش نقاشی می دهد.

❖ داستان این نقاشی این است که درختی که دوستانش را اذیت می کرد و با بقیه هم قهر کرده بود و تنها مانده بود، سیاه شده است ولی درخت دیگری که مهربان بوده و به همه خوبی کرده است سبز مانده و میوه داده است.

خانواده خیالی

یکی از تکنیک های نقاشی درمانی، تکنیک نقاشی خانواده خیالی است. در این تکنیک با استفاده از تضادهای موجود به واقعیت های زندگی کودک پی برده می شود. همان طور که در شکل زیر مشاهده می شود، کودک چیزهایی را بیشتر نقاشی کرده است که در زندگی واقعی از آنها اغلب محروم است.



یادگیری مشارکت گروهی باتکنیک صندلی بازی

در این تکنیک تعدادی صندلی گذاشته می شود که از تعداد بچه ها کم تر باشد. با شنیدن موسیقی همه باید دور صندلی ها بچرخند. بعد از قطع موسیقی همه باید روی صندلی ها نشسته باشند. گروهی برنده است که هیچکدام از افرادش بیرون صندلی نماند. در این تکنیک کودکان یاد میگیرند برنده شدن به تنهایی مفید نیست و باید با هم مشارکت کنند. این تمرین برای تغییر روحیه خودخواهی به دگر خواهی موثر است. در انتهای این تمرین ها از بچه ها در مورد اثرات این تمرین ها پرسیده می شود. تحقیقات نشان داده است که وقتی افراد در فعالیت هایی شرکت می کنند که از آن لذت می برند، فاکتورهای فیزیولوژیک آنها مانند فشار خون، ضربان قلب و تنفس آهسته تر می شود. بنابراین به وسیله فعالیت ها و ارتباطات هنری می توان کنش هایی را در فیزیولوژی فرد فعال کرد، که آن کنش ها توان مقابله فرد در برابر بیماری ها را بالا برده و روی سیستم ایمنی او تاثیر می گذارد. همچنین روی هورمون هایی که موجب استرس می شوند نیز تاثیر گذاشته و موجب کاهش آن می گردد. وقتی موسیقی و نقاشی در هم آمیخته می شود، علاوه بر فوائد ذکر شده تمام هیجانات منفی و مثبت کودک را برون ریزی می کند. یکی از تکنیک های به کار رفته بر همین اساس بوده؛ که در آن از بچه ها خواسته شد، قلمموی خود را با ریتم موسیقی به رقص در بیاورند.

به مورد زیر توجه کنید:

زهره اب لحظه ای آرام و فرار نداشت، نقاشی هایش تمام آشفته و بی نظم بود که نشان دهنده ذهن درهم و بیقرار او بود. دائم تمام بچه ها را کتک میزد. زهره نقش یک حامی را در زندگی کم داشت و باید یک الگوی مناسب برایش جایگزین می شد. یاد نگرفته بود احساسات خود را به روش مثبت نشان بدهد. بنابراین در کلاسها تمرکز مربی برای او در جهت این هدف بود. در کلاسها مرتب با بیان داستانهای مختلف، در خصوص این مطلب که باید به عواقب رفتارهای خود قبل از انجام آن فکر شود، حرف زده شد. اکنون نقاشی های زهره بسیار مرتب و تمیز است. بعد از جلساتی که در آنها از عاقبت اندیشی در کارها صحبت شد، تغییر در او مشاهده شد. خودش می گفت من عوض شدم، چون یاد گرفتم که قبل از رفتارم به آن فکر کنم.



این روش با الهام از شیوه‌هایی خاص و همچنین متد انال‌پی کار شده است. در این روش مشکلات تمام کودکانی که درد و دل نمی‌کردند، مشخص شد. هر کدام برای مریی از مشکلات خود حرف زدند و قفل سکوتشان شکست. سپس از آنها خواسته شد خاطرات بدشان را به اتفاق خوب تبدیل کرده و آنها را بکشند. این تمرین اثر زیادی در یادگیری بچه‌ها برای رهایی از خاطرات کهنه و پر از رنجشان دارد.

نقاشی سمت راست زمانی است که مادر فوت کرده و نقاشی سمت چپ تصویری خیالی از زنده بودن مادر و رفتن وی به مشهد است. (دختری که تا آن روز مشکل وی مشخص نبود، زمان تعریف نقاشیش داستان اش را با گریه بیان کرد که وقتی چهار سال بیشتر نداشته است، مادرش جلوی چشمان او خودش را آتش می‌زند و می‌میرد)

تصویر سمت چپ پدری را نشان می‌دهد که معتاد است و شیشه کشیده و دارد زن خود را میزند، بچه‌ها بیرون از خانه نشسته‌اند و قبلاً کتک خورده‌اند. پدر آنها را از خواب بیدار می‌کند در حالی که در دستش چاقو دارد. در تصویر سمت راست پدر شیشه را ترک کرده و مهربان شده و بچه‌ها را به پارک برده است، به همسر خود گل می‌دهد. این تصویر گل دادن در اکثر نقاشی‌های زهراب وجود دارد که نشان دهنده آرزوی اوست. (تصویر سمت چپ زندگی واقعی زهراب هست)

نقاشی‌های پایین سمت چپ خانواده‌ایی را نشان می‌دهد که همه شیشه مصرف کرده‌اند و به همین خاطر همه جا به رنگ قرمز و خونی شده است. اما در نقاشی سمت راست پدر خانواده رفته است و همه چیز خوب شده است. (طبق تعریف خود کودک؛ پدر این بچه درگیر اعتیاد به شیشه است و به روشهای مختلف آنها را آزار می‌دهد)



گودیناف

(تست تصویر آدمک و تحلیل آن)

برای هر بچه با توجه به مشکلات خانواده و مشکلات رفتاری برنامه‌ای هدفمند طراحی می‌شود و طبق همان برنامه با او کار می‌شود. دست‌های متدها گروهی و عمومی است و دست‌های دیگر فردی و مختص یک کودک می‌باشد. در اکثر نقاشی‌های کشیده شده فقدان پدر به چشم می‌خورد (پدر اکثر این بچه‌ها درگیر اعتیاد هستند)

آموزش مراقبت جنسی از خود و مهارت‌های زندگی به واسطه نقاشی و اجرای نقش

به دختری که در سمت چپ نقاشی هست تجاوز شده است و با به زبان خود کودک کار بد کرده است، بعد از کار بد به شدت کتک خورده و چون آبروی او از بین رفته خونی شده که به رنگ قرمز است. همچنین دو بچه نتیجه کار بد او هستند که بالای صفحه کشیده شده‌اند. بعد دیواری را در وسط کشیده و مردی در سمت راست چون آبروی مرد نرفته با دیوار جدا شده است. تمام آسمان رنگی رنگی شده که نشان دهنده رنگ‌های زندگی است. این تفسیر خود کودک از نقاشی اش است. (پدر به خواهر بزرگ تر در زندگی واقعی تجاوز کرده است)

در این آموزش به بچه‌ها احساسات مختلف در موقع ترس (شناخت درمانی) و همچنین راه‌های کنترل آنها و مهارت‌های زندگی از قبیل نه گفتن، آموزش داده می‌شوند.

آموزش پیشگیری از آیدز نوجوانان

دختری که در روز اول دیدم بسیار پرخاشگر بود، دلش می‌خواست همه را آزار بدهد. همه دنیا از او شکایت می‌کردند و او باور کرده بود که نقش آدم بد را باید بازی کند. آن روز که با دوستانش دعواش شده بود و همه می‌گفتند تو مقصر هستی؛ وقتی برایم از دعوایی که کرده بود تعریف کرد، دیدم دعوا سر یک موضوع کودکانه است که هر دو طرف مقصر

هستند. به یاد این صحبت افتادم که باید دید بچه‌ها چه چیزی را کم دارند و از همان طریق وارد زندگیشان شد. زهرا در زندگی خود هرگز حامی نداشته است. فقط اندکی این نقش برایش ایفا شد و همین حرکت باعث شد او مرا به زندگی خصوصیش راه بدهد و امروز از مشکلاتش بگوید. از اینکه می‌خواهد فرار کند و از این همه رنج خسته شده است؛ مریی در مقابل از فرار و عواقبش می‌گوید. کودک که هیچ شناختی از آنچه در انتظارش بود را نداشت، به فکر فرو می‌رود و در آخر می‌گوید: «صحبت کن هر روز پیام اینجا تا از دست پدر و آزار هاش در امان باشم.» زمانی که جواب شنید که ظرفیت محدود خانه علم شاید اجازه ندهد می‌گوید: «در حیاط آرام می‌نشینم» و اکنون قرار شده زهرا هر روز بیاید و مسولیتی برایش تعریف شود. وقتی از زبان من شنید که: «من به تو افتخار می‌کنم»، برق امید و شادی در چشمانش دیده شد.

هن: دختری آرام و درونگرا را دیدم که برای جلب توجه خودش را به مریضی می‌زد، قهر می‌کرد و گریه می‌کرد. روش اولی که برای او به کار برده شد این بود که به او فهمانده شد که به وسیله رفتار منفی نمیتواند توجه کسب کند و باید در عوض از روش تقویت رفتار مثبت استفاده کند. در تمرینی تحت عنوان «دوست دارم و دوست ندارم» در تئاتر مشخص شد که خانواده‌ها مرتب بر او سر کوفت می‌زنند که «تو هیچی نیستی، تو سلخته‌ای، تو کثیفی و ...». مریی دقیقاً برخلاف این روش عمل کرد که بسیار هم موفق بود. هن به استقلال عمل رسید.

تمرین جابه‌جایی نقش

تکنیک صندلی خالی یکی از تکنیک‌های تئاتر درمانی می‌باشد.

ساناز دختری بود که پدر و مادرش هر دو شیشه می‌کشیدند. زندگی‌اش پر از سیاهی بود. وقتی از او خواسته شد تا با موضوع اعتیاد نقاشی بکشد، در نقاشی ساناز تماماً آسمانش سیاه بود. او می‌گفت دنیا جز سیاهی رنگی ندارد. بعد از انجام این تمرین ساناز اعتراف کرد که سبک شده است. بازی از ضروریات زندگی کودکانه است. آنها از این طریق افکارشان را بازگو می‌کنند، توانایی حل مشکلات خود را پیدا می‌کنند و به وسیله آن میتوانند اعتماد به نفس و روحیه استقلال طلبی را در خود پرورش بدهند و احساساتی چون ترس، اندوه، شادی و عصبانیت خود را از این طریق بیان کنند. به این ترتیب احساس امنیت و ارزشمند بودن را به دست بیاورند.



تمرین «اگه قرار بود تو چیزی رو خلق کنی»

از بچه ها خواسته می شود که چیزی را در ذهن خود خلق کنند و آن را ترسیم نمایند. این تمرین برای پرورش خلاقیت بچه ها بسیار موثر است. نکته جالب این تمرین این بود که اکثر بچه ها آدمهایی را به شکل زیر خلق کرده بودند:



ترست را نقاشی بکش

در این روش به بچه ها گفته می شود از هر چیزی که می ترسی نقاشی بکش. بعد از کشیدن مربی داستانی را می سازد و شخصیت ترسناک نقاشی کودک را به کاراکتر طنز تبدیل می کند. این روش کمک می کند تا کودک از ترس های خیالی خود دور شود.



تکنیک بازی بادکنک خشم

یکی از تکنیک های به کار گرفته از بازی درمانی بازی، بادکنک خشم است. در طی این بازی کودک می آموزد که وجود خشم چه اثرات مخربی در او خواهد داشت. کودکانی که نتوانند خشم خود را به شیوه مناسب ابراز کنند و آن را درون خود سرکوب کنند، خطری جدی بهداشت روانی آنها را تهدید می کند.



در جستجوی یک سیاره‌ی شخصی

درباره AAVSO

انجمن رصدگران ستاره‌گان متغیر آمریکا (AAVSO) سازمانی جهانی، غیرانتفاعی، علمی و آموزشی است متشکل از منجمان آماتور و حرفه‌ای که به ستاره‌گان متغیر علاقه‌مندند. این سازمان

رعنا قادری

در سال ۱۹۹۱ توسط مدیر رصدخانه‌ی دانشگاه هاروارد تأسیس شد. AAVSO بخشی از رصدخانه‌ی دانشگاه هاروارد بود تا اینکه در ۱۹۵۴ تبدیل به سازمان تحقیقاتی مستقل و خصوصی شد. این انجمن در سال ۲۰۱۳، با داشتن بیش از ۱۱۰۰ عضو از ۴۲ کشور جهان، بزرگ‌ترین انجمن رصدگران ستارگان متغیر در دنیا است.

درباره‌ی مسابقه

سال ۲۰۱۵، سال جهانی نور نام‌گذاری شده بود. سال جهانی نور یک ابتکار عمل جهانی بود که برای ساکنین جهان اهمیت نور و تکنولوژی‌های اپتیکی را در زندگی شان در آینده‌شان و در پیشرفت جامعه، نشان دهد. این فرصتی بی‌نظیر برای الهام بخشیدن، آموزش و ارتباط در مقیاس جهانی بود. سازمان AAVSO نیز برای احقاق این اهداف مسابقه‌ای در نظر گرفت که گروه اول آن، فعالیت‌ی برای نوجوانان بود و شامل رصد و چیزهای مرتبط با آن، مقاله و انشا و آثار هنری بود که همگی باید براساس «نور کیهانی: از منظومه‌ی شمسی تا ستاره‌ی مورد نظر» می‌بودند. این آثار در نشست سالانه‌ی AAVSO در ووبورن ماساچوست به نمایش گذاشته می‌شدند و آثار با توجه به مقطع تحصیلی افراد از مهد کودک تا کلاس دوازدهم دسته‌بندی می‌شدند.

چطور شد که بچه‌های خانه ایرانی شیراز پا به میدان گذاشتند؟

فلکی و پیدایش منظومه‌ی شمسی و جهان چیزهایی آموختند و در کلاس هنرهای تجسمی آموخته‌هایشان را کشیدند، ساختند و شبیه‌سازی کردند تا جایی که به کمک گروه فیلم و نمایش جمعیت تصمیم به سفر گرفتند. سفری متفاوت به ورای زمین. قرار شد با یک بانگ به خواب بروند و با یک نور بیدار شوند و سفرشان را آغاز کنند. این بار به جایی متفاوت، به یک سیاره‌ی شخصی. آن‌ها از تمام دنیا همین سیاره را داشتند و باید تمام رؤیاهای شان را آن‌جا محقق می‌کردند. آن‌ها خیلی خوب توانستند از پس این کار برآیند و چنان سیارات شخصی برای خود ساختند که توانست در میان تمام شرکت‌کنندگان مقام اول را کسب کند و حتی AAVSO نیز کار آنها را خارق‌العاده توصیف کرد.

لذت مسابقه و کشف و شهود در کهکشان‌ها همراه با بچه‌ها

پنج ساله باشی یا چهل و پنج ساله، مسابقه همیشه هیجان دارد! تماشای آن‌هایی که در مسابقه شرکت کرده‌اند آدم را پر از هیجان می‌کند. حالا فرض کن که شرکت‌کننده‌ی آن مسابقه باشی. لذت شرکت در مسابقه همیشه است. اما ما دلمان می‌خواست نه فقط به خاطر مسابقه بلکه به خاطر این که فرزندان خانه ایرانی بینش گسترده‌تری نسبت به هستی و جهان اطرافشان کسب کنند، در این مسابقه حاضر شوند. دلمان می‌خواست برای آنکه لذت باهم بودن را بفهمند، با هم تجربه کنند. پس همه دست به کار شدیم و با همت معلم‌های خانه‌ی ایرانی طرحی برای شان ریختیم و کلاس‌های نجوم و نقاشی هر هفته به مدت ده جلسه برگزار شد.

در ابتدای کار، بینش بچه‌ها از علم نجوم بسیار جالب بود. یکی ابرها و کوه‌ها را بالای کوه‌ی زمین و سیاره‌های دیگر نقاشی می‌کرد، یکی کره زمین را در دست آدم فضایی‌ها می‌کشید، یکی ستاره‌ها را در سرنوشت آدم‌ها مؤثر می‌دانست و دیگری معتقد بود که هر کس یک ستاره دارد، تولد هر ستاره را نشانه‌ی تولد هر انسان و مرگ هر انسان را همراه با مرگ یک ستاره می‌دانست.

در کلاس نجوم به آن‌ها یاد داده شد که سیارات چه هستند و چه فرقی با ستارگان دارند. منظومه‌ی شمسی و اجزای آن با چه نظمی کنار هم قرار گرفته‌اند. ستاره‌ی دنباله‌دار چیست و کجاست؟ شهاب‌سنگ‌ها از کجا می‌آیند؟ کهکشان و منظومه‌ی شمسی ما کجاست و درباره این سؤال که جهان از کجا آمده است با بچه‌ها گفتگو شد. در کنار این‌ها، بچه‌ها با صورت‌های فلکی و جهت‌های جغرافیایی هم آشنا شدند.

در اواخر شهریور قصه‌مان که پخته‌تر شد در یک کارگاه دو روزه فراموش‌نشده‌ی در خانه‌ی ایرانی، بچه‌ها با مربیان متخصص دیگری که به پروژه اضافه شدند چهار تابلو نقاشی (در قطع ۱۴۰*۵۰ سانتیمتر) خلق کردند. خودمان هم باورمان نمی‌شد. آنها به شدت زیبا بودند. باید گفت باشکوه بودند. قصه‌ی سیاره‌ی شخصی پیدایش شد. بچه‌ها آن را خلق کردند و از آن انیمیشن کوتاهی ساخته شد.

پایان ماجرا، آغاز ماجراجویی جدید!

از اینجا به بعدش مهم نیست، مهم نیست که ما نقاشی‌ها را برایشان فرستادیم. مهم نیست که آن‌ها هم با دیدن نقاشی‌ها هیجان‌زده شدند. مهم نیست که آنها باورش‌شان نمی‌شد که تعدادی بچه‌ی کوچک و بزرگ با دانایی محدود اما زیبای‌شان این آثار را، از این سوی دنیا برایشان فرستاده‌اند. مهم نیست که پروژه‌ی سیاره شخصی جایزه اول مسابقه در بخش نقاشی را گرفت. مهم نیست که برای‌مان تقدیرنامه‌هایی به اسم مرتضی، مسعود، امرالله، محمدیعقوب، سلیمان، عتیق‌الله، فرزاد، بصیر، شمس‌الله، ناصر، امین، حسن، فرهاد، حمید، رحمان، محمد، حسین، بسم‌الله، اسلام‌الدین، نصیر و علی فرستادند.

و مهم نیست که...

مهم این است که ما دوباره هیجان‌زده شدیم تا سیاره‌ی شخصی را ادامه بدهیم و حالا دوباره طرحی ریختیم و می‌خواهیم با کمک بچه‌ها سیاره‌ی کوچکی را که پیدا کردیم آباد کنیم.

برای دیدن پروژه‌ی سیاره شخصی می‌توانید به آدرس زیر بروید. نقاشی‌ها، ویدیویی از مراحل کار و انیمیشن سیاره‌ی شخصی را می‌توانید در سایت موسسه AAVSO در این آدرس پیدا کنید.

<https://www.aavso.org/personal-planet>

تجربیات خاص

«دیداری با کودکان مشغول به کار در خیابان‌های هند که روزنامه‌ای به قلم خود منتشر می‌کنند».

روزنامه‌ای که توسط افراد جوان بی‌خانمان در دهلی منتشر می‌شود و مسائلی مانند ازدواج کودکان و دادن حق صحبت به جوانانی که به حاشیه رانده شده‌اند را مورد تأکید قرار می‌دهد.



روزنامه‌ای برای کودکان خیابان‌های هند

نوشتن برای آنها مبارزه است

ترجمه از انگلیسی: فریوش فرح‌پور

«چاندنی» ۱۸ ساله‌ی تنها روزنامه‌ی منتشر شده توسط کودکان خیابانی در هند با عنوان «بالاکنما» (به معنای صدای کودکان)، می‌گوید: «ما تحت فشار قرار گرفتیم و با ما مانند زباله رفتار شد؛ چرا که هیچ‌کس نیست از ما دفاع کند».

مانند تمام سردبیران، بزرگترین چالش چاندنی این است که تصمیم بگیرد که کدام مطلب در صفحه اول چاپ شود و البته باید اعتماد به نفس و غرور کسانی که داستان‌شان در صفحه‌ی اول چاپ نمی‌شود را نیز مدیریت کند. چاندنی می‌گوید: «به عنوان یک سردبیر، من می‌خواهم بر مطالبی تأکید کنم که تأثیرگذارتر هستند». او ادامه می‌دهد: «ما بسیاری از خبرنگاران هنگامی که به ماجراهای آن‌ها توجه نمی‌شود ناراحت می‌شوند. بنابراین من مجبورم که با دقت گام بردارم».

این ماهنامه‌ی منحصربه‌فرد یک تیم شامل ۶۰ خبرنگار بین ۱۲ تا ۲۰ ساله دارد و در دهلی و استان‌های همسایه «هاریانا»،

«مادهیا پرداش» و «اوتار پرداش» مستقر است. بسیاری از این گزارشگران کودک و نوجوان از مراکز آموزشی‌ای که توسط برخی سازمان‌های غیردولتی اداره می‌شوند انتخاب و استخدام شده‌اند و بالاکنما را در سال ۲۰۰۳ پایه‌گذاری کرده‌اند.

زمان زیادی صرف نوشتن مطالب می‌شود. چاندنی می‌گوید: «بسیاری از خبرنگاران ما پس از پیوستن به روزنامه شروع به مدرسه رفتن کردند، به گونه‌ای نوشتن برای آن‌ها نوعی مبارزه است». او ادامه می‌دهد: «روزنامه ابتدا به زبان هندی نوشته می‌شود و سپس به انگلیسی ترجمه می‌شود».

هر نسخه ۲ رویه قیمت دارد و ماهانه بیش از ۸۰۰۰ نسخه منتشر می‌شود که بیشتر به زبان هندی است. بسیاری از آن‌ها به صورت رایگان در ایستگاه‌های پلیس و سازمان‌های غیر دولتی که در حوزه‌ی حقوق کودک فعالیت دارند، توزیع می‌شود. این روزنامه هیچ سود مادی ندارد و کاملاً به صورت یک NGO اداره می‌شود.

«شامبهو» ۲۰ ساله و خبرنگار ارشد می‌گوید: «ما یک گزارش داشتیم در مورد اینکه چگونه پلیس کودکان ساکن در ایستگاه‌های راه‌آهن را مجبور کرد اجساد افرادی که بر روی ریل کشته شده بودند را بازیابی کنند». وی ادامه می‌دهد: «تصور کنید که یک کودک مجبور به پایین آمدن از ریل‌های خطرناک و جمع‌آوری دست و پای خونین و پاره پاره اجساد شود!»

رسانه‌های خبری جریان اصلی، گزارش بالاکنما را پخش کردند و به یک خشم بزرگ منجر شد. در نهایت، کمیته‌ی ملی حمایت از حقوق کودک وارد ماجرا شد و علیه این رفتار پلیس اقدامات لازم را انجام داد.

آن‌طور که برآورد می‌شود، ۵۱۰۰۰ کودک در خیابان‌های دهلی زندگی می‌کنند. برخی از آن‌ها فقط پنج سال دارند. آن‌ها با گدایی و جمع‌آوری ضایعات گذران زندگی می‌کنند و در معرض تحقیر و توهین و سوء استفاده‌ی جسمی و جنسی هستند. بسیاری از آن‌ها توسط خانواده‌های خود رها شده و یا از خانه فرار کرده‌اند. «رستم» دوازده ساله از لحاظ خانوادگی یکی از خوش‌شانس‌ها است. او با پدر و مادر خود که کارگر ساختمانی هستند زندگی می‌کند؛ اما مانند سه برادر و خواهرش، برای تأمین معاش خانواده ترک تحصیل کرده است. او سال گذشته شروع به تأمین مطالب خبرنگاران بالاکنما کرد و وقتی که یک خبرنگار ارشد را از ازدواج یک کودک در ژوئن ۲۰۱۵ آگاه کرد، یک تیتیر صفحه‌ی اولی بدست آورد. او از آن‌چه به دنبال آن اتفاق افتاد، جا خورد. در حالی که چشمانش می‌درخشند می‌گوید: «فعالان محلی تظاهرات کردند و پلیس مجبور به مداخله شد و از انجام ازدواج جلوگیری کرد. من در محله‌مان معروف شدم و پدر و مادرم به من افتخار می‌کردند».

از حدود یک سال پیش تاکنون، رستم گدایی را کنار گذاشته و در یک مرکز آموزشی مشغول به تحصیل است. او برای هر سرمقاله‌ای که می‌نویسد، حق‌التحریر مختصری دریافت می‌کند. این احساس توانمندی چیزی است که بالاکنما می‌خواهد آن را در میان بچه‌های مشغول به کار در خیابان‌های هند پرورش دهد و این کار را نه تنها با با برجسته کردن مشکلات آن‌ها، بلکه با منعکس کردن داستان‌هایی از امیدواری آن‌ها انجام می‌دهد.

بالاکنما نگاهی هم به مسائل بزرگ‌تر در سطح سیاست‌گذاری دارد. روزنامه کمپینی برای صدور کارت ملی تحت عنوان «آدهر» (Aadhar) برای کودکان شاغل در خیابان‌های دهلی برگزار کرد، که مدرک اقامت آن‌ها و در صورت در دسترس بودن، نشان‌دهنده‌ی تاریخ تولد آن‌ها باشد.

این روزنامه به تازگی بر لزوم تغییر در قانون دادرسی نوجوانان که اجازه می‌دهد کودکان بین ۱۶ تا ۱۸ سال به عنوان بزرگسال برای جرایمی مانند تجاوز و قتل محاکمه شوند، تمرکز کرده و موضع قدرتمندی در این زمینه ابراز داشته است.

چاندنی می‌گوید: «بسیاری از کودکان شاغل در خیابان، خانواده‌ای ندارند». او ادامه می‌دهد: «آن‌ها حتی تاریخ تولد خود را نمی‌دانند و به همین دلیل بسیار آسیب‌پذیرند. یک نوجوان ۱۵ ساله می‌تواند با یک جوان ۱۹ ساله اشتباه گرفته شود». او معتقد است برای نشان دادن وضعیت حدود ۴۰۰،۰۰۰ کودک هندی که در خیابان کار می‌کنند به شهروندانی که به این مسئله اهمیت می‌دهند، چه راه درازی در پیش است.

«هنگامی که مقامات و مسئولین درباره‌ی حقوق کودکان صحبت می‌کنند، تنها کودکانی را می‌بینند که به مدرسه می‌روند و خانه و خانواده دارند. هیچ‌کس به کودکی که در خیابان زندگی می‌کند، یا در منازل و هتل‌ها کارگری می‌کند، نگاه نمی‌کند. انگار آن‌ها اصلاً وجود ندارند.» بالاکنما مصمم است که این نگرش را از طریق قادر ساختن کودکان به روایت واقعیت‌ها و حکایت رنج‌های‌شان به زبان خود آن‌ها تغییر دهد.

کودکان کار و کودکانی که در خیابان‌ها زندگی خود را سپری می‌کنند، نه فقط در هند که در تمام جوامع نادیده گرفته می‌شوند و در فقدان خانواده و والدینی که به آن‌ها توجه کنند، جامعه نیز نسبت به آن‌ها بی‌مهر است. آن‌ها شهروندانی نامرئی‌اند که رنج‌ها و تلخی‌های زندگی‌شان جایی بازتاب داده نمی‌شود. شنیده شدن این کودکان را توانمند می‌سازد و فرصت‌هایی برای تغییر فراهم می‌کند تا جامعه آن‌ها را به چشم شهروندانی واقعی ببیند و به رسمیت بشناسد.

منبع: گاردین





ساعت تفکر | نگاهی به عملکرد برنامه اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی با رویکرد سیستمی

سارا رضایی

چکیده

برنامه اورژانس اجتماعی که بر اساس بند ب تبصره ۱۵ قانون بودجه سال ۸۶ کل کشور شکل گرفته، تلفیقی از مداخله در بحران فردی، خانوادگی و اجتماعی، خط تلفن اورژانس اجتماعی (۱۲۳)، تیم سیار اورژانس اجتماعی و پایگاه اورژانس اجتماعی است که در مرحله اول با هدف توانمندسازی اجتماع‌محور در سکونت‌گاه‌های غیر رسمی تدوین شده بود. گرچه هدف این برنامه این است که مداخلات روانی – اجتماعی را قبل از مداخلات قضایی، انتظامی و حتی در کنار این نوع مداخلات جایگزین کند و زمینه را برای توانمندسازی افراد در معرض آسیب و آسیب‌دیده اجتماعی و بازگشت آنها به زندگی سالم فراهم آورد، اما متأسفانه به دلیل حجم انبوه معضلات اجتماعی خصوصاً در مناطق حاشیه‌نشین و سکونت‌گاه‌های غیررسمی، عدم توجه سیاست‌گذاران به آسیب‌های اجتماعی و کمبود منابع مالی و همچنین خلأهای موجود در قوانین در حوزه مداخله در آسیب های اجتماعی، عملکرد بسیار ضعیف این برنامه خصوصاً در کلان‌شهرهایی مانند تهران به وضوح مشاهده می گردد. در این مقاله به ارزیابی برنامه اورژانس اجتماعی با رویکرد سیستمی پرداخته می شود. رویکرد سیستمی یک برنامه را مانند یک سیستم در نظر می گیرد که اجزای مختلفی دارد، ازجمله: زمینه، درون‌داد، فرآیند، برون‌داد، نتیجه. برای ارزیابی برنامه اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی از مشاهدات و تجربیات اعضای داوطلب سازمان مردم نهاد جمعیت امام علی (ع)، اسناد موجود در وبسایت سازمان بهزیستی، مقالات و اخبار استفاده شده است.

زمینه

در ارزیابی زمینه دو بعد در نظر گرفته می‌شود: ۱– ارزیابی نیاز به برنامه ۲– ارزیابی نیاز ذینفعان.

با توجه به گسترش آسیب های اجتماعی به ویژه در کلان‌شهرها و با توجه به وظایف سازمان بهزیستی کشور در خصوص لزوم حمایت از افراد در معرض آسیب اجتماعی از قبیل: کودک آزاری، همسر آزاری، دختران فراری، کودکان خیابانی، خانواده های در معرض طلاق، خودکشی و … راه اندازی خط سه رقمی تلفن اورژانس اجتماعی به منظور دستیابی سریع و آسان برای گروه های هدف ایجاد شد. ذی‌نفعان این برنامه شامل کودکان آزرادیده، همسران آزرادیده، افرادی که قصد خودکشی دارند، کودکان کار و خیابان، دختران و پسران فراری از منزل، زنان و دختران در معرض آسیب یا آسیب‌دیده اجتماعی، افراد دارای اختلافات خانوادگی حاد، مبتلایان به اختلال هویت جنسی و سایر افرادی که در شرایط بحرانی قرار دارند، می باشند.

زنان در صدر تماس های این خط قرار دارند که بیشتر مشکلات آن‌ها درباره اختلافات خانوادگی، اعتیاد، کودک‌آزاری و برخوردهای ناشایست با سالمندان است. (معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی در گفتگو با خبرنگاران)

درونداد

درونداد شامل منابع مادی، منابع انسانی و منابع مالی و غیره می باشد. منابع مالی مورد نیاز این برنامه از اعتبارات دولتی (ملی و استانی) و همچنین جلب مشارکت مردمی و سازمان‌های غیردولتی می باشد. تعداد کارشناسان برای شهرهای بیش از یک میلیون نفر، در شیفت صبح ۴ نفر و در شیفت های عصر و شب ۳ نفر، برای شهرهای ۵۰۰ هزار تا یک میلیون در شیفت صبح ۳ نفر و در شیفت‌های عصر و شب هر کدام ۲ نفر، برای شهرهای زیر ۵۰۰ هزار نفر در شیفت صبح ۲ نفر و در شیفت های عصر و شب هر کدام ۱ نفر است. به وضوح مشاهده می شود که این تعداد خصوصاً برای کلان‌شهرهایی مانند تهران بسیار ناکافی است؛ علاوه بر این میزان نیروی انسانی متناسب با میزان آسیب های اجتماعی هر شهر باید در نظر گرفته شود. (دستورالعمل اجرایی اورژانس اجتماعی) یک مشکل اساسی این است که اساساً اعضای تیم‌های اورژانس اجتماعی مددکار اجتماعی نیستند. درصد پایینی از آن‌ها تحصیلات و تخصص در زمینه مددکاری اجتماعی دارند و حتی در مواردی کارمندان سازمان بهزیستی برای اینکه بیکار نمانند به اورژانس اجتماعی منتقل شده‌اند. هنوز وقتی با ۱۲۳ تماس گرفته می‌شود در مواردی این سامانه پاسخگو نیست.

مداخلات در اورژانس اجتماعی سه دسته آنی، فوری و با فوریت کمتر تقسیم شده است. در اولی تیم مداخله‌کننده باید در کمتر از نیم ساعت در محل حاضر شود. در دومی باید سه تا چهار ساعت طول بکشد و در سومی زمان بیشتری در اختیار اورژانس هست. این در حالی است که به گفته رئیس اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی هنوز پروتکل چگونگی مداخلات تدوین یا حداقل نهایی نشده است. (گفتگو با دکتر اقلیما از

اعضای هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی)

بسیار مشاهده شده است که نحوه تعامل با مددجو در زمان مداخله در بحران بسیار نامطلوب بوده است.

به دلیل گستردگی معضلات اجتماعی و کمبودهای منابع مالی و انسانی امکان استقرار مأموران اورژانس اجتماعی در تمامی مناطق وجود ندارد و این امر در بسیاری از موارد باعث عدم رسیدگی به موارد اورژانسی می شود. متأسفانه در محلات معضل خیز که به دلیل آمار بالای خانواده های درگیر اعتیاد، میزان آمار همسرآزاری و کودک آزاری بسیار بالا می باشد، اورژانس اجتماعی عملاً به دلیل کمبود منابع مالی و انسانی توانایی پاسخگویی و رسیدگی به بسیاری از این موارد را ندارد. تخصیص بودجه‌گذاری اندک برای این موضوع خود نشان از عدم اهمیت سیاست‌گذاران در حوزه رسیدگی به آسیب های اجتماعی می باشد.

لازم است به شرایط فرهنگی و رویکرد منطقه‌ای و بومی توجه شود، البته این اصل به معنی عدم بهره‌گیری از دانش و تجارب جهانی نیست بلکه منظور این است که برنامه‌ها باید به‌گونه‌ای تدوین شوند که در جامعه ما قابلیت اجرا داشته باشند.

نکته شایان توجه این است که در فرآیند جذب نیروی انسانی برای این بخش، علاوه بر متخصص بودن، باید به دغدغه‌مند بودن افراد در مورد آسیب های اجتماعی، صبور بودن و مطالبه‌گر بودن آن‌ها توجه شود.

فرآیند

فرآیند با اجرا در ارتباط است و شامل استفاده از خدمات، نحوه ارائه خدمات، تنوع و تفاوت در ارائه خدمات و ساختار و سازماندهی ارائه خدمات می شود. نحوه پذیرش به صورت تماس مراجع، اعضای خانواده، همسایه، مدارس، مراکز درمانی، نیروی انتظامی، ۱۱۵، ۱۲۵ و … می باشد. اورژانس اجتماعی در عملکرد خود دارای اشکالاتی است. علاوه بر این بهزیستی در ارائه لایحه پیشگیری و مداخله در کودک آزاری کوتاهی می نماید. تا زمانیکه بهزیستی اقدامی نکند نمیتوان طرحی را در مجلس تصویب نمود. (جواد زمانی، سخنگوی کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰)

پایین بودن سطح آگاهی مردم مناطق حاشیه نشین در سکونتگاه های غیررسمی باعث محروم ماندن این قشر از امکان استفاده از این برنامه می شود؛ یکی از دلایل این امر نبودن برنامه های اطلاع رسانی در این زمینه بوده است. علاوه بر این در نظر نگرفتن ملاحظات فرهنگی و خرده فرهنگ ها، خصوصاً در سکونت گاه های غیررسمی از عوامل موثر عدم کارایی مناسب این برنامه برای این افراد در معرض آسیب است. در حال حاضر اورژانس اجتماعی توانایی رسیدگی به بسیاری از تماس ها را ندارد. علاوه بر این چرخه معیوبی که در سیستم قانونگذاری وجود دارد، مبنی بر اینکه هنگامی که کارشناسان نظر به سلب حضانت کودک از والدین می کنند، اما در سیستم قضایی والدینی که عدم صلاحیت نگهداری کودک را دارند به سادگی کودک را برمی گردانند.

برونداد

شامل دریافت تماسهای تلفنی، ارائه راهنمایی به تماس گیرندگان، ارجاع به خدمات سیار اورژانس اجتماعی، ارجاع به مراکز مداخله در بحران، ارجاع به دفاتر حوزه معاونت امور اجتماعی شامل دفتر امور شبه خانواده، دفتر امور کودکان و نوجوانان، دفتر امور زنان و خانواده، ارجاع به مراکز مشاوره اجتماعی، ارجاع به مراکز حوزه امور فرهنگی و پیشگیری، ارجاع به مراکز حوزه امور توانبخشی، ارجاع به مراکز درمانی و سایر منابع اجتماعی میباشد. (وبسایت سازمان بهزیستی)

نتیجه گیری

به دلیل عدم اجرای سیاست گذاری ها و بودجه گذاری های صحیح در زمینه پیشگیری از معضلات و آسیب های اجتماعی، مانند ایجاد زیرساخت های لازم برای برنامه های رفاهی و ورزشی خصوصاً در مناطق محروم و سکونتگاه های غیررسمی، عدم وجود مشاغل در روستاها و شهرستان ها و ایجاد پدیده مهاجرت و شکل گیری حاشیه نشینی و سکونت گاه های غیررسمی، آسیب های اجتماعی در این مناطق روز به روز به صورت فزاینده ای در حال رشد است، از طرفی ظرفیت های موجود اورژانس اجتماعی برای رسیدگی به تمامی موارد وجود ندارد؛ و از طرفی دیگر، تا زمانی که پیشگیری و رسیدگی به آسیب های اجتماعی در اولویت برنامه های سیاست گذاران و بودجه گذاران قرار نگیرد، تغییر اساسی در راستای کاهش معضلات و آسیب های اجتماعی انجام نخواهد شد.

منبع
[۱] بررسی آسیب های اجتماعی و عملکرد سازمان بهزیستی، گفت و گوی «بولتن نیوز» با سه تن از مسئولان مرکز اورژانس سازمان بهزیستی، ۱۳۹۳.
[۲] اورژانس اجتماعی گامی برای کنترل و کاهش آسیب های اجتماعی، ایرنا، ۱۳۹۴.
[۳] اورژانس اجتماعی، پلیس نیست، ایسنا، گفتگو با آقای موسوی چلک، ۱۳۹۳.
[۴] دستورالعمل اجرایی اورژانس اجتماعی، وبسایت سازمان بهزیستی
[۵] خلاصه برنامه اورژانس اجتماعی، وبسایت سازمان بهزیستی
[۶] مداخلات اجتماعی یا مداخلات پلیسی؟، سوشال نیوز، ۱۳۹۳
[۷] عملکرد اورژانس اجتماعی اشکال دارد/بهزیستی در ارائه لایحه کودک آزاری کوتاهی می کند، خبرآنلاین، ۱۳۹۳
[۸] شناسایی نقاط آسیب پذیر محله ها/ ورود اورژانس اجتماعی به محلات پر خطر، خبرآنلاین، ۱۳۹۳
[۹] سید حسن موسوی چلک:ضرورت جامعه امروز ما،تسهیل دسترسی به منابع اجتماعی است، روزنامه شرق ۳۰ تیر۹۲.
[۱۰] اورژانس اجتماعی و نقش آن در پیشگیری از وقوع جرم، سیدحسن موسوی چلک، ۱۳۹۰
[۱۱] تأثیر روانی –اجتماعی کودک آزاری و نقش پلیس در پیشگیری از بروز آن، دکتر غنچه راهب، دکتر مصطفی اقلیما، عباسی کمرودی، مجتبی کفشگر

فصل سیستان و بلوچستان از راه رسیده

مرغزی کی منش

نگاهی کوتاه به سیستان و بلوچستان

سرزمین پهلوانان اسطوره ای ایران؛ زال، رستم، سهراب و ...

این استان در جنوب شرقی کشورمان واقع شده است و به دلیل موقعیت جغرافیایی، از این جهت که همواره در طول تاریخ گذرگاهی میان شرق و غرب بوده و همجواری با کشورهای افغانستان و پاکستان از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. ظرفیت ها و توانمندی های این استان به همین جا ختم نمی شود و دسترسی به آبهای آزاد بین المللی، اقلیم مناسب کشت محصولات سودآور صادراتی همچون (خرما، مرکبات، موز، انبه)، وجود منابع غنی دریایی، وجود معادن متنوع (مس، منگنز، سرب، روی) از دیگر توانمندی های این منطقه است.

از ویژگی های قابل توجه دیگر این استان مکان های دیدنی و تاریخی آن است، باغ های مرکبات ایرانشهر، پارک تفتان، پارک جنگلی بمپور، پناهگاه حیات وحش، جنگل های نخل، انواع چشمه های آب گرم، رودخانه سرباز و تمساح های آن، غارتیس، غار کوه پیرک، کوه تفتان، گردشگاه های کشمان، گردشگاه مالیه گوربند، منطقه حفاظت شده بزمان و گل فشان های طبیعی استان از مهم ترین جاذبه های طبیعی سیستان و بلوچستان است. آتشکده کرکوی، بنای امام زاده های متعدد، تپه های باستانی و با ارزش، شهرهای تاریخی، قلعه های باستانی، مسجدهایی با ارزش معماری بالا به همراه جاذبه های دیگر چون: صنایع دستی جذاب، موسیقی جالب و شنیدنی، مردمانی با فرهنگ ها و قومیت های مختلف از مهم ترین و جذاب ترین دیدنی های استان سیستان و بلوچستان است.

سلام بر خانه های کوچک گلی و کپرهایی که آن قدر بزرگ نیست که عنوان و مقام و صندلی ریاست بزرگان در آن بگنجد و آن قدر کوچک نیست که محبت و شجاعت و شرافت و میهن دوستی در آن نگنجد...

نه خیال کنی از خریدن این خانه خرسندیم ...
نه خیال کنی خاطرمان آسوده از سقفی ساده که
بر سر فرزندان پهلوان این دیار گسترده ایم...
نه خیال کنی کارمان تمام می شود به تقدیری
ناچیز از مردی که جاننش را در این روزگار
خودپرستی، بیرق دگرخواهی کرد و چون نسیمی
خنک در این جهنم داغ منیت های فاسد بر جان
ما وزید و رفت...

نه!
این چهاردیواری ساده، حتی کلمات آغازین خطابه
ی پرورد ما نبود. ما تازه نفس گرفته ایم، تا
چیزی بگوییم... چیزی که قلبها را از درد در هم
می فشارد، چیزی به تلخی و سیاهی «محرومیت»
؛ کلمه ای کوچک که تنها از هفت حرف الفبای
فارسی تشکیل شده و تمامیت پهناور سیستان و
بلوچستان ما را در پنجه ی خود به سختی می
فشارد...

سلام بر سیستان و بلوچستان!

سلام بر اندوه شب های بی پایان فقر و
گرسنگی و خشکسالی و آرزوهای خشک شده بر
آستان دل های افسرده...
سلام بر خانه های کوچک گلی و کپرهایی که
آن قدر بزرگ نیست که عنوان و مقام و صندلی
ریاست بزرگان در آن بگنجد و آن قدر کوچک
نیست که محبت و شجاعت و شرافت و میهن
دوستی در آن نگنجد...

از خانه هایی و مردمانی خواهیم گفت که
دهه هاست فراموش شده اند، اما در بزنگاه های
تاریخ هر گاه مختصر رخصتی پیش آید- انسانیت
را در چهره زنان و مردان غیوری چون زنده یاد
حمیدرضا گنگوزهی به یادمان می آورد... به یادمان
می آورد که پیش و بیش از آن که گوشت و پوست
و استخوان و ثروت و طبقه اجتماعی و تجمل
باشیم، روحی هستیم یگانه با تمامیت هستی ...
دوستان!

برخیزید!

فصل بلوچستان و سیستان از راه رسیده است!



تقدیری کوچک از معلمی بزرگ و نقدی بزرگ بر کم‌کاری متولیان آموزش کشور

حبیب فاتح



در حالی که شش روز از حادثه دلخراش جان باختن معلم فداکار بلوچ می‌گذشت، شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۹۵، نمایندگان جمعیت امام علی به شهرستان خاش رفتند تا مراتب هم‌دردی و عرض تسلیت هزاران عضو جمعیت را از سراسر کشور به خانواده این عزیز بزرگوار ابراز نمایند. همچنین در این سفر از وضعیت دو فرزند عزیز حمیدرضا گنگوزهی اطلاع حاصل شد و در فقدان پدر، وضعیت تامین آتیه فرزندانش بررسی گردید. روستای محل زندگی خانواده پدری مرحوم حمیدرضا در فاصله حدود نیم ساعت از شهر خاش قرار دارد. یک روستای ساده با کمترین امکانات.

جمعیت امام علی (ع) در نهایت تصمیم گرفت به پاس قدردانی از این معلم فداکار اقدام به تامین مسکن برای خانواده ایشان نماید، اگر چه اقدام جسورانه و ایثارگرانه معلم جوان کشورمان به هیچ وجه حتی اندکی قابل جبران نیست و هر ستایشی، در کنار عمل بزرگ او بی رنگ و بی مقدار است.

به همین منظور روز یکشنبه ۲۲ فروردین ماه با پیگیری نمایندگان جمعیت و رابطین آن در شهرستان خاش و صحبت هایی که با برادر حمیدرضا صورت گرفت، هماهنگی های اولیه برای عقد قرارداد یک باب منزل مسکونی در شهر خاش انجام شد. با دعوت جمعیت امام علی (ع) از مردم قدرشناس ایران به کمپین معلم فداکار سیستان و بلوچستان در نجات فرزندان ایران زمین تردید نکرد، در قدردانی از فرزندانش تردید نکنیم، مبلغ لازم برای خرید این هدیه ناقابل در کمتر از دو هفته تامین شد. سرانجام در روز یکشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۹۵ با حضور در یکی از دفاتر اسناد رسمی شهر خاش و با پرداخت مبلغ جمع آوری شده، همزمان با میلاد مولا علی (ع)، خانه مورد نظر به قیمت ۱۴۸ میلیون تومان به نام خانواده معلم فداکار ثبت گردید. همچنین به رسم قدردانی از «عبدالرئوف شهنوازی» دیگر معلم فداکار بخش خاش که در حادثه مذکور دچار جراحت شده بود، هدیه ای تقدیم وی گردید.

اما تقدیر از بزرگمردی چون حمیدرضا گنگوزهی، نافی کم‌کاری هایی نیست که حاصلش مدارس غیراستاندارد است. مدارس که هر بار یا جان دانش آموزان یا جان معلمان یا جان هر دو را تهدید می کنند. همان گونه که با صدای بلند از حرکت انسانی عظیم معلم بلوچ میهنمان ستایش می کنیم، با همان صدا و بلکه رساتر، باید علل برقرار ماندن محرومیت های سیستان و بلوچستان خصوصا در حوزه آموزش را به پرسش بگیریم.

وضعیت مدارس از نظر ایمنی شرایط بسیار نامطلوبی دارد و نمایندگان جمعیت در بازدیدهای خود از اماکن آموزشی استان، با مدارسی مواجه شدند که آستان تکرار حادثه تلخی هستند که در مدرسه روستای نوکجو از توابع روتک رخ داد و به مرگ دردناک مرحوم حمیدرضا گنگوزهی انجامید. باید از خودمان بپرسیم در حالی که انسان های ارزشمندی چون حمیدرضا گنگوزهی با این درجه از غیرت و از خودگذشتگی می توانند چند دهه در جایگاه های حساس و اثرگذار، منشاء خدمات و تحولات عمیق و ریشه دار در آموزش و پرورش کشور گردند، چرا باید در اثر غفلت مسئولان در تامین امنیت مدارس، جانشان هزینه شود؟!

اما مشکل ایمنی مدارس، تنها مشکل سیستم آموزش و پرورش در استان سیستان و بلوچستان نیست. علاوه بر فقدان شدید در بحث امکانات آموزشی و کمک آموزشی، یکی دیگر از بزرگترین مسائل مغفول مانده در این زمینه، تامین نشدن رفاه حداقلی و حقوق معلمان این مناطق است. اعضای جمعیت در روستاها و مناطق محروم و مرزی این استان، شاهد معلمانی بودند که شب ها و روزها را با کمترین امکانات ممکن در مدرسه محل خدمت خود سپری می کنند! معلمانی که برای تدریس هر هفته ۴۰۰ کیلومتر سفر می کردند. معلمان روستای مرزی روتک، حرف های زیادی در دل دارند. یکی از این معلمان می گفت: روز اول هفته هر ماه به روستا می آیم، و تا چهارشنبه در مدرسه کار می کنیم، اما به دلیل مسافت زیاد و هزینه حمل و نقل، دو هفته یک بار به خاش برمی گردیم و سری به خانواده خود می زنیم.

وقتی هم که به شهر می روند، تازه باید بروند مسافرکشی و یا کاری دیگر تا هزینه های زندگی خود را تامین کنند. کم نبودند معلمانی که می گفتند مثل مرحوم گنگوزهی ۷ ماه است که حقوقی دریافت نکرده اند، حقوقی که حتی کفاف رفت و آمد یک ماهشان به روستا را هم نمی دهد. اما درخت مهر و عطوفت آنان، با عشقی باور نکردنی، بر سر دانش آموزان

این خطه از مرز و بوم سایه افکنده است. بعضی از این معلمان جوان، دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد هم بودند و همزمان با تدریس در مدرسه، تحصیلات تکمیلی خود را ادامه می دادند. عبدالحسین یکی از معلم هایی است که شب ها در مدرسه می خوابد. او برای ما از زندگی خود، زن و فرزند و شغلش و مدرسه ای می گوید که حدود ۲ سال است در آن مشغول به تدریس در مقطع ابتدایی شده است. در مورد طرح های خرید خدمت معلم ها صحبت به میان می آورد و از شرایط قراردادهایشان صحبت می کند. قراردادهایی که نادرست تنظیم شده اند ولی اطلاعی از آن ندارند و یا اینکه آنها را مطلع نکرده اند! علاوه بر حقوق بسیار اندک این معلمان، تقریباً مدت زمان زیادی است که همین مختصر حقوق را نیز دریافت نکرده اند، ولی همچنان به منظور خدمت به کودکان سرزمین خود، مشغول به تدریس و خدمت در این مناطق هستند.

به گفته معلمان، کمبود وسایل تدریس از جمله کتاب و لوازم التحریر، وجود شرایط خطر آفرین برای دانش آموزان، نبود امکانات ورزشی، نبود امکانات بهداشتی و آب آشامیدنی سالم و ... از جمله مشکلات و محرومیت های آموزشی در این مناطق می باشد. دغدغه اصلی این معلمان بی ادعا، کودکان بی شمار ساکن در مناطق دورافتاده روستایی بودند که به دلیل نبود مدارس کافی در مقاطع مختلف تحصیلی، فاصله زیاد روستاها و شهرها و همچنین جاده های نامناسب و خطرناک، امکان تحصیل در مقاطع بالاتر را از دست می دادند.

با وجود تمام مشکلات و محرومیت های موجود، همین معلم ها و انسان های فداکارند که چراغ دانش و مهر و معرفت را علیرغم سختی هایی که شاید حتی تصورش برای شهرنشینان ناممکن باشد، زنده نگه داشته اند. آن چه در این مناطق به وفور به چشم می خورد، چهره های معصوم و باهوش کودکانی است که اگر شرایط مساعد و حقوق بدهی شان تامین گردد، فردای سیستان و بلوچستان از تیرگی و اندوه امروزش بسیار متفاوت خواهد شد.

همان گونه که با صدای بلند از حرکت انسانی عظیم معلم بلوچ میهنمان ستایش می کنیم، با همان صدا و بلکه رساتر، باید علل برقرار ماندن محرومیت های سیستان و بلوچستان خصوصا در حوزه آموزش را به پرسش بگیریم.

کم نبودند معلمانی که می گفتند مثل مرحوم گنگوزهی ۷ ماه است که حقوقی دریافت نکرده اند، حقوقی که حتی کفاف رفت و آمد یک ماهشان به روستا را هم نمی دهد.

در پنجه محرومیت

حبیب فاتح

یک) گزیده ای از گزارش تیم اعزامی طرح مادرانه جمعیت امام علی (ع). این تیم جهت غربالگری سلامت مادران و نوزادان با کمک گرفتن از پزشکان و ماماها بومی منطقه در تعدادی از محروم ترین روستاهای استان سیستان و بلوچستان حضور یافت.

در غربالگری سلامت صورت گرفته در میان مادران در این مناطق مسئله بسیار مهمی که خود مشکل ساز است، نبود امکانات اولیه بهداشتی و زیر ساختهای لازم (سرویس بهداشتی، حمام، آب شرب و ...) می باشد.

سوتغذیه نوزادان، مشکلات و عارضه های مادرزادی که بعضاً با پیگیریهای اولیه قابل پیشگیری اند و همچنین بیمارهای زنان، بارداری های پرخطر و زایمان در کپر ها از مشکلات رایج در میان زنان روستایی بلوچ می باشد که گاه بی سواد و نبود آگاهی لازم مشکلات را دوچندان نموده است.

همچنین به علت فاصله زیاد روستاها تا واحدهای ارائه دهنده خدمات درمانی از یک سو، و کمبود پرسنل پزشکی، هم شیوع بیماریها تسریع شده و هم رفع مشکلات در این مناطق به تعویق می افتد.

به گفته یکی از پزشکان حاضر در منطقه، لازم است در هر مرکز درمانی موجود، بیش از شش پزشک حاضر باشند، اما در حال حاضر مثلاً در یکی از مراکز تنها سه پزشک حضور دارند و این تعداد اندک، تنها فرصت خدمات دهی به بیمارانی را دارند که توانایی و امکان مراجعه حضوری داشته باشند. معمولاً این سه پزشک اگر تمام وقت هم کار کنند، در یک روز بیش از دویست بیمار را نمی توانند معاینه کنند و در نتیجه سرکشی و معاینات سیار دوره ای از روستاهای اطراف امکان پذیر نیست.

مشکلات فرهنگی و همچنین نبود امکان ادامه تحصیل، از جمله مهمترین علل ازدواج زود هنگام دختران بلوچ است.

دو) گزیده ای از گزارش تیم اعزامی از سوی گروه آموزش جمعیت درباره وضعیت تحصیلی کودکان در روستاهای سیستان و بلوچستان.

راه های سنگلاخی و دسترسی دشوار به روستاها، یکی از دلایل محروم ماندن این منطقه از امکانات رفاهی اولیه و فقر امکانات آموزشی است که از لحاظ زیرساختی عامل بسیاری از مشکلات در بحث توسعه و سلامت است.

این درحالی است که کودکان اغلب بسیار مستعد بوده و خانواده هایشان نیز مشتاق تحصیل، هنرآموزی و فعالیت ورزشی فرزندانانشان هستند و در صورت فراهم آمدن امکانات لازم برای تحقق این حقوق اولیه آموزشی کودکان، بسیاری از مشکلات این منطقه مرتفع خواهد شد.

در حال حاضر خیل عظیمی از کودکان تنها به خاطر فقدان مدارس در پایه های بالاتر در نزدیک محل زندگی شان و نیز کمبود مدرس، ناگزیر به ترک تحصیل می شوند که این امر برای دانش آموزان دختر بیشتر رخ می دهد و بیشترین خواسته آنان فراهم آمدن امکان تحصیل است.



سه) گزیده ای از گزارش تیم اجرایی اعزامی به برخی روستاهای استان سیستان و بلوچستان در آیین کعبه کریمان (آیینی برای جمع آوری و برآورده ساختن آرزوهای کودکان مناطق محروم به مناسبت میلاد مولا علی)

موقعیت روستاهایی که مورد بازدید قرار گرفت، به شرح زیر است:

• منطقه کاجو واقع در شمال شهرستان قصر قند: روستاهای اینجیرکی، کلاتین دپ، دهیرک، دیواری، میرآباد و سیاه تکان

• منطقه تالنگ واقع در جنوب شهرستان قصر قند: کپیرشیب، کلیرشیب، گواجویی، کدرم، مچی، چراغ آباد و چاه تک

خونگرمی و میهمان نوازی مردمان بلوچ با همه تنگدستی و کمی نان سفره هایشان، نشانه دیگری از روح بزرگ و بی آرایش این هموطنانمان بود.

یکی از مسائل عمده ای که در این روستاها به چشم می آمد، ازدواج در سن پایین بود:

• ازدواج زود هنگام در واقع مسئله پیش روی اغلب دختران بلوچ است. آنها به دلایل فرهنگی و همچنین به علت نبود امکان ادامه تحصیل (فقدان زیرساخت مدارس، کمبود نیروی مدرس خانم و...) محکوم به ازدواج در سنین بسیار پایین هستند و حاصل آن بارداری های متعددی است که به خطر افتادن سلامت جسمی را در پی دارد.

• علاوه بر این، ازدواج دختران کم سن و سال، صدمات روحی- روانی جبران ناپذیری به همراه دارد که گاه تا آخر عمر گریبانگیر فرد می گردد. چنان که در همین بازدیدها، مشکلاتی نظیر افسردگی، بیماری های اعصاب و در کل پیری زودرس و کاهش امید به زندگی در زنانی که سن ازدواج اکثر آنان بین ۱۱-۱۵ بود، امری مشهود بود.





از میان می‌روی تا نشان بدهی بزرگتر از هیاهوهای ختم به هیچ آدم‌هایی مثل من هستی که مدت‌هاست یادشان رفته برای چه پا به دنیا گذاشته اند

در نخستین روزهای بازگشایی سال نو، درست در همان روزهایی که خیلی‌ها هنوز خستگی و رخوت سفرهای پرهیاهوی نوروزی را از تن به در نکرده‌اند، در همان روزهایی که خیلی‌ها همچنان خمیازه می‌کشند و گلابه دارند که تعطیلات نه چندان کوتاه سال نو زود تمام شد و مجبورند با اکراه و بی‌حوصلگی به دخمه‌های بی‌رمق اداراتشان برگردند، تو همچون همیشه با اشتیاق و شیدایی در مدرسه حاضر شده‌ای و از اینکه فرشتگان محروم و غریب سرزمین مادری‌ات را باز یافته‌ای، در پوست خود نمی‌گنجی. خوشحالی و هیچ کس نمی‌تواند شادمانی را که در عمق چشم‌های بیابانی‌ات می‌درخشد، از تو و کودکان مدرسه‌ات بگیرد. بر خود روا نمی‌داری که حتی لحظه‌ای کودکان کم‌توقع و سربلند روستای دورافتاده‌ات در ناکجاآباد سیستان و بلوچستان را به حال خودشان واگذاری. برای تو زنگ تفریح و غیرتفریح ندارد، جمعه و شنبه و صبح و بعدازظهر ندارد. زنگ تفریح تو، سلامت و سعادت کودکانی است که با تو همراه شده‌اند که دیگر فریب غول جهالت را نخورند و با نامردمی و یأس و بی‌هنری هم‌سفر نباشند.

در میانه زنگ تفریح کودکان مدرسه‌ات، دیواری در آستانه فروریختن قرار می‌گیرد. شتاب می‌کنی. درنگ کردن در حق این گنج‌های ناشناخته، این فرشتگان امیدواری و انسانیت عادت تو نیست، خصلت تو نیست و نمی‌تواند باشد. شتاب می‌کنی و خود را به دامان دیوار فروریخته می‌آوری و سه دانش آموز نحیف و بی‌پناه مدرسه‌ات را از آوار بیرون می‌کشی. خودت اما غریب و بی‌دادرسی زیر خروارها خشت و خاک می‌مانی. روح بزرگت را هزاران هزار فرشته به آسمان پاک و تفتیده شهرت می‌برند.

خود از میان می‌روی تا نشان بدهی بزرگتر از هیاهوهای ختم به هیچ آدم‌هایی مثل من هستی که مدت‌هاست یادشان رفته برای چه پا به دنیا گذاشته‌اند. خود از میان می‌روی تا یادمان بماند روز نخست برای چه پا به وادی معلمی گذاشته بودم؟ تا یادمان بماند کار معلمی همچنان و هنوز کار دل‌است. تا یادمان بماند من هم می‌توانم از تبار هم‌چون تویی باشم، که من هم می‌توانم از آن طایفه‌ای باشم که برای هم‌دردی با دانش آموز سرطانی‌شان قلندروار سر تراشیدند و لبخند هم‌دردی و انسانیت بر لبان همگان آوردند. خود از میان می‌روی تا فراموشم نشود که من هم می‌توانم هم‌چون آن معلم دیگر باشم که برای نجات خردسالان مدرسه‌اش خود را به میان شعله‌های آتش بی‌رحم بخاری فرسوده و نابسامان کلاسش انداخت.

در خاطرمان می‌ماند که در یکی از همین روزهای عافیت طلبی و بی‌خیالی، در یکی از همین روزهای جاه‌طلبی‌های یأس‌آلود و غفلت‌های مدام، در یکی از همین روزهای سرخوشی‌های سخیف خودخواهانه، آوار نابسامانی و محرومیت بر سر تو خراب شد که بی‌سر و سامانی کودکان مدرسه‌هایی هم‌چون مدرسه‌تو از یادمان نرود. سخت مشتاقم که روزی به دیدار مدرسه‌تو بیایم و هر جا نشانی از قدم‌های تو دارد، گل سرخی بگذارم.

همه نام های خدا

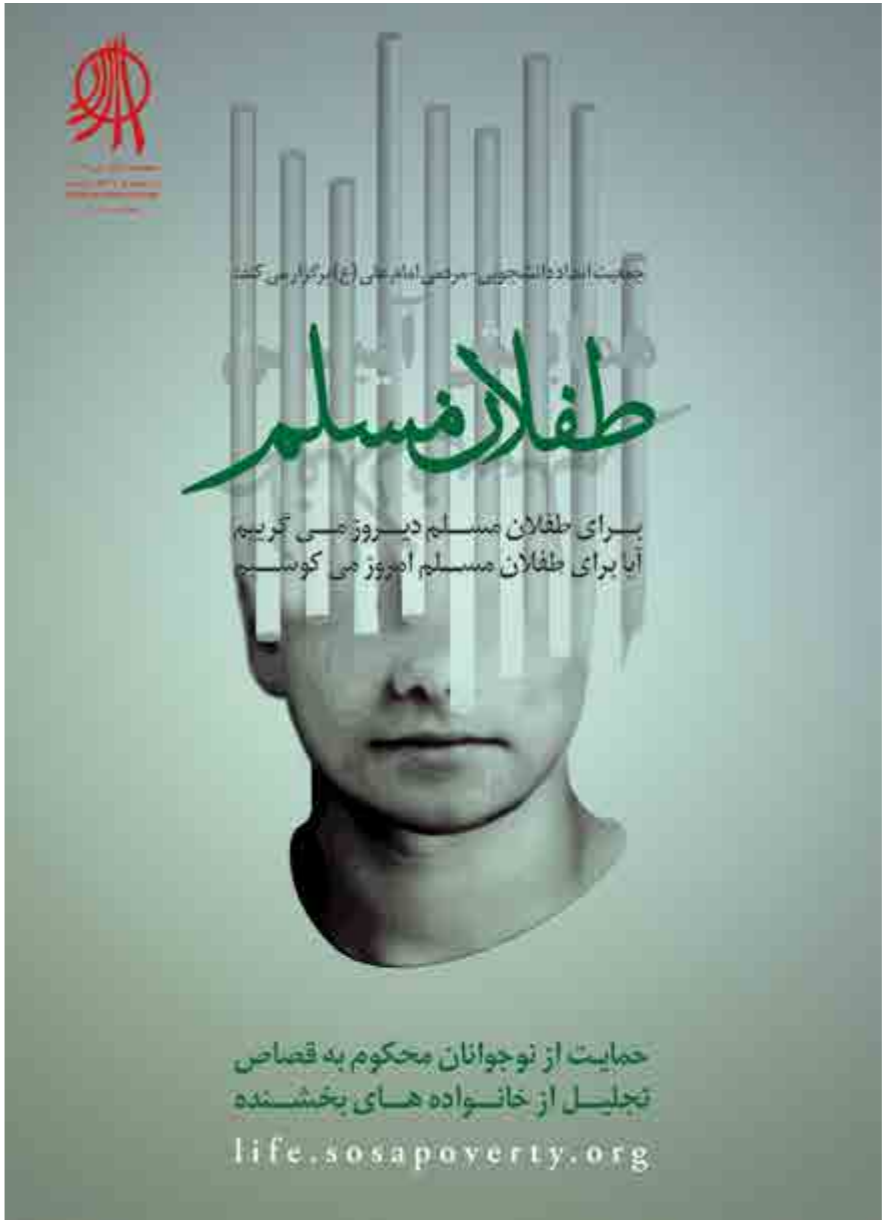
محمد منجم

طرح طفلان مسلم؛

تجربه ای از

هستی بخشیدن

به کالبد جامعه



و سال کودکی که فاصله می‌گیرند آن معصومیت بی‌انتهای کمرنگ می‌شود، گاه رنگ می‌بازد و در مواردی اعمالی چون سرقت و ضرب و شتم‌های شدید (که گاه خواسته یا ناخواسته منجر به کشته شدن یک انسان می‌شود.) در سنین نه چندان بالا از آن‌ها سر می‌زند؟ اعمالی که تناسبی با آن تجسم زیبا ندارد. به نظر می‌رسد ریشه را باید در برخی نامناسبات اجتماعی و فرهنگی جست و البته در بسیاری از کم‌کاری‌های در این دو حوزه که هنوز چاره‌اندیشی مناسبی برای آن نشده است. در این وادی اگر چه به علت‌های مختلف، فعالیت کمی صورت می‌گیرد اما نهادهای مردمی، بیکار هم ننشسته‌اند. یکی از این فعالیت‌ها طرح «طفالن مسلم» است که از سال ۱۳۸۵ از سوی جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی(ع) پیش گرفته شده است.

طرح طفلان مسلم از سال ۱۳۸۵ از سوی جمعیت امام علی (ع) آغاز شد. ظاهر طرح این‌گونه است که در فاصله‌ی بین روز تاسوعا و اربعین تلاش می‌شود تا برای افرادی که در سنین نوجوانانی مرتکب قتل شده‌اند رضایت اولیای دم جلب شود و فردی که از پس شرایط نامناسب خانوادگی (هم‌چون اعتیاد پدر و مادر یا فقر اقتصادی)، وضعیت بد فرهنگی در محلات حاشیه، کم‌کاری نهادهای دولتی و مردمی و نظام معیوب آموزش و پرورش مرتکب اشتباهی برگشت‌ناپذیر شده است به زندگی بازگردد. این اشتباه چون در سنین بلوغ که اوج غلیان هیجانات روحی است، رخ داده و عوامل بیرونی آن‌چنان که ذکر شد، در بروز آن نقش داشته، منطقی‌تر و انسانی‌تر آن است که به چشم یک اشتباه در آن نگریسته شود و از این رو برای کسب رضایت اولیای دم تلاش گردد. با تکیه بر این نگاه، مردم نیز به این حرکت اجتماعی اعتماد کرده و کمک‌های خود را برای تأمین هزینه‌های پرداخت دیه به سوی این طرح روان می‌کنند. اما به واقع چرا مردم به چنین طرحی اعتماد کرده‌اند؟ یا در این طرح به دنبال کدام گمشده‌ی خود می‌گردند؟

در مورد ظاهر طرح صحبت شد. اما آن‌چه در باطن به چشم می‌خورد چیزی به مراتب فراتر است که اینگونه پای اقشار مختلف را به این وادی کشانده است. اول آن‌که به عنوان یکی از دلایل وقوع چنین اشتباهاتی در سنین کم‌بی‌شک بی‌توجهی بخش‌های دولتی، نهادهای مسئول و اقشار جامعه یکی از علل است؛ چه آنکه اگر در سنین کمتر برای مسایل مربوط به اقشار آسیب‌پذیر چاره‌اندیشی مناسبی شود کار به آن‌جا نمی‌رسد که قتلی توسط یک نوجوان صورت گیرد. این حضور گسترده در این راه شاید یکی از عللش جبران کم‌کاری‌های خودمان باشد.

از دیگر اهداف طرح طفلان مسلم باید به گسترش فرهنگ بخشش و کاهش خشونت در جامعه نیز اشاره کرد. هم‌زمان که عده‌ی کثیری برای کسب رضایت از اولیای دم تلاش می‌کنند و آرزو می‌کنند که فردی با کمک‌های آن‌ها از مرگ نجات یابد مطمئناً با خود خواهند اندیشید که وقتی آن‌ها از خانواده‌ای انتظار دارند که در چنین مسأله‌ی بزرگی از خود بخشش

در حالیکه گاه اولیای دم به واسطه آشنایی با خانواده و خود فرد ضارب قصد بخشش دارند اما تحریکات همسایه ها و اهالی محل نور روحیه انتقام را گرمتر می کند؛ تا آنجا که می گویند اگر شما ببخشید ما خود او را خواهیم کشت! چنین مسایلی باعث سلب آرامش از هر دو خانواده می شود.

نشان دهد بخشش در مسائل روزمره‌تر و کوچک‌تر که دامنه‌ی وسیع‌تری در جامعه دارد و طیف بیشتری از افراد و مسائل را در برمی‌گیرد امری ساده‌تر و شدنی‌تر به نظر خواهد آمد. مسائلی کوچک که گاه عدم مدیریت صحیح رفتار در مواجهه با آن‌ها منجر به بروز اشتباهاتی مهلک می‌شود. هم‌زمان که بخشش بیشتر می‌شود، خشونت‌ها کاهش می‌یابد و ارزش‌های اخلاقی در جامعه نهادینه می‌گردد. با گسترش اخلاق در جامعه همگان از زندگی بستری از آرامش، لذت بیشتری خواهند برد.

پای صحبت فعالان اجتماعی

«صبحگاه یک روز زمستانی بود. همه مقابل زندان رجایی‌شهر جمع شده بودیم تا مگر در آخرین لحظات بتوانیم رضایت اولیای دم را جلب کنیم. آن‌ها از دری دیگر وارد زندان شدند تا فردی را که در سنین نوجوانی بر اثر یک اشتباه بچگانه دستش به خون آلوده شده بود قصاص کنند. هنگام ورود آن‌ها مادرش ضجه می‌زد، خود را به در و دیوار می‌کوبید و از همه‌ی عالم مدد می‌جست اما فایده‌ای نداشت. صحنه‌هایی که یک مادر فریاد برمی‌آورد که جان مرا بگیرید ولی جان فرزندم را نه و با همه‌ی عشقش به فرزندش همه‌ی عالم را به یاری می‌طلبید اما ...»

این‌ها بخشی از صحبت‌های کتابون افزاره از اعضای جمعیت امام علی (ع) در باب یکی از تجربیاتش در این طرح است. با او تلفنی صحبت می‌کنم اما حسش به آن لحظه چنان سرشار از درد است که مرا نیز با خود به لحظه‌ی تجمع در مقابل زندان و صحنه‌های یاری خواستن آن مادر می‌برد. این فعال اجتماعی این روزها بر روی پرونده‌ی پیچیده‌ی دیگری کار می‌کند. نوجوانی در سن پانزده سالگی توسط دوست هم سن و سالش با ضربه‌ی چاقو کشته می‌شود. اتفاق در یکی از محلات حاشیه‌نشین رشت رخ می‌دهد. محله‌ای که همراه داشتن چاقو امری عادی است، مواد مخدر در آن به راحتی در دسترس است و همه‌ی المان‌های محیط، یک نوجوان را به سمت کار خلاف سوق می‌دهد.

بخشش گرفتن از خانواده‌ی داغ‌دیده در چنین مواردی گاه با مسایل دیگر نیز گره می‌خورد. برای مثال در حالی که گاه اولیای دم به واسطه‌ی آشنایی با خانواده و خود فرد ضارب قصد بخشش دارند اما تحریکات همسایه‌ها و اهالی محل تنور روحیه انتقام را گرم‌تر می‌کند؛ تا آن‌جا که می‌گویند اگر شما ببخشید ما خود او را خواهیم کشت! چیزی که در این پرونده اتفاق افتاده است. چنین مسایلی باعث سلب آرامش از هر دو خانواده می‌شود؛ خانواده‌ی ضارب که فرزندش قرار است به خاطر یک اشتباه ناخواسته در سن نوجوانی و بیشتر نامالیمات فرهنگی و اجتماعی قصاص شود و خانواده‌ی صدمه‌دیده که قلبش به گرفتن جان یک انسان رضا نمی‌دهد اما اطرافیان بر آتش انتقام می‌دمند و آرامش را (که لازمه‌ی تصمیم‌گیری با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب امر است) از آن‌ها می‌گیرند. به گفته‌ی کتابون افزاره تلاش‌ها برای جلب رضایت این خانواده هم‌چنان ادامه دارد.

فرزاد حسینی از دیگر اعضای فعال جمعیت امام علی در طرح طفلان مسلم است. به گفته‌ی او در طرح امسال تا کنون رضایت برای شش پرونده به طور کامل گرفته شده است و بر روی پرونده‌های دیگری نیز کار می‌شود. او می‌گوید: «از ابتدای طرح طفلان مسلم تا کنون رضایت برای بیست و پنج نفر گرفته شده است و به غیر از مورد‌های امسال حدود سی پرونده‌ی دیگر هم در حال کار شدن هستند.» این فعال اجتماعی ادامه می‌دهد: «برنامه‌ی طفلان مسلم در طول سال پیگیری می‌شود اما در ایام محرم کمک‌های مردمی به طور متمرکزتر برای تأمین دیه صورت می‌پذیرد.» به گفته‌ی او اولین پرونده‌ای که امسال موفق به کسب رضایت شده‌اند مربوط به مرحوم «ارستو ترووه» بوده است. در این پرونده که از نظر رضایت در نوع خود بی‌نظیر بوده است خانواده‌ی مرحوم که هشت نفر می‌باشند با بزرگواری تمام همگی به بخشش رضایت دادند. امضای رضایت‌نامه توسط این تعداد نفر در نوع خود کم‌نظیر بوده است؛ در حالی‌که تنها عدم رضایت یک نفر از آن‌ها منجر به باطل شدن رضایت سایرین برای بخشش می‌شده است.

در پرونده‌ای دیگر و پس از هشت سال، فردی که در سن شانزده سالگی با چاقوی میوه خوری به پای دوست خود زده و این ضربه منجر به مرگ وی شده بود بخشیده شد. بخشی از هزینه‌ی دیه توسط خانواده و بخشی دیگر در طرح طفلان مسلم تأمین شد. اما در پرونده‌ی سوم (که در بخش بعد بیشتر در مورد آن صحبت می‌شود) باز هم رضایت برای نوجوانی گرفته شد که قربانی رفتارهای اشتباه بزرگترهای خود شد. او نیز در یک نزاع و به ضرب چاقو باعث مرگ پسرعمه خود شده بود. مرگی که به شدت باعث سلب آرامش از هر دو خانواده شد و سرانجام با تصمیم به بخشش، هر دو خانواده طعم آرامش را چشیدند.

به گفته فرزند حسینی امسال سه پرونده‌ی دیگر نیز با کسب رضایت اولیای دم همراه بود. در یکی از آن‌ها نوجوانی هفده ساله به نام محسن در یک درگیری در مینی‌بوس پدرش، ناخواسته مرتکب قتل می‌شود. این اتفاق در شهرستان ایذه در استان خوزستان رخ می‌دهد. خانواده‌ی اولیای دم از همان آغاز رفتاری توأم با احترام را پیش می‌گیرند که نشان از بزرگ‌منشی آن‌ها دارد. آن‌ها پیش از بخشش به دیدار محسن در زندان می‌روند و او را می‌بوسند. پدر مقتول می‌گوید که ما نمی‌توانیم جان یک انسان را بگیریم. فرزند حسینی ادامه می‌دهد: امسال بالغ بر یک میلیارد برای بخشش جمع‌آوری شده است و پرونده‌هایی از سراسر کشور به جمعیت امام علی (ع) از سوی خانواده‌ها ارجاع داده می‌شود تا برای کسب رضایت بر روی آن‌ها کار کنیم. این فعال اجتماعی می‌گوید: تصویب ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ در کسب رضایت برای نوجوانانی که پیش از رسیدن به سن ۱۸ سالگی مرتکب قتل شده‌اند کمک شایانی کرد. طبق این قانون بنا به صلاح‌دید قاضی برای چنین فردی می‌توان مجازات اعدام در نظر نگرفت چون در زمان وقوع جرم، فرد ممکن است شرایط رشد و کمال عقل را نداشته باشد. حسینی می‌افزاید: البته این قانون نیز ضمانت کاملی برای جلوگیری از صدور حکم قصاص برای افراد زیر هجده سال نیست زیرا آن را منوط به تشخیص قاضی کرده‌اند و در صورتی که قید تشخیص قاضی و تشخیص

رشد و کمال عقل توسط پزشکی قانونی حذف شود می‌توان صدور حکم قصاص برای این نوجوانان را به طور کامل متوقف کرد که امیدواریم در آینده‌ی نزدیک این اتفاق بیفتد؛ چه آنکه به واقع چنین فردی در سن فوق هم‌چنان تحت تأثیر هیجانات روحی که مختص این سن است قرار دارد و چه بسا دست به عملی بزند که نسبت به عواقبش به هیچ وجه آگاه نیست.

به گفته‌ی او جمعیت امام علی (ع) در سی و یکمین کنفرانس حقوق بشر سازمان ملل، که ۱۰ اسفند تا ۵ فروردین در شهر ژنو برگزار شد، نیز مواضع خود را در این زمینه به صورت کاملاً شفاف بیان نمود. در بیانیه‌ی جمعیت که در این

کنفرانس قرائت گردید گفته شد که این سازمان مردم‌نهاد با صدور حکم قصاص برای افراد زیر هجده سال مخالف است و ماده ۹۱ را ضمانتی برای جلوگیری از صدور این حکم نمی‌داند. در بخش دیگری از این بیانیه آمده است: «یکی از راهکارهای موفق این سازمان مردم‌نهاد، با توجه به قوانین موجود، به تعویق انداختن اجرای احکام قصاص با کمک مراجع قضایی است تا زمان بیشتری برای گرفتن بخشش از خانواده قربانیان وجود داشته باشد. در این فرآیند همراهی و حمایت هزاران نفر از مردم بسیار راهگشا بوده است. هم‌چنین هم‌زمان تلاش می‌شود تا قوانین به سمتی بروند تا در حکم این افراد تخفیف داده شود؛ با تأکید بر این مسئله که سن قانونی در همه جای دنیا ۱۸ سال است و برای آن‌ها که پیش از این سن مرتکب اشتباهی می‌شوند باید قوانین ملایم‌تری وضع شود.»

پای صحبت بخشندگان و بخشیده‌شدگان

با شماره‌ای که از او به دست آورده‌ام تماس می‌گیرم. مادرش گوشی را برمی‌دارد و می‌گوید همراه پدرش است. از من می‌خواهد که نیم ساعت دیگر تماس بگیرم. در زمان آن اتفاق شوم تنها ۱۶ سال داشته و کلاس اول دبیرستان بوده. بعداً به من گفّت که آن موقع معدلش بالای هفده بوده است. وانضباطش بیست.

بعد از نیم ساعت تماس می‌گیرم. گوشی را برمی‌دارد و بعد از سلام و احوال‌پرسی شروع می‌کنم: «همیشه از اتفاقی که افتاد برام بگی؟» جواب می‌دهد: «الان باید بگم؟» می‌گویم: «آره، اگه میشه الان بگو.» مادرش را صدا می‌کند. مادرش گوشی را می‌گیرد و می‌گوید: سعید وقتی می‌خواد از اون اتفاق حرف بزنه بغض می‌کنه و نمی‌تونه صحبت کنه.» مادرش کمی از چند و چون ماجرا می‌گوید و ادامه می‌دهد: «سعید انگار وارد دنیای جدیدی شده. بعضی وقتا از خواب بیدار میشه و میگه «لومدن آمار بگیرن» یا «می‌خوان بندها رو جدا کنن.» از او می‌خواهم که گوشی را به خود سعید بدهد. حالا سعید کمی آرام‌تر است. صدایش و نوع صحبت کردنش سادگی خاص خودش را دارد. می‌گوید: «تازه پنج روز است که به خانه آمده‌ام و هنوز خودم

را پیدا نکردام.» امید در صدایش موج می‌زند. می‌گوید: می‌خواهم درسم را ادامه دهم و به دانشگاه بروم. خدمت هم معاف هستم. با او شوخی می‌کنم که از خدمت خوب شانس آوردی و می‌خندد. در هنرستان فنی و حرفه‌ای بوده. در زندان درسش را ادامه داده و دیپلم گرفته. از شنیدن این حرف واقعا خوشحال می‌شوم. اینکه یک نوجوان ۱۶ ساله چنین اتفاق ناگواری را ناخواسته تجربه کند، به قصاص محکوم شود و در دل این اتفاقات که به واقع تحملش در این سن و سال سخت است، امیدوارانه در زندان درسش را بخواند در نوع خودش بسیار جالب است. با سعید خداحافظی می‌کنم تا با مردی تماس بگیرم که بزرگ‌منشی را اتمام قدم معنا کرده است.

کنم تا مشغول به کار شود.

در رستوران کار می‌کند. نامش رستگار است و به زبان کردی او را رزگار می‌نامند. نامش چه زیبا معرف کردارش است! با او که تماس می‌گیرم قرارمان برای ساعت یک ربع به دوازده شب می‌شود که از کار آزاد شده است. شرح بردارش را بیشتر شنیده‌ام. برادری که فوق لیسانس علوم اجتماعی از دانشگاه علامه بوده است و در یک نزاع خانوادگی قربانی جهل بزرگان فامیل می‌شود. وسیله‌ی این جهل یک نوجوان هفده ساله است که از قضا پسردایی اوست. رزگار پیشینه‌ی ماجرا را تعریف می‌کند. از اینکه بعد از این اتفاق تلخ، پدرش و کل خانواده‌ی او کوچک‌ترین توهینی به خانواده‌ی ضارب نمی‌کنند تا اگر چه داغی بزرگ دیده‌اند اما قصد ندارند با از دست دادن پسرشان، آرامش‌شان را نیز برای همیشه از دست بدهند. تصمیمی که با سرزنش بعضی اهل فامیل هم مواجه می‌شود!

در ابتدا همه‌ی اعضای خانواده به رضایت فکر می‌کنند اما بعد از گذشت یک سال و نیم بی‌مبالاتی‌هایی از سوی مقابل صورت می‌گیرد که همگی (پدر، مادر، دو خواهر و یک برادر) به جز رزگار پی قصاص می‌گردند. رزگار می‌گوید: خیلی با پدرم و بقیه اعضای خانواده صحبت کردم. اما هیچ کدام راضی نمی‌شدند. بالأخره بعد از صحبت‌های زیاد و در ماه رمضان توانستم رضایت آن‌ها را جلب کنم. رزگار ادامه می‌دهد: «ما در این ماجرا هم از فامیل مادرم بدی دیدیم و هم فامیل پدر. فامیل مادر که با اشتباهات زیاد باعث شد تا برادرم را از دست بدهیم. فامیل پدری هم بعد از اینکه رضایت دادیم خیلی ما را اذیت کردند. مثلاً یک بار آمدند و همه‌ی شیشه‌های ما را شکستند که چرا رضایت داده‌اید؟». می‌گوید: «عده‌ای به ما می‌گویند که کار خوبی کردید و عده‌ای می‌گویند اشتباه کردید که بخشیدید. اما همین حالا حاضرم برای پسردایی‌ام که او را بخشیدیم در تهران کار پیدا کنم تا مشغول به کار شود.»

با او می‌گویم آیه‌ای در قرآن است که محتوایش این است که اگر کسی با عمل خود خشم شما را برانگیخت خشم خود را فرو برید، او را ببخشید و در حق او نیکی کنید (آل عمران – آیه‌ی ۱۳۴).

در جامعه‌ای که عده‌ای در همان مرحله‌ی اول که کنترل خشم است مانده‌اند، تو مصداق زنده‌ی این آیه‌ی قرآنی رزگار.

سخن آخر

آنچه مسلم است جامعه‌ی ما روز به روز در حال خشن‌تر شدن است. برخوردهای ساده منجر به درگیری‌های بزرگ می‌شود. نظام آموزشی و رسانه‌های ما در زمینه‌ی آموزش کنترل خشم و احساسات برنامه‌ی مشخصی ندارند و این مسئله در حال قربانی گرفتن در جامعه است. قربانیانی که اکثراً از محلات حاشیه سر برمی‌آورند و فقر فرهنگی و اقتصادی آن‌ها را به سوی بزه سوق می‌دهد. چه بسا اگر جامعه در سنین پایین‌تر، کودکان و نوجوانان این محلات را دریابد فردایی بهتر، هم برای آن‌ها رقم خورد و هم زیبایی اخلاق و آرامش بر محیط اجتماع سایه افکند. متأسفانه هنوز برنامه‌ی کلانی که به صورت فعال در این محلات معضل خیز ورود کند دیده نمی‌شود.

البته جمعیت امام علی (ع) با جلب مشارکت اجتماعی در میان اقشار مختلف، الگویی را ارائه داده است. تأسیس خانه‌های ایرانی در محلات معضل خیز و آموزش‌های رفتاری، درسی، هنری و ورزشی در این خانه‌ها در سنین پایین، مسیر مناسبی جهت رشد و بالندگی کودکان و نوجوانان این محلات فراهم کرده است و آن‌ها را از فردایی پرخطر دور و دورتر می‌کند. کلیدواژه‌ی این الگو «مشارکت اجتماعی و حضور اقشار جامعه در این محلات» است. مسئله‌ای که گاهی تصور می‌شود با تأمین مالی یا در نظر گرفتن برخی امکانات سخت‌افزاری مانند اختصاص فضای سبز و امثالهم می‌توان آن را حل کرد. این اقدامات اگرچه خالی از تأثیر نیست اما آن‌چه انسان را می‌سازد نه پول است و نه امکانات. انسان است که با حضورش انسان می‌سازد.





برگزیده نشست های باشگاه هواداران جمعیت

مریم افراز

باشگاه هواداران جمعیت امام علی(ع) مرکزی است برای توسعه فرآیندهای مددکاری جامعه‌ای و نشر اندیشه دگرخواهانه و در این مسیر، از پتانسیل های هنری، ادبی و علمی جامعه متخصص دانشگاهی و اقشار فرهیخته بهره می‌گیرد. در این مرکز که از تابستان ۹۴ آغاز به کار کرده است، نشست های هفتگی برای تحلیل و بررسی موضوعات روز جامعه برگزار می‌شود و محلی برای آمد و شد شهروندانی است که نگران مسائل جامعه امروز ایران هستند

آن چه در ادامه می‌آید، مروری است بر بخش هایی از صحبت های کارشناسانی که در این نشست ها حضور یافته اند:

نشست بررسی اعتیاد کودکان و رویکرد خدمات و درمان آن

. **دکتر علیرضا نوروزی** (رییس اداره پیشگیری، درمان و کاهش آسیب اعتیاد وزارت بهداشت)

. **دکتر محبوبه فیروز کوهی مقدم** (فوق تخصص روانشناسی کودک و نوجوان و عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان)

. **مریم کیانی** (فعال اجتماعی مدیر خانه ایرانی فرحزاد جمعیت امام علی (ع))

دکتر علیرضا نوروزی: رویکرد صحیح برای تاثیر گذاری در این جامعه هدف باید به صورت «جامعه محور» باشد، یعنی از خود کودک یا نوجوان مصرف کننده پیرسیم که دوست داری چه اقداماتی برایت انجام شود و یا چه خدماتی را دریافت کنی؟

سم زدایی تا ۴۰ برابر خطر مرگ را افزایش می‌دهد پس مهم آن است که در ابتدا شرایط زندگی فرد ایمن باشد. نمی‌توان انتظار داشت که فرد معتاد تنها با سم زدایی بهبود یابد بلکه اعتیاد یک یادگیری غلط است.

دکتر محبوبه فیروز کوهی مقدم:

درصد کمی از این کودکان به طور اختیاری توسط والدین به مرکز آورده می‌شوند. این در حالیست که اکثریت آنها به طور اجباری توسط نیروی انتظامی دستگیر شده و با حکم قاضی به بهزیستی ارجاع و سپس به بیمارستان فرستاده شده و مراحل ترک را طی می‌کنند. وظیفه ما کمک به تامین نیازهای حیاتی است و مهم این است که ما خسته نشویم و مسیر درست را ادامه دهیم.

مریم کیانی: میانگین سن اعتیاد این کودکان هفت سال و از بارزترین علل اعتیاد آنها معتاد بودن پدر و مادر و یا تولد با اعتیاد بوده است. همچنین با وجود موفقیت در درمان، در حال حاضر محدودیت ها و عدم همکاری مسئولین در بخش مددکاری، موجب بازگشت مجدد برخی از این کودکان به اعتیاد شده است.

نشست حقوق مهاجرین (بررسی وضعیت مهاجران به لحاظ اجتماعی و حقوقی)

. **دکتر علی کاظمی** (مدیر کل فنی قوه قضاییه)

. **ایلیار رابط** (فعال اجتماعی – عضو جمعیت امام علی(ع))

. **مصطفی رضایی** (از دانشجویان مهاجر در ایران)

دکتر علی کاظمی:

در قوانین جهانی آمده است که آموزش برای همگان رایگان است، آموزش ابتدایی اجباری است و آموزش حرفه ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط تساوی کامل به روی همه باز باشد تا همگان فرا گیرند. در قانون اساسی و در اصل ۳ بند ۳ و اصل ۳۰ این قانون، آموزش را حق تمام افراد می‌داند و بر آموزش ابتدایی و رایگان بودن آن برای همه اشاره می‌کند.

مصطفی رضایی: از سال ۱۳۵۵ افغان ها به دلیل مشکلات دینی به کشورهای مجاور مهاجرت کردند واز سال ۱۳۷۵ بدلیل جنگ و از ۱۳۸۵ بدلیل مشکلات اقتصادی مقیم کشورهای مجاور شدند. با توجه به حضور پررنگ افغان ها در اقتصاد و تولید، حقوق افغان ها رعایت نمی‌شود.

ایلیار رابط: آنچه که در آسیب های اجتماعی بروز و ظهور دارد و از همه مهتر است فقر نیست بلکه بی عدالتی است.. کشور ما از نظر حق آموزش شهروندی پایین ترین سطح در جهان را دارد. در ضریب جینی هر چقدر آمار نزدیک به ۱ باشد فقر و بی عدالتی زیاد تر است.



نشست نقش ورزش در کاهش خشونت و بررسی مسئولیت اجتماعی

. **دکتر محمد هادی هادی زاده** (روان شناس و دکتری مشاوره – دبیر کمیته ی روان شناسی ورزشی کمیته ی ملی المپیک)

. **دکتر محمد خبیری** (عضو هیات علمی دانشگاه تهران، مدیرت و روان شناسی ورزش)

. **میثم واحدی کمال** (فعال اجتماعی – عضو جمعیت امام علی (ع))

دکتر محمد هادی هادی زاده: پرخاشگری ممکن است فیزیکی یا روانی باشد. حال تصور کنید یک کودک کار در طول روز چندین بار نادیده گرفته می‌شود و این یعنی خشونت. دو دیدگاه در مورد پرخاشگری وجود دارد: اول پرخاشگری ذاتی که فروید می‌گوید پرخاشگری ذاتی ولی مخرب است. نظریه دیگر نظریه ی لورنز است که می‌گوید: خشم ذاتی ولی خوب است و ارزش بقا دارد.

دکتر محمد خبیری: ورزش می‌تواند کارکردهای اجتماعی و پیشگیرانه در تقلیل خشونت داشته باشد. در کشورهای پیشرفته هدف صرفا پرورش قهرمان نیست بلکه از دروازه ی ورزش به تربیت افراد می‌پردازند.

میثم واحدی: زمانی که فضای محله ای، نیازهای ابتدایی را برای کودکان فراهم نکند و فضای معضلات بیشتر باشد متاسفانه راه های هنجار هم برای تخلیه ی انرژی کودکان ایجاد نخواهد شد و در نتیجه انتخابی جز بزه و آسیب وجود ندارد. این کودکان هنگامی که در فضای رقابتی مناسبی قرار می‌گیرند، می‌خواهند تمامی احساسات نهفته در درونشان را بیرون بریزند.

کارگاه کارآفرینی (به مناسبت روز جهانی زن)

. **فیروزه صابر** (مدیر عامل بنیاد توسعه ی کارآفرینی زنان و جوانان مدیر عامل شبکه ملی موسسات نیکوکاری و خیریه)

فیروزه صابر: ویژگی های کارآفرینان موفق، صفاتی همچون خودباوری، ریسک پذیری(خطر کردن)، میل به حصول نتیجه، خلاقیت، هدایت و رهبری و نیز آینده نگری می‌باشد که از ملزومات جداناپذیر کارآفرینی است. شاخه ای از کارآفرینی که دربرگیرنده ی کسب و کارهای عام المنفعه و دارای عوایدی اجتماعی ست را کارآفرینی اجتماعی می‌گویند. عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از مهمترین المان های تأثیر گذار در ایجاد فرصت های شغلی است و شناخت توانایی ها و فرصت ها در منطقه ی جغرافیایی و فرهنگی خاص، به منظور انتخاب حوزه ی کارآفرینی بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

نشست صلح سخن مشترک ادیان

. **دکتر فریدون جنیدی** (ایران شناس، اسطوره شناس، شاهنامه پژوه، نویسنده و مدرس دانشگاه)

. **وارطان داوودیان** (نویسنده و رزنامه نگار ارمنی)

. **شارمین میمندی نژاد** (موسس جمعیت امام علی (ع))

دکتر فریدون جنیدی: اگر در جهان نیاز ها برآورده نشود، انسان آژمند می‌شود و در نتیجه آژ به رشک، کین، و خشم فراوان می‌رسد و در نهایت خشم به جنگ می‌پردازد و برای برگشت به مهر و صلح و آرامش جهان باید به دوران مادرسالاری برگشت و گمان نمی‌کنم این اتفاق در جامعه بشری دوباره تکرار شود.

وارطان داوودیان: کسانی می‌توانند در مورد ادیان دیگر نظر بدهند که با

آنان زندگی کرده باشند و از نزدیک آن ها را حس کرده اند؛ عدالت، امنیت و صلح به عنوان پایه های اساسی دین مسیحیت می‌باشد.

شارمین میمندی نژاد: تمامی ادیان از جمله اسلام، مسیحیت، یهود و زرتشت یکی هستند و دلیل آمدن پیامبران بخشیدن آرامش به جهان در شرایط متفاوت آن جامعه می‌باشد. تنها راه رسیدن به صلح در جهان به جای مرد سالاری و زن سالاری، کودک سالاری است. همانگونه که در قرآن می‌فرماید به کدامین گناه کشته شدید؟ کودکان ما را به زودی قضاوت خواهند کرد و از ما خواهند پرسید به کدامین گناه کشته شدیم؟ همانگونه که مسیح کودکان را ملکوت آسمان و زمین می‌دانست، علی (ع) عاشق و محکوم خواسته های کودکان جهان بود.

نشست روز جهانی پیشگیری از سرطان

. **ندا یارایی** (روانشناس و فعال اجتماعی)

. **امیرمازیار نیایی** (روانشناس سلامت)

. **مریم حاجی زاده** (فعال اجتماعی – عضو جمعیت امام علی(ع))

ندا یارایی: شاید باورها غلط باشند؛ ولی باید بدانیم که ۴۰ درصد از سرطانها قابل پیشگیری هستند. رفتارهای سالم باید ایجاد شود که به عنوان نمونه می‌توان به عدم استفاده از دخانیات و داشتن فعالیت فیزیکی و رژیم غذایی سالم و پرهیز از الکل، اشاره کرد. درباره ی مسایل روان شناختی در پیشگیری از سرطان نیز باید سبک زندگی را خودمان تغییر دهیم! امیدواری و شاد بودن سیستم ایمنی بدن را تقویت می‌کند.

امیرمازیار نیایی: در حال حاضر نقش عوامل روانی در ایجاد بیماری ها یک عامل تثبیت شده است. عوامل محیطی و رفتاری موثر بر شیوع سرطان، مانند استرس، سرسختی و اضطراب شدید می‌باشد. خلق پایین و افسردگی و اضطراب شدید از اثرات سرطان است که باید حتما حمایت اجتماعی شامل آن ها شود.

مریم حاجی زاده: از جمله پیامدهای ابتلا به سرطان می‌توان به پیامدهای اجتماعی و مالی اشاره کرد که بخش حمایت مادی از این بیماری بسیار سنگین می‌باشد. متاسفانه نقش مددکاری بیمارستان ها از ماهیت مددکاری تبدیل به ماهیت ترخیص شده است که این فرآیند از نقطه ضعف های بیمارستان می‌باشد



نشست نظریه های توانمند سازی و تجربه های عملی در مناطق حاشیه

سمیه فریدونی (عضو هیات علمی موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی)

طراوت مظفریان (فعال اجتماعی عضو جمعیت امام علی (ع))
سمیه فریدونی: در فرایند توانمند سازی زنان، فرهنگ و هنجارهای آنان نیز باید بررسی شود و ما نباید برخلاف هنجارهای آنها پیش برویم، و اگر این اتفاق بیفتد نتیجه عکس می شود. توانا شدن، مثل مفاهیم دیگر، ریشه در بافت دارد نقش زن، در توانا شدن بسیار مهم است و سازمان ها فقط نقش فرایند سازی دارند و تا خود فرد نخواهد سازمان ها برای آنها نمی تواند کاری انجام دهد. برای تقویت اعتماد به نفس زنان، باید روحیه خواستن را در آنها تقویت کرد. توانمند شدن فرایندی است که نقطه ی پایانی ندارد و خروجی آن، آغازی دیگر است برای توانمند شدن دیگری
طراوت مظفریان: با شروع طرح مادرانه در محله لب خط بسیاری از مادران، با بافتن لباس، دیگر دستفروشی نمی کنند و مادرانی که به خاطر مشکلات زندگی به دارو های آرام بخش روی آورده بودند، اکنون از نظر روحی شرایط بسیار بهتری دارند.

نشست تخصصی کودک

سیدحسین موسوی چلک (رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران)
محیا واحدی کمال (مدیر خانه ایرانی دروازه غار جمعیت امام علی (ع))
سید حسن موسوی چلک: متأسفانه نگاه امنیتی نسبت به معضلات اجتماعی، خصوصا در حوزه کودکان و زنان، وجود دارد اما با این حال بستر فعالیت اجتماعی وجود دارد. با توجه به قوانین موجود در رابطه با حمایت از کودکان آسیب دیده، خوشبختانه امروز رسیدگی به هرگونه کودک ازاری محدود به نظر دادستانی و شکایت مدعی العموم نیست، بلکه سازمان های

مردم نهاد که در اساسنامه ی خود فعالیت برای کودکان را ذکر کرده باشند، امکان طرح دعوی نیست به کودک آزاری هستند.

محیا واحدی کمال: از جمله فعالیت های اولیه جمعیت دانشجویی امام علی، حضور در کانون اصلاح و تربیت بود، در آن فضا اعضای داوطلب جمعیت مشاهده کردند که بسیاری از این کودکان بزرگ شده ی محلات محروم و حاشیه هستند این سازمان مردم نهاد در کنار فعالیت در کانون اصلاح و تربیت، اقدام به انجام فعالیت هایی به منظور پیگیری از ورود کودکان به فضاهای خشونت و بزه کرد که با حضور در محلات حاشیه و تاسیس مراکزی در دل این محله ها، با نام خانه های ایرانی و تیم های ورزشی که با فعالیت مستمر و کادر آکادمیک برای کودکان شکل گرفت. در این فضاهای ورزشی کودکان دیگر از فضاهای خشونت به اختیار خودشان فاصله گرفته اند.

به گزارش جدید وزرات راه، محل سکونت ۱۸ میلیون نفر در ایران به گونه ای است که حداقل ها را ندارد. خانواده و خود فرد هم بی تاثیر نیست، حدود ۹۰٪ از کودکان کانون اصلاح و تربیت از بچه های طلاق هستند. کودک معارض با قانون خودش هم قربانی است.

نشست آسیب شناسی مددکاری اجتماعی اعتیاد

لیلا ارشد (مددکار و موسس خانه خورشید)
مریم کیانی (مدیر خانه ایرانی فرحزاد جمعیت امام علی (ع))

لیلا ارشد: برخی شیوه های فعلی مددکاری در حوزه اعتیاد، باعث شده متأسفانه کارتن خوابها حس کنند در حال دریافت پاداش هستند و در نتیجه دیگر به انگیزه بخشی های مددکارانه برای قدم گذاشتن در پروسه بهبود، پاسخ نمی دهند و توقعی بی جا برای دریافت خدمات رفاهی، با حفظ وضعیت اعتیاد و بزه خود پیدا کرده اند. تشویق ها و تنبیه های بی دریغی که

به طور ضربتی در دوره های مختلف برای این افراد در نظر گرفته می شود، از منظر جامعه شناسان، روانشناسان و مددکاران قابل نقد است و باید این نقدها بیان شود.

مریم کیانی: برنامه های سازمانهایی مثل شهرداری، ستاد مبارزه با مواد مخدر، بهزیستی، وزارت بهداشت، آموزش و پرورش که در رسانه ها اعلام می شود، در اجرا با چالش های جدی رو به رو است. اقداماتی همچون راه اندازی گرمخانه ها که افراد بی خانمان (معتاد و غیرمعتاد) پذیرش می شوند، گرچه اقدامی مثبت است اما فاقد اقدامات مددکاری بوده و به عنوان جای خواب، به محل دورهمی معتادان تبدیل شده است.

نشست راهکار سوم

دکتر حسین راغفر (اقتصاددان – عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا)

حسین راغفر: مادامی که نتولیرالیسم به عنوان پروژه ی اقتصادی بر جهان امروز حاکم است، امیدی به توسعه نیست و این سلطه ی مالی، جامعه را به سوی تباهی، نا امنی و فقر بیشتر هدایت می کند.

راهکار سوم حذف سلطه مالی از کشور و احترام به کار است و کار به عنوان سرمایه ای که تمام انسان ها از آن بهره مند هستند، اصلی ترین شکل کرامت انسانی خوانده می شود. اقتصاد ایران از سه مشکل، سلطه ی سرمایه ی مالی، فقدان انباشت سرمایه در ایران و مصرف گرایی رنج می برد و راه رهایی از آن مشکل، رفتن به سمت سرمایه و اقتصاد صنعتی است.

(اقتصاد ایران با توجه به دارا بودن منابع و نهاد های لازم، ظرفیت های لازم برای تبدیل شدن به اقتصاد صنعتی را دارد اما دلیل آنکه هنوز نتوانسته به کشوری صنعتی تبدیل شود، این است که یک فلسفه ی منسجم سیاسی اجتماعی را ندارد)

نشست ازدواج در سنین پایین

دکتر شیرین احمدنیا (جامعه شناس)

طراوت مظفریان (فعال اجتماعی عضو جمعیت امام علی (ع))

دکتر شیرین احمدنیا: موضوع مقابله با ازدواج کودکان باید به فراتر از خانواده ها منتقل شود زیرا این یک مسأله اجتماعی مانند خشونت خانگی است و یک مسئله خصوصی نیست. در ایران تقریباً حدود ۱۷ درصد دختران پیش از رسیدن به سن ۱۸ سالگی ازدواج کرده اند. طبق آمار یونیسف سه درصد از دختران هم پیش از رسیدن به سن ۱۵ سالگی ازدواج می کنند. گروهی از پدر و مادرها نیز با عنوان حفاظت از دخترانشان و جلوگیری از درگیری آنها با موضوعات جنسی، دختران خود را در سنین پایین شوهر می دهند. وقتی ازدواج در سن پایین صورت می گیرد به تبع آن و با توجه به فشارهای فرهنگی بر این کودکان، بارداری زودرس نیز اتفاق می افتد؛ در حالی که بدن مادر نوجوان هنوز کاملاً رشد نکرده، به بلوغ نرسیده است و در شرایط بارداری، زایمان و شیردهی، بقاء و سلامت مادر و کودک هر دو به خطر می افتد.

طراوت مظفریان: ما در میان افراد تحت پوشش جمعیت امام علی(ع)، با دخترانی روبرو هستیم که بعضاً در سن ۱۲ سالگی ازدواج کردند و در سن ۱۳ یا ۱۴ سالگی نیز طلاق گرفته اند و اکنون با انواع مشکلات روحی روبرو هستند. ما با کودکانی روبرو هستیم که بر اثر فشار خانواده هایشان و بر اساس اجبار مجبور به کار در خیابانها هستند؛ مادران آن ها کسانی هستند که در سن پایین ازدواج کرده اند، کودک کار بوده اند در سن کم مادر شده اند و کودک آن ها برای فرار از خشونت خانه و قرار نگرفتن در چرخه تکراری مورد اشاره بعضاً به همراه پسری فرار می کنند، در حالیکه نسبت به انواع خشونت های دیگری که با آن روبرو خواهند بود، اطلاعی ندارند.



نشست کودک آزاری در مناطق حاشیه (به بهانه قتل ستایش قریشی و آزار اعظم و دخترانش)

دکتر امیر محمود حریرچی (جامعه‌شناس)

لیلا ارشد (مددکار و موسس خانه خورشید)

مسعود بابایی (فعال اجتماعی عضو جمعیت امام علی (ع))

دکتر امیر محمود حریرچی: قانون جامع حمایت از حقوق کودکان سال‌هاست که در مجلس در حال خاک خوردن است؛ زیرا در آن کودک آزاری جرم تلقی شده و این در حالی است که برخی از نمایندگان معتقدند این مساله مغایر حقوق پدری است! عامل قتل ستایش کودکی ۱۷ ساله است که خود نیز قربانی است، زیرا افراد زیر ۱۸ سال حتی اگر به لحاظ جسمی به بلوغ رسیده باشند، به لحاظ عقلانی کودک بوده و نیازمند قوانین و توجهات خاص هستند.

لیلا ارشد: در حال حاضر هیچ بانک اطلاعاتی در خصوص کودک آزاری در کشور وجود ندارد این در حالیست که مسئولان معتقدند این بانک اطلاعاتی در کشور وجود دارد اما امکان ندارد چنین مرکز و نهادی در کشور باشد و فعالان حوزه اجتماعی از آن بی‌اطلاع باشند.

مسعود بابایی: در حال حاضر در پاکدشت دو خانواده قربانی جنایتهای بیجه را تحت حمایت داریم که بعد از گذشت بیش از یک دهه همچنان آسیب در میان آنها غوغا می‌کند. یکی از این خانواده‌ها دارای سه کودک بودند که یکی از فرزندان آنها قربانی بیجه شد و هنوز هم با گذشت بیش از یک دهه دو فرزند دیگر این خانواده که در حال حاضر ۱۹ ساله و ۱۵ ساله هستند به خاطر ترس از آن جنایت جرأت بیرون آمدن از خانه را ندارند و زمانی که با تلاش بسیار زیاد وارد خانه آنها شدیم با حجم زیادی از زباله‌ها رو به رو شدیم که در تمام این سال‌ها از خانه خارج نشده بود.

نقش استعمار و سرمایه‌داری در پدیده اعتیاد

دکتر حسین راغفر (اقتصاددان)

شارمین میمندی نژاد (موسس جمعیت امام علی (ع))

دکتر حسین راغفر: قریب به ۱۰ سال است که می‌گوییم جامعه ما با رویکردهایی که در آن وجود دارد به سوی سائوپولو شدن می‌رود؛ سائوپولو جامعه‌ایست که گروه خیلی ثروتمندی در آن وجود داشته که در مناطق خصوصی با امکانات فراوان زندگی می‌کنند و بقیه جامعه هم دوزخیان زمین هستند و به حال خود رها شده‌اند. دکتر راغفر در مرور نقش استعمار و سرمایه‌داری به نابرابری‌ها اشاره کرد و گفت: امروزه، نابرابری به یکی از ویژگی‌های بارز جامعه ما تبدیل شده است و این امر زمانی بهتر مشخص می‌شود که ارزش‌های مسلط جامعه در دهه ۶۰ را با امروز مقایسه می‌کنیم و تفاوت‌های زیادی را می‌بینیم. در چنین شرایطی باید بررسی کرد که این تفاوت‌ها از کجا می‌آیند؟

شارمین میمندی نژاد: کشور استعمارگر، زمانی که به کشوری دیگر وارد می‌شود و همه منابع آن را غارت می‌کند، گویی اخلاق و فلسفه آن را هم غارت و فساد را جایگزین آن می‌کند. برای آنکه آن جامعه را در همین وضع نگه دارد، با نشئه‌گی و خماری، آن را به یک جامعه طبقاتی تبدیل کرده؛ طوری که اگر انقلاب هم اتفاق بیفتد، باز هم چیزی تغییر نمی‌کند و باز همین روند بازتولید می‌شود. بنابراین دولت‌های فاسد، پکیج «مواد مخدر» و «جنگ» را روی میز خود می‌آورند. مواد مخدر به صورت استعماری در کشور فعال شده است. ابتدا این مواد وارد کشور می‌شوند و شروع به جذب افراد به خرید مواد مخدر می‌کنند. بعد از مدتی کار به جایی می‌رسد که ملت خودشان تقاضای مواد مخدر می‌کنند. این نقطه جایی است که ما را مستعمره مواد می‌سازد؛ در حال حاضر کار به جایی رسیده که حتی توجیه ژنتیکی هم برای آن ساخته‌اند و مدعی آن می‌شوند که گرایش به مواد مخدر ژنتیکی است و نمی‌توان برای آن کاری کرد.

نشست از سیل خوزستان تا دستفروشی در خیابان ...

حمیده چگونیان (فعال اجتماعی و عضو انجمن دیده بان مدنی)

نیما مختاریان (مدیر خانه ایرانی خاکسپید جمعیت امام علی (ع))

حمیده چگونیان: ابتدا باید پرسید تعریف دستفروشی چیست و چگونه به وجود آمده است؟ هنگامی که شهرها گسترش می‌یابند مردم به سمت اقتصاد غیررسمی سوق پیدا می‌کنند. چرا که با ماشینی شدن کارها، افت فعالیت‌های کشاورزی و به طور کلی تغییر وضعیت اقتصادی، نرخ بیکاری افزایش می‌یابد. برخلاف نظر برخی از مسئولان که معتقدند افراد با انگیزه دستفروشی و کسب درآمد بیشتر به تهران می‌آیند، بخش عمده‌ای از دستفروشان حاضر در پژوهشی که در خصوص دستفروشی انجام شده است

نیما مختاریان: از ۱۰ سال قبل ساکن تهران بوده و از سر ناچاری به این شغل روی آورده‌اند. فعالیت‌های امدادی، فقط بخشی از برنامه‌های جمعیت است و هدف مهم‌تر تمامی سازمان‌های مردم‌نهاد، نقش مشورتی و نظارتی آن‌ها است. با وجود آن که بحران سیل در استان خوزستان در حدود ۱۰ روز ادامه داشت، جای سؤال است که چرا خبرسانی درستی در این زمینه انجام نشد. به گفته این فعال اجتماعی، در حالی که فرماندار استان از تحت کنترل بودن اوضاع خبر می‌داد، تیم اعزامی جمعیت امام علی در برخی از روستاهای شهرستان‌های شوشتر و دزفول شاهد آب گرفتگی وسیع معابر، خرابی شدید خانه‌ها و تأسیسات برقی، نابودی دام‌ها و مزارع و آلودگی‌های زیست‌محیطی ناشی از آن بود.

برخی از برنامه‌های باشگاه هواداران جمعیت امام علی (ع)

- نشست تخصصی نقش استعمار و سرمایه‌داری در پدیده اعتیاد
- نشست تخصصی وضعیت کودکان در جنگ همراه با اکران فیلم آیلان کودک صلح و دریا
- جشنواره موسیقی، تئاتر و نقاشی ققنوس هنر (خانه ایرانی خاکسپید)
- نشست صلح سخن مشترک ادیان
- جشنواره کودکانه‌های کوچ (خانه ایرانی شهرری)
- نشست کودکان و آلودگی هوای تهران
- بررسی وضعیت مهاجران به لحاظ اجتماعی و حقوقی
- نشست تخریب محیط زیست، بستر آسیب‌های اجتماعی
- نشست نظریه‌های توانمندسازی و تجربه‌های عملی در مناطق حاشیه
- نشست روز جهانی پیشگیری از سرطان
- نقش ورزش در کاهش خشونت و بررسی مسئولیت اجتماعی
- نشست بررسی اعتیاد کودکان و رویکرد خدمات و درمان آن
- جشنواره کوچ جهانی (خانه ایرانی فرحزاد)
- نشست آسیب‌شناسی مددکاری اجتماعی اعتیاد
- نشست تئاتر بازی زندگی
- نشست بررسی علل پایین بودن سرانه مطالعه در کشور، روز جهانی کتاب
- نشست بررسی علل خودکشی دانش‌آموزان
- سلسله نشست‌های فلسفه غربت
- جشنواره کودکان خورشید (خانه ایرانی ملک آباد کرج)
- بررسی کودک آزاری در مناطق حاشیه (به بهانه قتل ستایش قریشی و آزار اعظم و دخترانش)
- جشنواره ستاره‌های زندگی (خانه ایرانی لب خط شوش)
- ارائه پژوهش دستفروشان بساط گستر، وضعیت خوزستان پس از سیل
- نشست ازدواج در سنین پایین



نشست شادمان قربانی کار اجباری کودکان

این نشست با نگاهی ویژه به وضعیت نا به سامان معیشتی در جانورود با حضور **زهرا رحیمی** مدیر عامل جمعیت امام علی **خسرو صالحی** کارشناس دادگستری و مدیر عامل موسسه تاک سرزمین من

عثمان عزیزی پسرعموی شادمان

در این نشست زهرا رحیمی با اشاره به اینکه مسولیت این رخداد متوجه همه جامعه به خصوص مسولان ذیربط است گفت: تجربه ی یکساله ی حضور جمعیت در منطقه ی اورامانات نشان میدهد که بزرگترین مشکل ساکنان این منطقه نبود کار و منبع درآمد است در اورامانات تعداد زیادی کودک هستند که شرایط زندگیشان مشابه شادمان است

خسرو صالحی: مواردی مشابه شادمان در ایران بسیار زیاد است. در سال ۱۵۰ هزار مورد حوادث ناشی از کار داریم که تعدادی قربانی ها کودکان هستند.

در قانون کار شش ماهه به کودکان بالای ۱۵ سال اختصاص داده شده است به طوری که کودکان زیر ۱۵ سال اجازه کار ندارند و بالای این سن تحت شرایطی مجاز به کارند

عثمان عزیزی:

متأسفانه هیچ مرجعی نبود که به آن مراجعه کنیم تا این خانواده تحت پوشش و حمایت کافی قرار بگیرند و بیشتر درآمد ساکنین این منطقه از راه قاچاق و کولبری است و بسیاری از کولبران این منطقه کودکان ۱۰ ساله و ۱۲ ساله هستند که خطرات بسیاری جانشان را تهدید میکند

پسر عموی شادمان گفت: اگرچه شادمان دیگر رفته است ولی منطقه جانورود پر است از کودکانی که هر کدام میتواند یک شادمان باشد؛ این کودکان را دریابیم.



نشست علی (ع) در آینه تفکر شریعتی

با سخنرانی **دکتر احسان شریعتی**

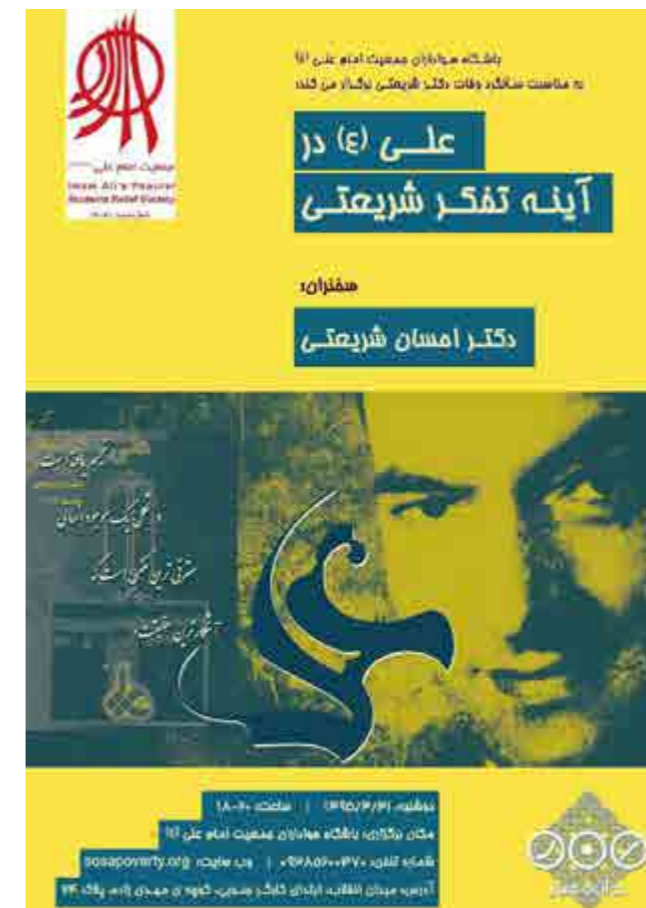
شریعتی با بیان اینکه اسلام در ایران با کشورهای اسلامی دیگر فرق دارد یادآور شد: ما سعی کردیم اسلام را با فرهنگ خودمان تطبیق بدهیم در حالی که در کشورهای اسلامی دیگر این گونه نیست

این مدرس فلسفه با بیان اینکه امام علی (ع) در جامعه ما تبدیل به ارزش شد و این موضوع هم دلایلی دارد گفت: ما از قدیم شیعه بودیم و تشیع یعنی پیروان امام علی (ع). بنابراین شیعه به معنای پیرو است و از قدیم هم سلسله ها و نحله های زیادی علیه شیعیان بودند و امروز هم جنبش های تکفیری حملات زیادی را علیه شیعیان انجام میدهند.

وی در ادامه گفت «امام علی از دیدگاه شریعتی انسان مافوق بود نه مافوق انسان افزود: شریعتی در کتاب امت و امامت که اصولا انسان شناسی شریعتی است مدلی ارائه میدهد و با استفاده از امام علی یک انسان کامل میسازد.

به گفته ی وی سه بعد عرفان، برابری و آزادی همواره با هم هستند و از دیدگاه شریعتی اگر این ها از هم جدا شوند؛ انحراف بوجود می آید. او گفت دکتر شریعتی معتقد بود که تا وقتی ما اصلاح دینی نکنیم نمی توانیم مانع فرهنگی را برای تغییرات اجتماعی از بین ببریم.

شریعتی تاکید کرد: ما باید در فعالیت های اجتماعی حضور داشته باشیم و برای رفع آن مشارکت کنیم و اگر جمعیت هایی مانند امام علی (ع) رشد کند میتواند ثمرات زیادی برای ما داشته باشد.



نشست بررسی وضعیت نوزادان مبتلا به اعتیاد (به بهانه ی درگذشت رویا نوزاد قربانی اعتیاد)

با حضور **زهرا رحیمی** (مدیر عامل جمعیت) و **مریم کیانی** (مسئول خانه ایرانی) فرزند البته این نشست در حالی برگزار شد که **پرویز افشار** (معاون کاهش تقاضای ستاد مبارزه با مواد مخدر) **علی اصغر محکی** (دبیر ستاد و مسول دبیرخانه کارگروه پیشگیری از آسیب های اجتماعی و اعتیاد) و **روزبه کردونی** (مدیر کل دفتر امور آسیب های اجتماعی وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی) از غایبین این جلسه بودند.

در این نشست هشدار نسبت به تولد ۳۰۰ هزار کودک معتاد در آینده ی نزدیک داده شد. اگر زنان معتاد را حدود ۲۰۰ هزار نفر در نظر بگیریم حتی اگر کمتر از یک چهارم آنها به کارتن خوابی و روابط پر خطر متعدد دچار شوند و هر کدام سه کودک به دنیا بیاورند در آینده نزدیک قابل پیش بینی است که با حدود ۳۰۰ هزار کودک معتاد مواجه شویم؛ این در حالیست که نه تنها زیر ساخت های لازم برای احیای این کودکان در کشور وجود ندارد

بلکه عزمی برای شناسایی این موارد نیز در کشور دیده نمیشود در حال حاضر در برخی بیمارستان ها رفتار های بسیار بدی را شاهد هستیم حتی در بسیاری از موارد شاهد آن بوده ایم که در داخل بیمارستان ها کودک معامله شده و فروخته میشوند.

فلسفه ی تاسیس اورژانس اجتماعی (۱۲۳) آن بود که در محلات حضور مستمر داشته باشد و در جهت کنترل آسیب های اجتماعی عمل کند؛ اما در حال حاضر ۲۷۰۰ محله معضلیخیز وجود دارد در کشور و در بسیاری از این محلات نه بهزیستی نه خانه بهداشت نه وزارت بهداشت و نه DIC وجود ندارد.



وقتی ازدواج می‌کنم که بخواهم

سخنرانی «مهوری باندا»
مدافع حقوق کودکان در برنامه TED Talks

شاید شعر عجیبی به نظر برسد؛ اینکه دختر ۱۳ ساله‌ای آن را نوشته است. اما جایی که من و ایلین از آن می‌آییم، این شعری که برایتان خواندم، اعتراض یک جنگجوست. من اهل مالاوی هستم. مالاوی یکی از فقیرترین کشورهاست. خیلی فقیر! جایی که برابری جنسی وجود ندارد. موقع بزرگ شدن در آن کشور، نتوانستم انتخاب‌های خودم را برای زندگی‌ام داشته باشم. حتی قادر به بررسی فرصت‌های فردی در زندگی نبودم. برایتان داستانی خواهم گفت از دو دختر متفاوت. دو دختر زیبا. این دخترک‌ها زیر یک سقف بزرگ شدند، یک غذا می‌خوردند، گاهی لباس‌های هم را می‌پوشیدند و حتی کفش‌ها! اما عاقبت زندگی‌شان فرق کرد. دو راه متفاوت. یکی از آن دخترها منم و دیگری خواهر وقتی حامله شد. واقعاً دردناک است. نه تنها دردناک برای او، بلکه حتی برای من. من هم روزهای سختی را گذراندم. چون در فرهنگ من وقتی به بلوغ برسی، باید به کمپ‌های آمادگی بروی و در این کمپ‌های آمادگی، نحوه خشنودسازی جنسی مردها را می‌آموزی! یک روز خاصی هست که «روز بسیار ویژه» نامیده می‌شود. در این روز مردی که از طرف جامعه استخدام شده، به کمپ می‌آید و با دختران کوچک هم‌بستر می‌شود!

امروز سخنم را با شعری سروده دوستم از مالاوی با نام «ایلین پیری» شروع می‌کنم. ایلین فقط ۱۳ سال دارد. اما اشعارش واقعا تأثیرگذار است، شاید چون از دردی عمیق و ملموس ریشه می‌گیرد.

وقتی بخواهم ازدواج می‌کنم

مادرم نمی‌تواند مرا وادار به ازدواج کند.

پدرم نمی‌تواند مرا وادار به ازدواج کند.

عمویم، عمه‌ام، برادر یا خواهرم

نمی‌توانند مرا وادار به ازدواج کنند.

هیچ کس در دنیا نمی‌تواند

مرا به ازدواج وادار کند.

وقتی ازدواج می‌کنم که بخواهم.

حتی اگر مرا کتک بزنی،

حتی اگر دنبالم کنی.

حتی اگر بلا سرم بیاوری.

وقتی ازدواج می‌کنم که بخواهم.

اما نه پیش از آنکه خوب تحصیل کنم.

و نه پیش از آنکه خوب بزرگ شوم.

وقتی ازدواج می‌کنم که بخواهم.

«مهوری باندا» که هنوز دهه

دوم عمر خود را به پایان

نرسانده، مدافع خستگی ناپذیر

حقوق کودکان است. او از

طریق کار با کمپین «بگذارید

دختران رهبری کنند» و

برنامه «شبکه توانمندسازی

مالاوی»، مبارزه‌ای سخت را

در مالاوی برای پایان دادن به

ازدواج کودکان هدایت می‌کند.

مهوری یک کمپین ملی موفق

را پشتیبانی می‌کند که نقطه

عطفی در غیرقانونی اعلام

کردن ازدواج کودکان به شمار

می‌رود. مهوری تلاش می‌کند

با برقراری تعاملات سازنده با

ریش سفیدان و کدخداهای

روستاها، ازدواج کودکان را

ممنوع کند و شرایطی را فراهم

آورد که دختران بتوانند دوران

تحصیل خود را بدون مواجهه

با خشونت و تعصبات رایج به

پایان برسانند. مهوری پس از

اینکه خواهر کوچکترش در سن

۱۱ سالگی مجبور به ازدواج

شد، فعالیت خود را در زمینه

حقوق کودک آغاز کرد. او در

حال حاضر دانشجوی کالجی در

مالاوی است.

یک لحظه به آسیب روانی وحشتناکی که این دختران کوچک هر روز از سر می‌گذرانند فکر کنید. بیشتر دخترها حامله می‌شوند. حتی به اچ آی وی و ایدز و دیگر امراض مقاربتی مبتلا می‌گردند. عاقبت خواهر کوچکم نیز حاملگی بود. الان با ۱۶ سال سن، ۳ فرزند دارد! ازدواج اولش ناموفق بود و همین‌طور ازدواج دومش.

سوی دیگر این داستان، منم. وقتی ۱۳ سالم بود، به من گفتند بزرگ شده‌ای و به سن لازم رسیده‌ای، وقتش رسیده به کمپ آمادگی بروی. در جواب گفتم: «چی؟! من هرگز به کمپ آمادگی نمی‌روم.» می‌دانید زن‌ها به من چه گفتند؟ «کله شق! تو دختر کودنی هستی! به سنت‌های جامعه‌مان احترام نمی‌گذاری.» اما من دوباره و دوباره نه گفتم، چون می‌دانستم کجا قرار بود بروم. می‌دانستم در زندگی چه می‌خواهم. به عنوان یک دختر کم سن کلی رویا داشتم. می‌خواستم خوب تحصیل کنم و شغل مناسبی در آینده پیدا کنم. خودم را به عنوان و کیلی تصور می‌کردم که بر صندلی بزرگی نشسته است. آنها تصوراتی بود که هر روز در سرم می‌گذشت و می‌دانستم که یک روز کار کوچکی برای جامعه‌ام انجام خواهم داد. اما هر روز بعد از مخالفتم، زن‌ها به من می‌گفتند: «به خودت نگاه کن! بزرگ شدی. خواهر کوچولویت بچه دارد. تو چی؟!» این موسیقی‌ای بود که هر روز می‌شنیدم و همین موسیقی است که دخترها هر روز می‌شنوند، زمانی که نمی‌خواهند کاری را انجام دهند که جامعه آنها را ملزم به انجامش می‌داند.

وقتی داستان خودم و خواهرم را مقایسه کردم، گفتم چرا کاری نکنم؟ چرا نتوانم چیزی را که برای مدت طولانی در جامعه‌ام رخ داده تغییر دهم؟ آن وقت بود که با دخترهای دیگر تماس گرفتم. کسانی که مثل خواهر خودم بچه داشتند. کسانی که مدرسه رفته بودند، اما خواندن و نوشتن از یادشان رفته بود. گفتم بیایید! ما می‌توانیم خواندن و نوشتن را دوباره به یاد یکدیگر آوریم. نحوه نگه‌داشتن مداد، نحوه روخوانی و نگه داشتن کتاب را. اوقات بسیار خوبی با آنها داشتم. حالا آنها قادر بودند برایم داستان‌های شخصی‌شان را بگویند. آنچه هر روز به عنوان مادران جوان با آن روبرو می‌شدند. آن وقت بود که حس کردم چرا ما نمی‌توانیم همه این اتفاقاتی را که برایمان در حال اتفاق افتادن است نزد مادرها و رهبران سنتی‌مان برده و بازگو کنیم؟ اما نزد آنان بیان کردن این موضوع که برخی سنت‌های ما غلط هستند، دل و جرأت زیادی می‌خواست. زیرا این رهبران سنتی به چیزهایی خو کرده‌اند که قرن‌هاست بدون یک لحظه تفکر تداوم داشته است. حرکت در مسیر مقابله با رسم ازدواج زودهنگام دختران کار بسیار دشوار، اما چالشی ضروری برای ما بود. پس تلاش کردیم. خیلی سخت بود، اما عقب ننشستیم و حالا من اینجا ایستاده‌ام تا بگویم جامعه من، از نخستین جوامع سنتی عصر حاضر بود که رهبران و ریش سفیدان خود را متقاعد کرد تا

ازدواج دختران را پیش از ۱۸ سالگی ممنوع اعلام کنند. نخستین مقررات در حمایت از دختران به طور محلی و در حوزه ای کوچک تصویب شد. اما ما در آنجا متوقف نشدیم و پیشروی کردیم. مصمم بودیم به مبارزه برای دختران نه فقط در جامعه خودمان بلکه حتی در سایر جوامع. مدتی بعد وقتی لایحه ممنوعیت ازدواج کودکان در فوریه داشت مطرح می‌شد، ما در پارلمان حضور داشتیم. هر روز وقتی اعضای پارلمان وارد مجلس می‌شدند، به آنها می‌گفتم: «ممکن است لطفاً از لایحه حمایت کنید؟». راستش ما خیلی صاحب تکنولوژی نیستیم، ولی خب تلفن‌های کوچکمان را داریم! پس گفتم چرا شماره‌های نمایندگان پارلمان را بدست نیآوریم و جهت جلب حمایتشان از طرح، برایشان پیام نفرستیم؟ پس این کار را کردیم. حرکت خوبی بود. وقتی قانون تصویب شد، دوباره برایشان پیغام دادیم: «از پشتیبانی شما از لایحه متشکریم.» و در نهایت نیز لایحه از سوی رئیس جمهور امضا و تبدیل به قانون گردید. اکنون در مالاوی، ۱۸ سالگی سن قانونی ازدواج است. خوب است که بدانیم این قانون تصویب شده، ولی بگذارید بگویم در خیلی از کشورهایی که ۱۸ سالگی سن قانونی ازدواج است، هنوز هم شاهد فریادهای روزانه زنان و دختران کم سن و سالی هستیم که به اجبار وارد زندگی زناشویی می‌شوند. هر روزه زندگی دختران بی‌شماری تلف می‌شود. وقت آن رسیده که مسئولان و رهبران ملل مختلف دنیا تعهدات خود را ارج نهند و مسائل دختران را در کانون توجه‌شان قرار دهند. ما باید بدانیم فقط زن نیستیم، فقط دختر نیستیم، ما خارق‌العاده‌ایم و از پس کارهایی بیش از این نیز برمی‌آییم.

نکته‌ی دیگری که درباره مالاوی و دیگر کشورها باید اشاره کنم این است: همه می‌دانیم قانون تا زمانی که اجرا نشود، قانون نیست. قانونی که اخیراً تصویب شده و قوانینی که در سایر کشورها هست باید در سطح بومی عمومی گردد، یعنی در سطح قبایل و محلات حاشیه؛ جایی که مشکلات دختران بسیار شدید است. اگر دختران جوان در این مناطق بدانند که قوانینی در حمایت از آنها وجود دارد، قادر به ایستادگی و دفاع از خود خواهد بود. نکته دیگر این که مردان نیز باید وارد گود شوند و با ما همکاری کنند. این یک کار جمعی است. آنچه نیاز داریم چیزی است که دختران در همه جای دنیا به آن نیاز دارند: تحصیلات خوب و از همه مهمتر ازدواج نکردن در سن ۱۱ سالگی!

ما در کنار یکدیگر قادر به تغییر چارچوب‌های حقوقی، فرهنگی و اجتماعی‌ای هستیم که حقوق دختران را منکر می‌شود. من امروز اینجا ایستاده‌ام و اعلام می‌کنم که می‌توانیم به ازدواج کودکان در یک نسل خاتمه دهیم. این لحظه‌ای است که در آنجا یک دختر و اصلاً میلیونها دختر در سرتاسر دنیا قادر باشند بگویند: «وقتی بخواهم ازدواج می‌کنم.»



تیمی که بازی را واگذار کرده کنار زمین نشسته و به هیچ صراطی مستقیم نیست و حرف هیچ کس نمی تواند بازیکنان را از ناراحتی بعد از باخت بیرون بیاورد، یکی از بچه‌ها سرش را پایین انداخته و در حال خروج از در ورزشگاه است، مربی به دنبالش می دود و سعی می کند آرامش کند، بغض نوجوان مشهدی در آغوش مربی اش می ترکد، مربی آرام در گوشه‌ای از مستطیل سبز در گوش بازیکنی که با مشت به سینه اش می کوبد تا ناراحتی اش را تخلیه کند، چیزی می گوید، اما پسر هنوز اشک‌هایش تمام نشده. فضا هنوز غمگین است و تیم برنده به احترام تیم مغلوب کمتر شادی می کند و سریع به رختکن می رود. در همین حال و هوا همه‌ها کنار نیمکت تماشاچی‌ها فضا را به کلی تغییر می دهد. «وحید طالب‌لو» همان کسی است که ناراحتی شکست را از ذهن بازیکنان «پرشین مشهد» بیرون می برد و عکس یادگاری با بازیکن محبوب بچه‌ها جای ناراحتی باخت را می گیرد.



مستطیل سبز اخلاق

گزارشی از لیگ فوتبال محلات حاشیه نشین کشور

فرزانه قبادی

ورزشگاه فدک در روزهای پایانی تابستان محل برگزاری نخستین لیگ فوتبال «پرشین» بود، جمعیت امام علی (ع) برای اولین بار لیگ فوتبال محلات حاشیه‌نشین کشور را برگزار کرد، لیگی که نام تمام ۱۸ تیمش «پرشین» بود. لیگی که ستاره‌هایش در آسمان محلات محروم سو سو می‌زنند. محلاتی مثل: کوره‌پزخانه، شوش، مولوی، دروازه‌غار و حاشیه شهرهایی مثل ساری، مشهد، آمل، زنجان و... ستاره‌هایی را در دل خود دارند که تنها نگاه دقیقی می‌طلبند و کمی صرف وقت و انرژی و عشق تا بتوانند استعداد‌هایشان را بشناسند و مجال بروز آن‌ها را پیدا کنند.

همان مستطیل سبز، همان چارچوب‌های بلند و توردار دو طرف زمین، همان نیمکت‌های ذخیره و همان توپ گرد و سفیدی که با غلطیدنش روی زمین سبز، هیجان را به جان یک جهان که فوتبال را جزو علاقه‌مندی‌هایشان قرار داده‌اند، تزریق می‌کند. اما در مستطیل سبز خیابان فدک با تمام شباهت‌ها، یک تفاوت بزرگ وجود دارد. در مسابقات لیگ پرشین قبل از گل زدن و دریبل زدن و تکل کردن، رعایت اصول اخلاق به بازیکنان گوشزد می‌شود. البته نه اخلاق شعاری که در عالم ورزش حرفه‌ای همیشه حرفش هست و از خودش خبری نیست.

مربی یکی از تیم‌ها می گوید: «دیشب وقتی به محل اسکان بچه‌ها برگشتیم، بازیکنان تیمی که بازی را باخته بود به اتاقشان رفتند و در سکوت شام خوردند، اما تیم برنده با کمک مربی‌شان به تعداد بازیکنان تیم مقابل گل خریدند و برای بچه‌ها بردند و آنقدر تلاش کردند تا توانستند ناراحتی را از دل هم سن و سال‌هایشان بیرون کنند و شادی همه بچه‌ها استراحتگاه را پر کند»

همه‌ی آن‌هایی که پشت فنس‌های دور زمین ایستاده‌اند و مسابقه نوجوانان پر انرژی پرشین را دنبال می‌کنند، این سوال در ذهن‌شان می‌چرخد که: «این‌ها کی هستند؟»، «تماشاچی‌های خانم اینجا چه کار می‌کنند؟» بنر بزرگ کنار در ورودی هم جواب نگاه پرسشگر عابران را نمی‌دهد. مرد میانسالی که کنار فنس‌ها ایستاده و مشخص است که بازی را از ابتدا دنبال کرده می‌گوید: «از این خانم‌ها پرسیدم، گفتن این بچه‌ها از جنوب شهر آمدن اینجا برای مسابقه، اما خیلی خوب و تکنیکی بازی می‌کنند،

من این دو روز موقع برگشت از محل کارم می‌ایستم مسابقات‌شون رو تماشا می‌کنم.»

فضای ورزشگاه فدک پر از هیجان است، دختران و پسران جوان با تمام توان در حال تشویق بچه‌هایی هستند که در زمین فوتبال بازی می‌کنند، جوانانی که در جایی دیگر معلم این بچه‌ها هستند، حالا مشوقانی هستند که از کنار زمین به بازیکنان هیجان زده تیم‌ها انرژی و انگیزه می‌دهند. این تماشاچی‌ها با تمام تماشاچی‌های ورزشی فرق دارند، هر چند دقیقه تیم مورد تشویق‌شان تغییر می‌کند. چند دقیقه با تمام توان تیم فرحزاد را تشویق می‌کنند و وقتی می‌بینند تیم ساری نیاز به روحیه دارد، شروع به تشویق بچه‌های ساری می‌کنند. برای بازی بعدی همانقدر انرژی صرف تشویق تیم‌هایی می‌کنند که با هم مسابقه می‌دهند.

محیا واحدی مدیر اجرایی لیگ پرشین در مورد برگزاری لیگ پرشین می‌گوید: «این شعار نیست که در این لیگ بچه‌ها معلم مربی‌هایشان بودند. وقتی مسابقه تمام می‌شود رفتاری که تیم برنده با تیم بازنده دارد واقعاً حیرت‌انگیز است. فکر می‌کنیم به لحاظ اخلاقی این لیگ می‌تواند یک استاندارد باشد برای لیگ‌های دیگری که برگزار می‌شود. چون ما به عینه دیدیم که در رقابت ورزشی این بچه‌ها اخلاق و جوانمردی گم نشده بود. هدف ما از برگزاری این دوره از مسابقات این بود که با قدرت این را اعلام کنیم که کودکان محلات محروم قهرمان‌های کشور هستند، نباید به این بچه‌ها نگاه از بالا داشته باشیم.»

بازیکنان پرشین و تجربه اولین لیگ

شایان ۱۳ ساله است، و دروازه‌بان تیم آمل، در حال شیطنت است، با یک شلوار کردی مشکی در محوطه اردوگاه باهنر که محل اسکان تیم‌های شهرستان است با یک چوب در دستش مدام از مربی‌ها تذکر می‌گیرد، اما در طول مصاحبه سرش را پایین انداخته و آرام صحبت می‌کند، وقتی قرار می‌شود سوآلی را در مورد وقت‌گذرانی‌شان در خوابگاه جواب بدهد، چشمانش برق می‌زند و می‌گوید: «من شب‌ها خوانده‌ام، بچه‌ها با دبه ساز می‌زنند، منم تو خوابگاه ترانه محلی می‌خونم» و زیر لب جویری که هیچ کس نشنود یک ترانه‌ی محلی را می‌خواند و بعد هم از زیر بار ترجمه‌اش شانه خالی می‌کند و فقط می‌خندد. بعد هم تعریف می‌کند که خواهرش چند روز پیش به دنیا آمده و او هم تمام خوابگاه را شیرینی داده، قصه شیرینی دادنش را آنقدر معصومانه می‌گوید که شعار لیگ را برای شنونده تداعی می‌کند: «قهرمانان بزرگ، نان‌آوران کوچک» شایان می‌گوید: «من از همه خواهر برادر بزرگترم، داشتم سه سالشه، خواهرم چند روز پیش دنیا اومد، زیاد پول نداشتم، ۶ تومن داشتم، گفتم برید برای همه بچه‌ها بستنی بخرید، خاله لعیا هم ۵ تومن گذاشت رفت برای همه بستنی خرید، اسمم خواهرم دنیاست» و بازویش را نشان می‌دهد که با خودکار رویش نوشته: «دنیای من» و توضیح می‌دهد که: «رفتم حمام نوشته‌ی دستم کمرنگ شده» و با خجالت می‌خندد. شایان وقتی از باخت دیشب حرف می‌زند، می‌گوید: «خدا نخواست ببریم، ولی سال بعد جبران می‌کنیم.»

اسماعیل ۱۶ ساله است و کاپیتان تیم پرشین ساری است، می‌گوید آرزو دارد فوتبالیست شود و در تیم پرسپولیس تهران بازی کند: «من چون خودم دفاع آخرم، سیدجلال حسینی را خیلی دوست دارم، یک بار هم که رفته بودم استادیوم، یک عکس با سید جلال گرفتم.» اسماعیل در مورد تجربه‌ی بازی‌اش می‌گوید و اینکه همیشه دوست داشت فوتبال را به شکل حرفه‌ای ادامه دهد، اما به دلیل اینکه پدرش فوت کرده و وضع مالی خانواده‌اش خوب نبوده، نتوانسته شهریه باشگاه فوتبال را بپردازد، اما حالا که مدتی است در تیم پرشین بازی می‌کند و از اینکه مربی خوبی دارد، خوشحال است.

مجید اولین نکته مثبت خوابگاه را غذا و جای خواب خوش می‌داند و می‌گوید: «اینجا خیلی خوبه، همه چی عالی» آرزوی مجید این است که در کنار آرش برهانی که بازیکن مورد علاقه‌اش است بازی کند و با خنده اضافه می‌کند: «اگر هم نشد بازی کنیم، حداقل روی پیراهنم رو امضا کنه» وقتی مجید به سوآلات پاسخ می‌دهد، بچه‌ها حلقه می‌زنند دورش و هر کدام شروع می‌کنند به نظر دادن و جواب دادن به سوآلات، همه‌ی کسانی که دورمان جمع شده‌اند می‌خواهند فوتبالیست شوند، شهرام که از بازیکنان تیم زنجان است در جواب اینکه «مگه فوتبال چی داره؟» می‌گوید «فوتبال بازی کنی پول خوب میدن، بعد هم معروف میشی، الان مسی و رونالدو رو از رئیس جمهورهای همه کشورها بیشتر می‌شناسند»

امیر در جواب این سوآل که برنامه‌شان برای آینده چیست می‌گوید: «تو تیم ما همه بچه‌ها کار می‌کنند، بنایی، گچ‌کاری، سنگ‌کاری، مکانیکی، من خودم شاگرد گچ‌کارم، وقت ندارم درس بخوانم. برنامه‌ام همینه.»

بسیاری از این بچه‌ها محروم از تحصیل‌اند، بعضی از بچه‌ها در مشاغل سخت در کارخانه‌ها کار می‌کنند، یا مشکلات تحصیلی شدید دارند که نتیجه شرایط خانواده‌هایشان است. اما در این چند روز من و تمام مربی‌هایی که همراه بچه‌ها بودم، از بچه‌ها یاد می‌گرفتیم، بدون اینکه ما یک چیزهایی را به بچه‌ها بگوییم، خودشان به صورت خود جوش هوای دوستانشان در تیمهای دیگر را داشتند، رفتارشان در استراحتگاه‌ها گاهی باعث تعجب ما می‌شد، به این دلیل که همیشه آنها را در حال شیطنت و بازبگوشی دیده بودیم.

رضا دفاع چپ تیم پرشین مشهد است؛ زخم‌های صورت و گردنش در اولین برخورد توجه را جلب می‌کند، طوری که این تصور ایجاد می‌شود که اهل شیطنت و خشونت باشد، اما چند دقیقه صحبت کردن با رضا مشخص می‌کند که تمام زخم‌هایش یادگار محیط زندگی خشنی است که در آن رشد می‌کند. در مورد چند روزی که برای لیگ به تهران آمده می‌گوید و تمام ۱۴ سالگی‌اش را در همین یک جمله ساده و معصومانه که نشان می‌دهد چه زندگی سختی دارد خلاصه می‌کند: «اینجا خیلی خوبه، بازی می‌کنیم، با ما خوب رفتار می‌کنند.» می‌گوید با تمام بچه‌های تیم‌های دیگر دوست شده و بچه‌ها هم جو‌ری دورش جمع شده‌اند که می‌شود نتیجه گرفت که رضا در خوابگاه شخصیت محبوب و آرامی دارد. در جواب اینکه برنامه‌اش برای آینده چیست می‌گوید: «می‌خواهم تو تیم پرشین بازی کنم.»

ستاره‌ها و حضور در پرشین

محمد علی پنجعلی، بازیکن سابق تیم پرسپولیس تحت تأثیر فضای ورزشگاه قرار گرفته و بغضش را کنترل می‌کند و می‌گوید: «تیم ساعت از بازی را دیدم، هیجان این بازی از بازی‌های لیگ برتر هم بیشتر بود. من اظهار شرمندگی می‌کنم که مسئولین فدراسیون و هیئت فوتبال اینجا نیستند و متأسفانه هیچ کمکی هم به این تیم‌ها و بازیکنان‌شان نمی‌شود. اما این حرکت خیلی حرکت پسندیده و بزرگی است. مسئولین اگر بخواهند وارد میدان شوند کار سختی نیست، از این مبالغی که در ورزش جابجا می‌شود، مقداری را به این بچه‌ها اختصاص دهند، کارهای بزرگی می‌شود برای این بچه‌ها کرد. چون در این موارد می‌شود روی حضور مردم هم حساب کرد. از نظر فنی هم این بچه‌ها در سطح خوبی هستند، چند نفر از بازیکنان تیمی که من بازی‌شان را دیدم واقعا با استعداد هستند، می‌شود به این بچه‌ها کمک کرد و ستاره‌هایی از همین زمین به فوتبال کشور معرفی کرد.»

محمد مهدی مروی، مجری صدا و سیما است و در تمام طول مسابقات با انرژی و عشق کنار زمین با یک میکروفون دستی و ایستاده تمام بازی را گزارش می‌کند، در مورد لیگ پرشین می‌گوید: «به من گفتند لیگی قرار است برای کودکان نان‌آور خانواده برگزار شود، قرار بود من فقط مراسم افتتاحیه و اختتامیه را اجرا کنم، اما وقتی فضای مسابقات را دیدم لذت بردم و آن قدر حالم خوب شد که با کمال میل حاضر شدم تمام مسابقات را برای بچه‌ها گزارش کنم. تجربه این کار را هم نداشتم، اما در حد بضاعت خودم این کار را انجام دادم. باز خوردی که از بچه ها می‌گرفتم، انرژی مضاعفی به من می‌داد، بچه ها بعد از بازی از اینکه اسمشان را برده‌ام یا از بازی‌شان در گزارش تعریف کرده‌ام خوشحال بودند و تشکر می‌کردند. اتفاق جالبی که در این چند روز افتاد این بود که من هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم از بین این بچه‌ها بتوانم دوست پیدا کنم، اما با پیمان که یکی از بازیکنان تیم دروازه‌غار است طی یک اتفاق که در زمین افتاد دوست شدم. قبلاً پیش نیامده بود که به اندازه‌ی این چند روز به این بچه‌ها نزدیک شوم، به طرز عجیبی صداقت این بچه‌ها و مرام و معرفت‌شان مرا جذب کرده. امیدوارم این اتفاق تداوم داشته باشد و به همین یک دوره ختم نشود.»

سید امین منوچهری بازیکن تیم راه‌آهن در مورد لیگ پرشین می‌گوید: «انگیزه‌ی این بچه‌ها نکته جالبی بود، می‌شد در بازی‌شان هم این انگیزه را دید. باید از برگزار کنندگان برنامه تشکر کنیم که چنین فضایی را در اختیارشان گذاشتند تا استعدادهایشان را بروز دهند. حضور ورزشکاران شناخته شده در چنین برنامه‌هایی و کنار این بچه‌ها می‌تواند انگیزه‌ی مضاعفی به آن‌ها بدهد و روحیه‌بخش باشد، امیدوارم دوستان دیگر هم با حضورشان کنار این تیم‌ها این تأثیر را در روحیه‌ی بچه‌ها داشته باشند.»

وحید طالب لو یک هفته قبل از شروع لیگ پرشین، وقتی مهمان برنامه خندوانه شد، بازیکنان تیم پرشین مولوی را همراه خود به استودیوی ضبط برنامه برد و در برنامه در مورد فعالیت‌های جمعیت امام علی (ع) صحبت کرد، در روز پایانی مسابقات هم با حضورش در ورزشگاه همراه لیگ فوتبال پرشین بود. طالب‌لو در مورد برگزاری لیگ می‌گوید: «کمابیش با این گروه همکاری دارم و در جریان بخشی از فعالیت‌هایشان هستم، این فستیوال اتفاق خوبی است که در این سطح برگزار شده است، تماشاجی‌ها هم خیلی خوب حمایت می‌کنند، امیدوارم این انرژی خوب و

محمد علی پنجعلی، بازیکن سابق تیم پرسپولیس تحت تأثیر فضای ورزشگاه قرار گرفته و بغضش را کنترل می‌کند و می‌گوید: «تیم ساعت از بازی را دیدم، هیجان این بازی از بازی‌های لیگ برتر هم بیشتر بود. من اظهار شرمندگی می‌کنم که مسئولین فدراسیون و هیئت فوتبال اینجا نیستند و متأسفانه هیچ کمکی هم به این تیم‌ها و بازیکنان‌شان نمی‌شود. اما این حرکت خیلی حرکت پسندیده و بزرگی است. مسئولین اگر بخواهند وارد میدان شوند کار سختی نیست، از این مبالغی که در ورزش جابجا می‌شود، مقداری را به این بچه‌ها اختصاص دهند، کارهای بزرگی می‌شود برای این بچه‌ها کرد. چون در این موارد می‌شود روی حضور مردم هم حساب کرد. از نظر فنی هم این بچه‌ها در سطح خوبی هستند، چند نفر از بازیکنان تیمی که من بازی‌شان را دیدم واقعا با استعداد هستند، می‌شود به این بچه‌ها کمک کرد و ستاره‌هایی از همین زمین به فوتبال کشور معرفی کرد.»

کمک‌ها تداوم داشته باشد تا این بچه‌ها به اهدافی که دارند برسند.»

وحید صالحی،داور ملی فوتبال است به همراه ۴۲ نفر از دوستانش در کمیته داوران تهران، داوطلبانه داوری مسابقات را در روزهای برگزاری لیگ بر عهده داشتند، صالحی مسابقه افتتاحیه لیگ را سوت زده است و می‌گوید: «من در این چند روز در بین این بچه‌ها استعدادهایی را دیدم که فکر می‌کنم مربیان تیم‌های مختلف اگر از نزدیک بازی‌ها را ببینند مطمئناً می‌توانند استعدادهای خوبی را در بین این بازیکنان کشف کنند.

مربی ها از پرشین می گویند

محسن سرپرست تیم پرشین آمل است، می‌گوید: «یک سال و نیم است بچه‌ها را می‌شناسم، در محله دباغه‌چال آمل کار کردن با بچه‌ها را شروع کردیم، برای اینکه بتوانیم با بچه‌ها ارتباط برقرار کنیم، وقتی در حال بازی در کوچه بودند می‌رقتیم و کنارشان فوتبال بازی می‌کردیم. فوتبال راه خوبی است برای مددکاری این بچه‌ها، می‌توانیم از فوتبال به عنوان یک ابزار استفاده کنیم برای کمک کردن به بچه‌هایی که در محلات آسیب‌دیده زندگی می‌کنند. ابزاری که در آن بچه‌ها در یک تیم قرار می‌گیرند، نظم تیمی پیدا می‌کنند، کار تیمی را یاد می‌گیرند. ما حتی اگر یک گام کوچک هم برای بچه‌ها برداریم اتفاق خوبی است. قرار نیست تحولی عظیم در رفتار بچه‌ها اتفاق بیفتد.»

محمد سرمربی تیم پرشین مشهد است، در مورد شرایطی که بازیکنان تیم دارند می‌گوید: «تیم ما یکی از پر معضل‌ترین تیم‌هاست،

محسن از اخلاق بچه‌ها می‌گوید که در طول مسابقات با بعضی از کارهای‌شان به معلم‌های‌شان درس می‌دادند و می‌گوید این بچه‌ها می‌توانند الگوی خوبی برای بزرگ‌ترها باشند: «یکی از بازیکنان در تمام بازی‌ها روی نیمکت ذخیره بود، ما انتظار داشتیم اعتراض کند و بخواهد بازی کند، اما در تمام مسابقات کنار زمین ایستاد و بچه‌های تیم‌ها را تشویق کرد، بدون اینکه بخواهد به ذخیره بودنش در تیم اعتراضی کند.»

از ۱۴ نفر بازیکنی که در تیم ما هستند، ۱۱ نفر کاملاً بی‌سوادند، بچه‌هایی که در سنین ۱۱ تا ۱۵ سال هستند، اما به دلایل مختلف مثل بی‌توجهی خانواده‌شان، یا شناسنامه ندارند، یا به دلیل شرایط خانواده‌شان اصلاً مدرسه نرفته‌اند. یکی از بازیکنان ما درآمد خانواده‌اش را از طریق فروش پایپ تأمین می‌کرد، بیشتر بازیکنان ما با معضل اعتیاد درگیرند. در طول مدتی که تهران بودیم، خانواده‌های این بچه‌ها حتی سراغی از آن‌ها نگرفتند که ببینند حال پسرشان چطور است. ما به نوعی داریم روی بچه‌ها فوتبال

درمانی انجام می‌دهیم، هستند بچه‌هایی که برای اینکه درس بخوانند و در تحصیل موفق شوند چند سال برای‌شان وقت و انرژی گذاشتیم و موفق نشدیم انگیزه کافی برایشان ایجاد کنیم، اما وقتی وارد تیم فوتبال شدند، به بهانه اینکه روزنامه و مجله ورزشی بخوانند انگیزه پیدا کرده‌اند با جدیت درس بخوانند. بچه‌ها برای اینکه بتوانند در مسابقات مختلف شرکت کنند لازم است که شناسنامه داشته باشند، تا به حال ضرورت داشتن شناسنامه را حس نکرده بودند، اما وقتی در جام «شهر آرا» شرکت کردیم و بازیکنان‌مان را به دلیل نداشتن شناسنامه حذف کردند، بچه ها پیگیر شناسنامه‌هایشان شده‌اند»

عرفان مربی تیم پرشین زنجان است، تیمی که قهرمان این دوره از مسابقات شد، در مورد تأثیر فوتبال روی بچه‌های زنجان می‌گوید: «ارتباط برقرار کردن با این بچه‌ها اصلاً کار آسانی نیست، این بچه‌ها را از دل معضل آورده‌ایم و عضو تیم فوتبال کرده‌ایم، بسیاری از این بچه‌ها محروم از تحصیل‌اند، بعضی از بچه‌ها در مشاغل سخت در کارخانه‌ها کار می‌کنند، یا مشکلات تحصیلی شدید دارند که نتیجه شرایط خانواده‌هایشان است. اما در این چند روز من و تمام مربی‌هایی که همراه بچه‌ها بودند، از بچه‌ها یاد می‌گرفتیم، بدون اینکه ما یک چیزهایی را به بچه‌ها بگوییم، خودشان به صورت خودجوش هوای دوستان‌شان در تیم‌های دیگر را داشتند، رفتارشان در استراحتگاه گاهی باعث تعجب ما می‌شد، به این دلیل که همیشه آن‌ها را در حال شیطنت و بازیگوشی دیده بودیم.» محسن حرف عرفان را تکمیل می‌کند و از حال و هوای بعد از بازی می‌گوید: «دیروز تیم آمل بازی را به زنجان واگذار کرد، ما نگران بودیم که این دو تیم که قرار است با یک اتوبوس به خوابگاه برگردند، نکند در طول مسیر با هم درگیر شوند یا مشکلی ایجاد کنند، اما همه تعجب کردیم وقتی دیدم تیم زنجان شروع کرد به تشویق کردن تیم آمل و بچه‌ها اصلاً رفتارهایی که ما نگرانش بودیم را نداشتند. این فضا کمک می‌کرد بچه‌ها شکست را بپذیرند و به این فکر کنند که برای بازی‌های بعدی چه نقاط ضعفی دارند.»

محسن معتقد است: «ورزش بهترین راه تأثیرگذاری روی بچه‌های محلات آسیب‌دیده و حاشیه‌نشین است، چرا که ممکن است یک بچه‌ای تمایلی برای درس خواندن و کارهای فرهنگی نداشته باشد، اما هیچ‌کس نیست که از ورزش و مخصوصاً فوتبال فراری باشد، می‌شود در فوتبال فضایی ایجاد کرد که به بچه‌ها مهارت‌های زندگی را آموزش بدهیم، نه به صورت آکادمیک و کلاس‌بندی شده، بلکه از طریق زندگی کردنِ آن مهارت‌ها در شرایط مختلف.»



مسابقات فوتبال همبستگی

در روز جمعه ششم اسفند ماه ۹۴ مسابقات فوتبال همبستگی با حضور پنج تیم پرشین شهرستان سرباز از استان سیستان و بلوچستان، پرشین کوره محمود آباد، پرشین محله لب خط، پرشین محله فرحزاد و پرشین محله دروازه غار تهران آغاز شد. این بازی ها که در مجموعه فرهنگی ورزشی کارگران شهید معتمدی و زمین چمن فرحزاد برگزار شد، تا هشتم اسفندماه ادامه داشت. تیم پرشین شهرستان سرباز علیرغم محرومیت‌هایی که به خاطر ضعف در سطوح مدیریتی و مسئولیت اجتماعی سال‌هاست گریبان استان سیستان و بلوچستان را گرفته، با ارائه بازی سطح بالا خیره‌کننده توانست با سه پیروزی و یک تساوی این بازی‌ها را با موفقیت پشت سر بگذارد. این تیم در بازی مقابل پرشین فرحزاد، پرشین کوره محمود آباد و پرشین دروازه غار به پیروزی رسید و در بازی با پرشین لب خط به تساوی رضایت داد. در انتهای هر بازی نیز بازیکنان برتر اخلاقی و فنی انتخاب شده و مورد تقدیر قرار گرفتند.

یکی از اهداف برگزاری این مسابقات، مطرح کردن استان سیستان و بلوچستان به عنوان مسئله روز بوده است؛ استانی است که از امکانات بهداشتی، آموزشی و خدماتی کافی برخوردار نیست. اما در درون خود استعدادها و قابلیت‌های فراوانی دارد که زمینه شکوفایی و به نمایش گذاشتن آن تا کنون فراهم نشده و به نوعی از دید همگان دور مانده است. اضافه شدن تیم پرشین سرباز به جمع تیم‌های پرشین و حضورشان در این مسابقات از جمله گام‌هایی است که از سوی جمعیت در جهت تحقق اهداف بالا و شناسایی و معرفی استعدادهای فوتبالی این استان برداشته شده است.

از دستاوردهای این رقابت‌ها می‌توان به رشد حس نوع دوستی در میان بچه‌ها، شناخت و درک متقابل آن‌ها از شرایط یکدیگر، ایجاد حس همبستگی و کنار گذاشتن نگاه‌های قوم‌گرایانه اشاره کرد. بچه‌هایی مانند بچه‌های تیم سرباز در استان سیستان و بلوچستان کم نیستند. نادیده گرفتن توانایی‌های آن‌ها، تبعات ناگواری چون اعتیاد و رشد بزهکاری در این منطقه به دنبال دارد و حق داشتن آینده‌ای روشن را از آن‌ها سلب می‌کند.



این روزها تب فوتبال اغلب خانه های ایرانی جمعیت را فراگرفته است. در اینجا می خواهیم به صورت مختصر به دو مورد از مهمترین تورنومنت های فوتبالی پیردازیم که در سال ۹۴ توسط جمعیت برگزار شده است.

فوتبال کودکان، اخلاق پهلوانان

برگزاری نخستین لیگ سراسری پرشین

ساجده آخوندی

کودکان ساکن در مناطق حاشیه‌نشین شهرهای مختلف کشور از جمله تهران خود را از مدت‌ها قبل برای حضور در رقابتی تمام عیار آماده کرده بودند. همگی آمده بودند تا هر آنچه را در توان دارند به نمایش بگذارند. حضور ورزشکارانی چون وحید طالبلو و امین منوچهری و نیز تعدادی از داوران شناخته شده و بین المللی کشور از جمله علیرضا فغانی هیجان و روحیه بازیکنان را برای این بازی‌ها دو چندان کرده بود.

رقابت های «لیگ پرشین» در شهریورماه ۹۴ برگزار شد. تیم های پرشین جمعیت از محله های لب خط، خاک سفید، مولوی، شهر ری، دروازه غار و فرحزاد تهران، و نیز تیم های پرشین کوره محمود آباد، ملک آباد کرج، ساری، گرگان، مشهد، امل و زنجان، حاضران در این رقابت ها بودند که در دو رده سنی نونهالان و نوجوانان مجموعاً در قالب ۱۸ تیم با هم به رقابت پرداختند.

در پایان در رده سنی نوجوانان تیم های دروازه غار، فرحزاد و لب خط شوش به ترتیب مقام های اول تا سوم را از آن خود کردند. در رده نونهالان نیز تیم های پرشین زنجان، کوره محمودآباد و مشهد در جایگاه اول تا سوم ایستادند. در میان همه تیم‌ها، تیم امل موفق به بالا بردن کاپ اخلاق شد.

حسن حسنی از تیم کوره محمود آباد در رده نونهالان با هفت گل زده و جواد آهنگر از تیم دروازه غار در رده نوجوانان با شش گل زده عنوان آقای گل در این رقابت ها را از آن خود کردند.

یکی از مهمترین نکاتی که در نخستین دوره لیگ پرشین به چشم آمد، حاکم بودن روحیه دگرخواهی و دوستی میان بازیکنان تمام تیم‌ها بود. خبرنگاران، پیش‌کسوتان و کارشناسان ورزشی که شاهد این مسابقات بودند اذعان داشتند که میزان ادب، صمیمیت و رعایت اخلاق پهلوانی در میان بازیکنان حاضر در این لیگ، بسیار فراتر از سطح اول فوتبال کشور است. لیگی که در آن تیم برنده با شاخه گل به استقبال تیم بازنده می‌رفت و برد و باخت به هر بهایی ارزشمند شمرده نمی‌شد و پیش و بیش از هر چیزی، دوستی‌های حقیقی پاس داشته شد.

توبازی، اخلاق برام از بُرد مهم تره

مریم افراز



در نخستین دوره لیگ پرشین، بعد از هر بازی با دو بازیکن - یکی از تیم برنده و دیگری از تیم بازنده - درباره حس‌شان از حضور در لیگ پرشین و آرزوهایشان مصاحبه می‌کردیم. می‌خواستیم کمی از درپچه چشم بچه‌ها به زندگی‌شان و نیز به این مسابقات و آثار و نتایجش نگاه کنیم.

محمد ولی ۹ ساله از پرشین ملک آباد کرج:

۲ سال است که بازی میکنم. کلاس سوم هستم و الان حس خیلی خوبی دارم. دوست دارم بزرگ شدم فوتبالیست بشم خیلی خوشحالم که اینجام و ناراحت از باخت نیستم. آرزو دارم با کریستین رونالدو سر میز ناهار بشینم. می‌خوام به همه ی آدم‌ها بگم: امیدوارم و آرزو دارم همه ی بچه‌هایی که مثل من غم دیدن به یه جایی برسند. من کودکان کار را خیلی دوست دارم. اما کار کردن بچه‌ها رو دوست ندارم. دوست دارم بچه‌ها به مدرسه برن و کاش همه ی بچه‌ها الان اینجا بودن، ملک آباد پارک نداره تازه دارن براش پارک می‌سازن، تو فوتبال برای من اخلاق مهم تر از بردن هست و آرزو اینه که بزرگ شدم مثل همه ی فوتبالیست‌ها برای کشورم مفید باشم و محبوب بشم.

علی ۱۴ ساله از پرشین لب خط تهران:

کلاس دوم هستم. قبل از شروع جدی تو کوچه‌ها فوتبال بازی می‌کردم. ۲ ساله که در خانه علم بازی می‌کنم، تونستم باور کنم که قهرمانم، که روزی جلوی تماشاچیا بازی کنم و گل بزنم. لحظه‌ای که گل زدم خیلی خوشحال شدم، حس خوبی دارم، آرزو دارم لب خط رو قهرمان کنم پرچمش همیشه بالا باشه چون خیلی لب خط رو دوست دارم. تو بازی اخلاق برام از برد مهم تره.

مهدی ۱۶ ساله از پرشین فرحزاد تهران:

اول دبیرستان هستم و ۷ و ۶ ماه هستش که دارم بازی می‌کنم، حس خیلی خوبی دارم که کنار بچه‌ها بازی می‌کنم و مربی‌ها از هر لحاظ مراقبمون هستن، من تو شهر بازی کار می‌کنم، اما الان که اینجام بعد از بازی حس میکنم یه قهرمانم. من دوست دارم بچه‌ها درس بخونن و آرزوی سلامتی برای همه شون دارم. آرزو می‌کنم همه ی آدمایی که بی سرپناه هستن و مدرسه نمیرن اوضاعشون بهتر بشه و خونه دار بشن و بچه‌ها مدرسه برن. تو ورزش برام اخلاق مهم تر از بردن هست.

جبار ۱۲ ساله از پرشین گرگان:

کلاس اول راهنمایی هستم و به طور جدی ۱ سال و نیم هست که در خانه ایرانی بازی می‌کنم. الان که اینجا هستم خیلی حس خوبی دارم. قبلا فکر نمی‌کردم قهرمان بشم اما الان حس قهرمانی دارم. آرزو اینه که فوتبالیست معروفی بشم. من آرزو دارم که خودم و همه ی بچه‌ها به جای کار کردن فوتبال بازی کنیم و پیشرفت کنیم؛ من دوست دارم همه بدونن گرگان قهرمان میشه؛ در بازی اخلاق خیلی مهمه.

یوسف ۱۳ ساله از پرشین ملک آباد کرج:

۳ ماه هستش که دارم بازی میکنم؛ از اینکه سعی و تلاش خیلی خوبی داشتیم حس خوبی دارم، ما هر چی توان داشتیم گذاشتیم، برام نتیجه مهم تر بود اما سعی خودمون رو انجام دادیم. تو خانه ایرانی من کلاس چهارم هستم و خونه ایرانی رو خیلی دوست دارم، من کارت هويت نداشتم اما با سعی خاله‌ها الان کارت دارم و درس می‌خونم و خاله‌ها کمک کردن به اینجا رسیدم. تو مسابقات اخلاق اولویت داره تا برد.

محمود ۱۳ ساله از پرشین زنجان:

کلاس هشتم هستم. من با این بازی‌ها خوشحال شدم و احساس قهرمانی کردم یک سال هست تمرین می‌کنم. من فوتبال رو بیشتر از کار کردن دوست دارم و دوست دارم جای اینکه کار کنم فوتبال بازی کنم. بردن مهم نیست اخلاقه که خیلی مهمه! من آرزو دارم همه ی مریض‌ها شفا پیدا کنن و روزی من بهترین بازیکن زمین بشم.

رضا ۱۴ ساله از پرشین لب خط تهران:

حس عجیبی دارم برام مهمه کدوم تیم میبیره. پر از هیجانم البته برام بیشتر اخلاق مهمه. اگه به داور یا به بازیکنی بی احترامی بشه خودمو نمی‌بخشم! آرزو اینه که همه موفق بشن. تو فوتبال تو درس تو همه چی. هیچ کسی زمین نخوره! من می‌خوام از همه ی جمعیت امام علی تشکر کنم آخه واقعا موندم این ادما از کجا اومدن، هیچ کسی نیست که به ما کمک کنه، آنقدر برام عجیب بود که از خاله پرسیدم: «برای ما این کارارو میکنن به خاطر ثوابشه؟!» اما جواب شنیدم که: «نه ما دنبال ثواب نیستیم ما خاله‌عموهاییی که اینجا هستیم وقتی می‌بینیم بچه‌ها تو خیابونا دارن کار میکنن و اذیت میشن دیگه طاقت نیاوردیم و نمیاریم و اومدیم تا کاری کنیم» من خیلی برام عجیبه و واقعا ممنونم از اینکه این آدم‌ها هستن و دارن این کارا رو انجام میدن!

مهدی ۱۲ ساله از زنجان:

۳ ماهه بازی می‌کنم الان چون استرس دارم نسبت به قبل بدتر بازی می‌کنم. روز افتتاحیه خیلی خوش گذشت. من حیوونا رو خیلی دوست دارم اینجا یه زنبور نیشم زد یه طوطی هم

دیدم. ما قهرمانیم و من آرزو دارم جای رونالدو رو بگیرم و می‌خوام از طرف همه بچه‌هایی که نمیتونن بازی کنن یه چیزی بگم، کمکشون کنین!

صمد ۱۲ ساله از پرشین محمود آباد:

۱ سال تمرین داشتم، خوشحالم داریم میریم نیمه نهایی. اخلاق از برد و باخت مهم تره. اما اگه می‌باختیم ناراحت می‌شدم. آرزو اینه که برم تیم ملی افغانستان. کشورم رو دوست دارم. دل‌م می‌خواد بزرگ شدم برگردم. البتهایران و ایرانی‌ها رو هم دوست دارم. تیم پرشین همیشه قهرمانه. همه قهرمانن. تو این مدت احساس می‌کنم بزرگ شدم و قهرمانم.

خالد ۱۳ ساله از شهری تهران:

۳ ماه تو لیگ بازی کردم. هم حس خوبی دارم و هم حس بدی دارم چون باختیم اما خوبه باز چون اولین بارمون بود. کلاس پنجم هستم و درس و فوتبال رو بیشتر از کار کردن دوست دارم. ما با اخلاق باختیم و خیلی ناراحت نیستم. آرزو اینه که تو افغانستان بهترین فوتبالیست بشم. آرزو اینه که هر کی وارد تیم میشه قهرمان بشه. من از تیم شهری به همه می‌خوام بگم: با اخلاق بازی کردن خیلی مهمه حتی اگه باختی اما با اخلاق!

امیر محمد ۱۶ ساله از گرگان:

قراره برم خونه علم درسو بخونم، چون تو این چند سال توی مدرسه خوب درس یاد ندان بهم و یاد نگرفتم. بازی ای که داشتیم خوب بود اما دوست داشتم می‌بردیم. ۳ ماهه بازی کردم. آرزو هام اینان که برم درس و خوندن نوشتن یاد بگیرم و اینکه تیم پیشرفت کنه.

امیررضا ۱۶ ساله از لب خط تهران:

وضعیت زندگی نمی‌ذاره مدرسه برم. باید برم سر کار ولی خیلی دوست دارم مدرسه برم. کیه که بدش بیاد اما خب نمیشه. تقریبا ۶ ماهه فوتبال بازی می‌کنم. از طرف خانه ایرانی مارو می‌بردن تو سالن بزرگ بازی می‌کردیم خیلی خوشحال می‌شدم می‌گفتم بعد از عمری یه تیمی داریم ماهم. هر جمعه می‌رفتیم تمرین. آرزو دارم تیم پیشرفت کنه بتونیم به بازی‌های استقلال پرسپولیس برسیم و دیگه از کار کردن و از کوچه‌ها جمع بشیم چون کوچه‌ها وضعشون خرابه. ممکنه ماهم خراب بشیم! دوست دارم آینده ی تضمین شده داشته باشیم. آینده ی سالمی داشته باشیم امیدوارم یه کاره ای بشیم تو این مملکت.

محمد ۱۴ ساله از دروازه غار:

۲ سال و ۸ ماهه بازی می‌کنم و حس عالی ای دارم. من عاشق فوتبالم همه جا بازی می‌کردم تو مدرسه، محله، باشگاه... از تیم راضی هستم آرزو دارم. گلر تیم ملی بشم. بچه های دروازه غار واقعا فوتبالیستون عالیه چون کسی از اونا حمایت نمی‌کنه مجبورن تو محلات بازی کنن الان که از ما حمایت شده اما هنوز خیلی ها موندن الان اونا فوق ستاره ن که فرصت بازی کردن ندارن پس مجبورن تو خونه بمونن یا سرکار برن...

علی ۱۳ ساله از پرشین قلعه ساختمان مشهد:

من مدرسه نمیرم. خانه علم میرم. فوتبال بازی کردن رو خیلی دوست دارم. تو تیم ۲ ساله بازی می‌کنم؛ اگه ببازیم اما بازیمون اخلاقی باشه ناراحت نمیشم. وقتی گل زدم خوشحال شدم که تیم قهرمان و سوم میشه. برای خودم هیچ آرزویی ندارم دوست دارم بقیه با من بازی کنن. من همه ی بچه هارو دوست دارم مثل برادرم.

علی ۱۵ ساله از پرشین لب خط تهران:

کار میکنم اما دوست دارم جای اینکه برم سرکار بازی کنم. دوست دارم مدرسه هم برم. ۳ ماهه بازی می‌کنم. تو این چند ماه تمرین حس می‌کنم بازی بهتر شده. آرزو دارم بزرگ شدم فوتبالیست ماهری بشم و برای همه آرزوی صعود رو دارم و سرفراز تیم ملی ایران بشیم و مثل استقلال و پرسپولیس مسابقه بدیم. دوست دارم فوتبالیست ماهری بشم تا برای آینده مفید باشم. الان خودم رو یه فوتبالیست واقعی میبینم!



حبیب ۱۵ ساله از پرشین گرگان:

کلاس ششم هستم یک ساله تمرین می‌کنم. تو این مدت تمرین کردیم و سخت گرفتیم و تلاش کردیم. آرزومه در آینده یه فوتبالیست ماهر بشم و معروف بشم. تو اردو همه باهم رفیق شدیم و هوای همو داشتیم. حس می‌کنم قهرمانم!

ارسلان ۱۵ ساله از پرشین فرحزاد تهران:

کلاس نهم هستم و یک ساله که تو این تیم بازی می‌کنم. احساس می‌کنم میبیریم و قهرمانیم. آرزو دارم همه به آرزوهاشون برسن. از طرف بچه های فرحزاد می‌خوام بگم همه دوست دارن برن مدرسه و دوست دارن باهاشون خوش اخلاق رفتار بشه و من امیدوارم برم مدرسه و درس بخونم.

حامد ۱۵ ساله از پرشین دروازه غار تهران:

کلاس ششم هستم دوست دارم جای کار کردن فوتبال بازی کنم. ۵ ماهه تو لیگم خیلی از نظر تکنیکی پیشرفت کردم و چیزای جدید یاد گرفتم. حتی یاد گرفتم با اخلاق باشم. آرزو دارم یه آدم خوبی باشم و آرزو دارم بقیه به هرچی میخوان برسن از بچگی ایران بودم و ایران رو بیشتر از افغانستان دوست دارم. فوتبال تونسته اخلاق بچه های دروازه غارو بهتر کنه.

سامان ۱۲ ساله از پرشین آمل:

کلاس ششم هستم. یک ساله تمرین می‌کنم. اوایل ضعیف تر کار می‌کردم ولی الان روبه پیشرفتم و از پیشرفتم راضیم. این سفر خیلی خوش گذشت با همه دوست شدیم. من آرزو دارم خوش اخلاق بشم؛ با همه خوب باشم و با کسی دعوا نکنم. من می‌گم فوتبال حق همه ی بچه‌هاست. بزرگترین آرزوم اینه که خلبان بشم.

احسان ۱۳ ساله از پرشین زنجان:

کلاس هفتمم و ۶ ماهه بازی می‌کنم. خوشحالم و آرزوم اینه که قهرمان بشیم. الان با مشهدی ها بازی دارم و درست و اخلاقی بازی کردن برام مهم تره.

امیر حسین ۱۳ ساله از پرشین قلعه ساختمان مشهد:

میرم خونه علم که درس بخونم و ۱ سال و نیم میشه که فوتبال بازی می‌کنم. می‌خوام فوتبالیست بشم و آرزو دارم رفیقام فوتبالیست بشن. همه ی روزهایی که اینجا بودم خاطره بود. بچه ها و مسابقات رو دوست داشتم.

رضا ۱۴ ساله از پرشین قلعه ساختمان مشهد:

خونه علم میرم. کلاس ششم هستم. ۲ ساله فوتبال بازی می‌کنم. الان پیشرفت کردم و احساس می‌کنم بزرگ شدم. من تو کارخونه‌ی زغال کار می‌کنم و دوست دارم جای اینکه به خاطر ۴۰۰ تومن حقوق از ۸ صبح تا ۱۰ شب هرروز سرکار برم فوتبال بازی کنم. انقدر اینجا و آدامشو دوست دارم که دلم

میخواد این ثانیه ها نگذره اگه هفته بعد برسه باز باید برم سر کار. مادر من نمیذاشت پیام. اصلا باور نمی‌کردم که مریبا بیان و مادرم رو راضی کنن و من رو ببرن. از اینکه اومدم خیلی خوشحال شدم تا همین سه چهار روز هم باورم نمی‌شد که اینجا. این ساعتها میگذره من به بچه ها می‌گم باید هوای همو داشته باشیم باهم خوب باشیم چون دلمون بعدا تنگ میشه وقتی به گذشته فک میکنی قلبت یه جوری میشه. آرزوم اینه که انسان خوبی باشم و مریض نشم. آرزو دارم همه ی آدمها به آرزوشون برسن. من خودم حاضرم برم به بچه هایی که نمیتونن فوتبال بازی کنن و یاد بگیرن یاد بدم. امیدوارم این خوبی و دوستی تا ابد بمونه. آرزو دارم هفته‌ی بعد نرسه و یه هفته اینجا بیشتر بودیم تا من کار نمیکردم. به دستام نگاه کن! سیاه شده! مزخرف ترین کار دنیاست، کار تو کارخونه ی زغال! [مربی‌اش می‌گوید: با همه‌ی این دردهاش شادترین بچه است همه ی مارو میخندونه و بی نهایت استعداد داره، تو ورزش، تو تئاتر، سینما و...]

اسماعیل ۱۶ ساله از پرشین ساری:

من کارم رو دوست ندارم. سر کار دو بار دستم رو بریدم. فوتبال خیلی خوبه. دوست داشتم تیمم قهرمان بشه که نشد. اینجا خیلی خوش گذشت. دوست دارم همه تو فوتبال به یه جایی برسن و من در آینده یه بازیکن با اخلاق باشم. مثلاً اگه یکی از بازیکنها خواست درگیر بشه سریع آرومش کنم و صلح برقرار کنم. اولین باره کاپیتان شدم. چون دفاع آخر منم و بزرگترم. دوست دارم کاپیتان بمونم.



هفت سین و یلدای فراموش شده!

مریم محجوبیان



- می‌دونی امشب شب یلداست؟

- یلدا؟! یلدا که اسم خواهرمه که سر چهارراه فال می‌فروشه!

- می‌دونی لحظه‌ی سال تحویل چه لحظه‌ای هست؟

- آره وقتی که من سر چهارراه حاجی فیروز می‌شم اما دل‌م نمی‌خواد جلو مردم ادا در بیارم تا اونا شاد باشن و من پول بگیرم.

در کوچه‌هایی که بوی غربت می‌داد، قدم گذاشتیم تا بچه‌ها را به یک جشن دعوت کنیم، اولین جشنی که تا به حال در محله‌ی دروازه غار گرفته می‌شده! بچه‌ها حتی با نام جشن هم بیگانه بودند. مرد میان‌سالی می‌گفت ما فراموش شده‌های شهر هستیم، یلدا را یادمان رفته بود، به هندوانه قرمز لبخندی زد و گفت شما نور را به این محله آوردید. بعد از مدت‌ها حس کردیم کسی به یادمان هست.

سال ۱۳۸۶ جمعیت تصمیم گرفت آیین یلدا در کوچه‌های فقر را برگزار کند. جشنی که قرار بود آیینی شود برای تقسیم شادی به منظور ترویج دگرخواهی؛ قرار بود برکتی شود برای تشکیل خانه‌های ایرانی؛ قرار بود در طولانی‌ترین شب سال نور به جنگ سیاهی و ظلمت برود و در آغاز زمستان سلام‌شان را به گرمی پاسخ بدهیم تا سرمای زندگی‌شان سخت سوزان نباشد.

«بیقرار پشت در بودند پر از شور کودکان، وارد شدند و فضا را پر کردند از عشق.»

هندوانه، لیو، باقالی، آجیل، شیرینی، انار همه را در مشمای خود می‌ریختند و در جواب ما که همین‌جا بخورید، می‌گفتند: «باید ببریم خونه تا بقیه هم بخورند» و تو می‌ماندی این همه مهر، حتی در قبال پدری که هر روز در دود مواد، کودکی او را به یغما می‌برد. یلدا هر سال برگزار شد و هر سال بزرگتر و بزرگتر، تا جایی که در سال ۱۳۹۴ در بیشتر شهرها و استان‌هایی مثل اصفهان، آمل، البرز، ساری، گرگان، زنجان، بوشهر، کرمانشاه، خراسان رضوی، شیراز، قم، سیستان بلوچستان، کردستان، ایلام و... برگزار گردید.



به بهار ۱۳۸۷ نزدیک می‌شدیم، بهاری که با «حوّل حالنا» شروع می‌شود و همه می‌خواهند در بهترین و مقدس‌ترین جاها و کنار بهترین عزیزان‌شان باشند.

آن سال جمعیت می‌خواست در لحظه سال تحویل کنار کودکانی که حتی از داشتن یک خانواده سالم هم محروم بودند، باشد. کنار کودکان نشستیم و گفتیم: ارباب خودم بز بزن قندی، ارباب خودم چرا نمی‌خندی؟!

بین خنده‌های‌شان روزهای سخت‌تهایی در یک سال گذشته را شمردیم؛ ۱۰۹۷۸۵۶۷۸۹۱۰ و سال عوض شد. دست‌هایمان را به دست‌هایشان دادیم و دعا کردیم؛ حال او به بهترین حال تبدیل شود و حال ما هم از خودخواهی‌ها و روزمرگی‌ها به بهترین حالت تبدیل شود.

واقعاً سخت بود که خانواده‌هایمان قبول کنند در این لحظات کنار سفره‌ی هفت سین نباشیم، یا آن‌ها کنار سفره هفت‌سین ما باشند، هفت‌سینی به زیبایی سارا، سمیرا، سهیل، سوسن، سیاوش، سعید و سینا که تا به حال سفره‌ی هفت‌سینی ندیده بودند و حاضر بودند عیدی و شام بگیرند اما یکی از ظرف‌های هفت سین را به خانه ببرند.

در آخرین روز سال ۱۳۹۴ آیین هفت‌سین با تمام خانواده‌هایی که ثبت‌نام می‌کردند تا در این لحظه‌ی خاص کنار بچه‌ها باشند برگزار گردید.

به من گفته بودند متن احساسی نویسم اما نمی‌شد، یلدا که یلدا بود و سال نو که هر سال تکرار می‌شد، اما این تغییر، به وجود آمدن آیین مهر بود و دگرخواهی و برکت، پر از احساس زیبای انسان بودن، برکتی به وسعت خوشحالی ۲۵۰۰ کودک در کل ایران در سال ۱۳۹۵، برکتی به اندازه دویست تومانی که خامی در سال ۸۶ داد و کل دارایی‌اش بود و امسال نیز در آمل با دویست تومان این قصه تکرار می‌شد.

۲۵۰۰ کودک

هفت‌سین و یلدا برکتهایی داشت به اندازه‌ی تشکیل خانه‌ی ایرانی ساری، اصفهان و دروازه‌غار و ثبت خاطراتی زیبا؛ مردی هفتاد ساله که امسال با اشکی در چشم می‌گفت: «بهترین لحظه‌ی سال تحویل زندگی‌ام بود» و این قصه هر سال از زبان کسانی شنیده می‌شد.

یلدا و هفت‌سین مثل تمامی طرح‌های جمعیت به وسعت بیداری و آگاهی بود تا اعضایی که آمدند، بمانند و سعی کنند رنج فرزندان سرزمین‌شان کم‌تر و کم‌تر شود.



زبان عشق را کودکان تعلیم می دهند

گزیده‌ای از سخنان شارمین میمندی نژاد (موسس جمعیت) درباره کودکان

خودخواهی هاست. خودخواهی عین شیطان است. تجلی خداوند در انسان باعث می شود در خانه آدم های آسیب دیده موثر و بابرکت باشیم و قادر باشیم برای کودکانی بی پناه پدری کنیم.

من وقتی به عراق رفتم، وقتی بر سر گور دسته جمعی ۸۵۰ بچه گردنشسته بودم، با خودم گفتم خدایا چطور از سر گور این بچه ها بلند شوم؟! روزگاری خواهد رسید که اگر درست خداوند خودم را یافته باشم، دختری در جهان به فحشا نمی رود. این راهی است که شما انتخاب می کنید. زنده بودن، به داشتن ذهنی زیباست. مثل خورشید بی توقع. در حال تقسیم ثروت هایش. اینکه روزی بیدار شوی و بگویی من می خواهم زندگی ام را در راه حقیقت بگذارم. خداوند به موسی می گوید قیام کن! موسی به خدا می گوید من آدم کشتم! خدا می گوید به تنهایی یا با جمع قیام کن! مسئولیت رفع گرسنگی در این جهان بر دوش من است و منیت من به کنار خواهد بود. دائم باید بگویم خدایا! توان مرا در این راه زیاد کن. باید حرکت کنی و بروی جلو. وقتی تمام رویایم هدفی مشترک شد، من و تو یکی هستیم. کائنات این گونه آدم ها را به هم می رساند و هر چه بیشتر شویم، خدا را بیشتر در آغوش می گیریم.

اگر پرده های غفلت از جلوی چشمانمان برداشته شود می بینیم که برازنده جهان ما نیست که کودکی در آن آسیب ببیند. هنگامی که به کودکان، این معصوم ترین موجودات جهان تجاوز شود، چگونه ما می توانیم از این جهان رستگار و پاک هجرت کنیم؟!

ما در جمعیت می خواهیم زبان عشق را یاد بگیریم و این زبان را کودکان تعلیم می دهند. کودکان چراغی دارند که بر روی وجود ما می اندازند. من تنها می توانم مسیر بودن در کنار این معلمان بزرگ را نشانان دهم. هدفی هم جز این ندارم. در مسیر خدمت به این کودکان شما به عجز خواهید رسید و در آن زمان است که حمایت خداوند را احساس خواهید کرد.

کمترین تأثیر ما این است که فردا از این کودکانی که سال ها کنارشان بوده ایم، پدران و مادرانی آزارگر و بیمار به وجود نیاید که به فرزندانمان تعرض کنند، دختران کوچکشان را وحشیانه ختنه کنند یا دیکتاتورهایی از آنان به وجود نیاید که پدر سالاری را بیش از پیش بر جامعه تحمیل کنند.

اگر وجدان داشته باشیم، خدا با ما حرف می زند. در حقیقت مفهوم دین، مفهوم وجدان آگاه ماست. تا وجدان ما آگاه نشود، ما از نظر دین باوری به خداوند نمی رسیم. وجدان آگاه همان خود نیست، چون خود سرآمد همه

از یک دیدگاه، کودکان مناطق فقیرنشین برگزیده کائنات اند و اگر شما با یک عمل درست و مستمر در کنارشان باشید، آن ها تبدیل به گوهرهایی می شوند که می توانند جامعه شان را تغییر دهند. این بچه ها در درونشان به نوعی خیر و شر مطلق دارند و اگر به سمت شر بروند، آن را آن قدر قوی پیاده می کنند که حرف ندارد و وقتی هم به سمت خیر می روند به قدری زیبا آن را پیاده می کنند که تو حیرت می کنی. توانایی بالایی دارند. اتفاقی که برای این کودکان می افتد، باید عینی باشد نه ذهنی.

همه جا دارم بیم و بشارت می دهم. بیم می دهم که اگر نباشیم کنار این بچه ها زندگی مان چقدر تاریک خواهد بود. اگر یک کودک رنجی بزرگ ببیند و برای ما سیگنالی منفی بفرستد، عاقبت همه ماست که تاریک می شود. نوزادی را فرض کنید که به دنیا می آید و پدرش دود مواد به صورت او فوت می کند، در همان لحظه، قیمت و ارزش انسان و انسانیت سقوط می کند.

زمانی که فعالیت جمعیت را شروع کردیم، نوزادی به نام رویا جانش را از دست داد، حالا پس از دو دهه از آن زمان، همان اتفاق تکرار شد. ما همچنان تنها هستیم. به گفته مسوولان متاسفانه روزانه در تهران سه تا چهار کودک با اعتیاد به دنیا می آیند. تعداد بی شماری از کودکان کار نیز در معرض آلوده شدن به اعتیاد قرار دارند، در چنین شرایطی کج دار و مریض رفتار کردن در مقوله اعتیاد، شرم آوراست. رویا نوزادی بود که از شدت سوء تغذیه و مصرف مواد در طول ده روز باقیمانده زندگی اش حتی نای گریه کردن هم نداشت و فقط ناله می کرد و بعد از گذشت چهار ماه زندگی سخت در بیمارستان مرد، چون هیچ کس در این اجتماع، مسئولیت این کودک را از ابتدا به عهده نگرفت. متاسفانه هیچ سازمان و ارگانی در خصوص مسئولیت حل معضل اعتیاد نوزادان و کودکان فکری نمی کند و ما همیشه شاهد به دنیا آمدن کودکان معتاد از مادران معتاد و همچنین شاهد فروش و مرگشان هستیم و خواهیم بود.

وقتی ما در خانه های ایرانی بر روی بچه ها کار می کنیم، به نوعی به طور همزمان روی خودمان هم داریم کار می کنیم. وقتی با این بچه ها کار می کنیم، در مسیر برکت گام بر می داریم و در این مسیر برای هر چه بهتر کمک کردن به این بچه ها باید چیزهایی که نداریم را کسب کنیم. بعضی ها این تفکر غلط را دارند که مثلا با کار در خانه های ایرانی جمعیت، از درس و زندگی خودشان می افتند. در حالی که وقتی شما یک کار پربرکت برای یک کودک انجام می دهید، نظم زندگی و شخصیت خودتان تحت تأثیر این انرژی قرار می گیرد. به همان میزانی که انرژی منفی در جهان وجود دارد، وقتی در مسیر برکت زایی حرکت می کنید، به همان میزان انرژی مثبت دریافت می کنید و تأثیر آن را زندگی به صورت عینی مشاهده می کنید. وقتی شما از داشتن ده ها کودک استقبال می کنید، هر آنچه در شما زشت بود، تبدیل به زیبایی می شود. تمام انرژی هایتان که صرف ذهنیات منفی می شد، از هنگامی که این کار را آغاز می کنید، تبدیل به انرژی مثبت می شود؛ به شرطی که شما در طول این مسیر حرکت کنید.

من به کودکی که در خیابان است، ظلم نمی کنم. نخستین ظلم ما در حق این کودکان، فراموش کردن آنان در روزمرگی است. نمی شود در این راه، سست و بی احساس قدم برداشت. شاید فکر کنیم خیلی سخت است مثل کسی چون مادر ترزا زندگی کنیم. اما این روزمره بودن و روزمرگی کردن، کار سخت تری است. دستانتان را خالی کنید و پرواز کنید. اولین تصمیم این است که کنار فقرا باشیم. فقط در راه خدا باشیم. فی سبیل الله با سبیل الله فرق دارد. کسی می خواهد راه خدا باشد. بخواید که راه خدا باشید و با خود بگویید من باید به عنوان درخشان ترین مسیر به سوی حقیقت باشیم. راه خدا بودن روش دارد. برای تبدیل شده به راه خدا، امروز و فردا نکنید. استقامت، مقاومت، یاری و کوشش، صبر در این راه مهم است. کسی که در راه خداست، ممکن است از این راه هم بیرون بیاید. راه خدا شدن، خواسته و خواهش خیلی بالایی است.



۱. اشتغال زایی برای حدود ۳۰۰ نفر از زنان مناطق حاشیه نشین در قالب خانه های ایرانی و خانه های اشتغال (آشپزی، بافندگی، خیاطی، سوزن دوزی، سفال گری و...) در تهران در مناطق خاکسفید، لب خط، مولوی، فرحزاد و در ملک آباد کرج و نیز در شهرهای مشهد و ساری.

۲. برگزاری کلاس های آموزشی مستمری چون سوادآموزی و هنرآموزی برای ده ها نفر از زنان مناطق تحت پوشش.

۳. برگزاری طرح صفای سعی در موسم حج : این طرح در حمایت از زنان سرپرست خانوار و با جلب حمایت و مشارکت حجاج و کاروان ها، هر سال برای خودکفایی هفت نفر از زنان یادشده برگزار می‌شود. تأمین مسکن، اشتغال‌زایی مناسب، حمایت از فرزندان و پیگیری و حل مشکلات درمانی خانواده های این زنان، به شیوه ای که توان خودگردانی و استقلال از کمک های غیر، حاصل گردد و خانواده از فهرست مددجویان تحت پوشش خارج شود.

۴. برگزاری کارگاه های مرتبط با روانشناسی و مشاوره، پزشکی و مامایی، بهداشتی و تغذیه، ورزش و هنر برای صدها نفر از زنان روستاها و حاشیه های فقیرنشین شهرها در طول سال توسط تیم های سیار و یا با کمک تیم های مستقر در خانه های ایرانی.

۵. برگزاری طرح مادرانه با هدف حمایت از مادران باردار و نوزادان آسیب دیده و یا در معرض آسیب در ایام ولادت حضرت فاطمه (س) و روز مادر. ده ها زن در طول سال در مناطق مختلف شهرها با خدمات درمانی و حمایتی و گاه اورژانسی این طرح، از خطر مرگ نجات یافته و یا از بیماری های ناشی از سوءتغذیه و مشکلات دیگر در جنین پیشگیری شده است. مادران باردار زیر ۱۵ سال، مادران افغان، مادران درگیر اعتیاد و کارتن خواب از جمله زنانی هستند که تحت پوشش این طرح قرار می‌گیرند.

۶. برگزاری اولین سمینار اجتماعی بارداری و اعتیاد در پائیز ۱۳۹۳ : متأسفانه اعضای داوطلب جمعیت امام علی در مواجهه با مسائل حاد زنان مناطق حاشیه، با فقدان زیرساخت های درمانی پایدار، حقوقی، حمایت اجتماعی و فرهنگی از مادران باردار درگیر اعتیاد روبه رو شدند و تلاش کردند با برگزاری این سمینار به طرح مسئله در میان مسئولان و فعالان جامعه مدنی و اقشار دانشگاهی بپردازند. آسیب های عدم رسیدگی به این مادران، مواردی چون فروش نوزاد، تولد نوزاد معتاد، زایمان در خیابان و نوزاد دزدی است که پیش از این طبق روال معمول، در ابتدا به عنوان سیاه‌نمایی و اغراق رد و مورد بازخواست قرار می‌گرفت، اما امروز که موارد قابل توجهی از این دست دائماً در رسانه ها مطرح می‌شود، جای انکاری باقی نمانده است و متأسفانه باید گفت آمار آسیب ها و خطرات یادشده، به دلیل افزایش اعتیاد در میان زنان رو به فزونی است.

علاوه بر این در سمینار "اعتیاد کودکان و نوجوانان در محلات معضل خیز" (بهمن ۹۳) که توسط جمعیت برگزار شد، به صورت مبسوط به رابطه مستقیم اعتیاد کودکان با تولد از مادر معتاد و اعتیاد مادر پرداخته شد.

۷. برگزاری جشن سالانه مادرانه در تمام نمایندگی های جمعیت در سراسر کشور برای صدها نفر از زنان. این مادران هرساله از این جشن به عنوان بهترین روز زندگی‌شان یاد می‌کنند. زنان همسران معتاد، زنان دستفروش چهارراه ها، زنان آسیب دیده و زنان نجات یافته از اعتیاد از جمله مادران شرکت کننده در این جشن هستند.

۸. ارائه خدمات درمانی به صدها نفر از زنانی که به دلیل بی پولی، بی سواد و تعصب نابجای مردان، از ساده ترین بیماری ها در بلند مدت آسیب فراوانی می‌بینند. ارائه این خدمات پزشکی و دندانپزشکی با همکاری پزشکان داوطلب و همچنین مراکز آزمایشگاهی و درمانی خیریه صورت می‌پذیرد. تا کنون جراحی و بیماری های چشم، عفونت های زنانه و مشکلات دندانپزشکی از جمله شایع ترین مشکلات مراجعان بوده است

گزارشی از جلسه مجمع زنان

اردیبهشت ماه ۹۵

موضوع: ازدواج زود هنگام دختران در اقوام مختلف

در ابتدای جلسه مادران و زنان تحت پوشش که از خانه های مختلف جمعیت در جلسه شرکت کرده بودند خود را معرفی و شرح مختصری از زندگی خود را بیان داشتند و در ادامه در مورد مشکلاتی که به تبع ازدواج زود هنگام خود و دخترانشان به وجود آمده بود به صحبت پرداختند.

. عللی که از سوی زنان برای ازدواج زودهنگامشان بیان می‌شد عموماً در یک یا چند مورد زیر خلاصه می‌گردید:

– فرهنگ و سنن اقوام

– نگرانی از آبروی خانواده بابت دیر ازدواج کردن دختر

– اعتیاد پدر

– مشکلات اقتصادی

. مشکلاتی که زنان در ازدواج زودهنگامشان تجربه کرده بودند، عمدتاً شامل موارد زیر بود:

– ازدواج در سن کم و ضعیف بودن جسم دختران، به سقط مکرر منجر می‌گردد و این موضوع به نوبه خود می‌تواند ناباروری زن را موجب شود.

– اختلاف سنی زیاد بین دختر و پسر که به تبع آن، مرد همسر دیگری می‌کند

– فقدان آگاهی در مورد نگهداری از کودک و مشکلاتی که تربیت ناصحیح ایجاد می‌کند

– عدم شناخت از مسائل زندگی و نحوه برقراری ارتباط درست با همسر که خود منشاء اختلافات بسیاری می‌گردد

– ازدواج های مکرر و ناموفق

– گاهی به دلیل سن کم باردار نمی‌شوند و مرد همسر دیگری اختیار می‌کند

– بارداری های مکرر و به تبع آن پدید آمدن مشکلات بیشتر برای همه افراد و حتی کودکان

– عدم آگاهی به مسائل زندگی متأهلی و بی طاقت شدن در مورد مسائل که می‌تواند گاهی منجر به خودکشی شود

در پایان مادرانی که از محلات مختلف در این برنامه حضور یافته بودند، راه حل هایی را مطرح کردند:

– اختلاف سنی زن و مرد زیاد نباشد

– نقش تربیت خانواده در مورد دختران و پسران (الگوپردازی) پررنگ تر شود

– والدین به‌خاطر حرف مردم فرزندانشان را زود وارد مرحله تشکیل خانواده نکنند

در پایان مادران و زنان از تجربیات و اتفاقات زندگی خود و اطرافیانشان در مورد موضوع جلسه سخن گفتند و این که به خاطر تجربه ای که کسب کرده بودند، حاضر نبودند همان رفتار را با دختران خود داشته باشند و در سن کم آنان را مجبور به ازدواج کنند، حتی اگر اطرفیان ناراضی باشند.

اخبار فعالیتهای جمعیت از تیرماه ۱۳۹۴ تا مردادماه ۱۳۹۵

تیر ۹۴

شانزدهمین آیین کوچه گردان عاشق

همچون سالهای گذشته در تیرماه سال ۹۴ در شب شهادت مولا علی (ع) آیین کوچه گردان عاشق برگزار گردید. در آیین کوچه گردان ۱۳۹۴ تعداد ۷۳۵۵ کیسه حاوی مایحتاج مورد نیاز یک ماهه خانواده های محروم در شب های قدر توسط دانشجویان و مردم، تهیه و به در خانه های این عزیزان که از قبل شناسایی شده بودند، برده شد. همچنین در آیین امسال با تمرکز بر استان های محروم کشور ۸۰۰ کیسه مایحتاج غذایی در استان سیستان و بلوچستان توزیع گردید.



مرداد ۹۴

شروع به کار باشگاه هواداران جمعیت امام علی (ع)

باشگاه هواداران جمعیت امام علی (ع) که از تابستان ۱۳۹۴ راه اندازی شده است، مرکزی است برای توسعه فرآیندهای مددکاری جامعه‌ای و نشر اندیشه دگرخواهانه و در این مسیر، از پتانسیل های هنری، ادبی و علمی جامعه متخصص دانشگاهی و اقدار فرهیخته بهره می گیرد. در این باشگاه نشست های هفتگی و تخصصی برای تحلیل و بررسی موضوعات روز جامعه برگزار می شود و محلی برای آمد و شد دانشجویان و فرهیختگانی است که نگران مسائل جامعه امروز ایران هستند. گفتنی است خانه هنر جمعیت نیز در این همین مرکز قرار دارد.



آیین صفای سعی

هرساله در ایام حج با برگزاری آیین صفای سعی تلاش بر آن است که با معرفی زنان سرپرست خانوار به حجاج به عنوان هاجرهای زمانه که به دنبال تأمین معاش فرزندانشان شبانه روز در تلاش و هروله هستند بخشی از معضلات این گروه از اجتماع کاهش یابد. این آیین در سال ۱۳۹۴ نیز در ایام حج برگزار شد و با شناسایی و معرفی این زنان، حاجیان پس از بازگشت از سفر حج هزینه هایی مثل دادن ولیمه و غیره را جهت بهبود شرایط این زنان پرداخت کردند. برخی از ایشان نیز آن را هدیه ای به روح همسفرانشان که در حادثه منی جان باختند، دانستند.



شهریور ۹۴



پیروزی بازیکنان تیم دارت خانه ایرانی احمدآباد مستوفی در آخرین مرحله جشنواره ورزشی دارت تهران در سال ۱۳۹۴

به گزارش روابط عمومی انجمن دارت جمهوری اسلامی ایران، سومین و آخرین مرحله جشنواره ورزشی دارت تهران بیست و ششم شهریور ماه پیگیری شد. در این دوره از مسابقات بازیکنان تیم دارت خانه ایرانی احمدآباد مستوفی توانستند هر سه مقام برتر را از آن خود کنند.

جشن کارنامه

پنجشنبه ۱۲ ام شهریورماه سال ۱۳۹۴ طبق آیین هرساله مراسم جشن کارنامه کودکان جمعیت دانشجویی مردمی امام علی (ع) در سالن آمفی تئاتر روباز بوستان جوانمردان تهران برگزار گردید. برنامه ای که در آن برای بچه هایی که علی رغم سختی و مشقت به خوبی درس خواندند و همت کردند و نمرات درخشانی در طی یک سال تحصیلی گذشته گرفته اند به بهانه این جشن دست مرزاد گفته شد.



برگزاری نخستین لیگ فوتبال پرشین

با توجه به اهمیت ورزش میان جوانان و به خصوص در محلات حاشیه که معضلات مختلفی از جمله اعتیاد، فقر، بزه و ... گریبان گیر کودکان و نوجوانان محله است، تیمهای ورزشی با هدف ایجاد انگیزه میان کودکان و دادن هویت به کودکان از طریق توجهی که به آنها در فوتبال حرفه‌ای می‌شود و ایجاد الگوهای سالم به جای الگوهای مخرب در اینگونه محله ها تشکیل شده است. بر این اساس جمعیت امام علی (ع) پس از چندین سال فعالیت تیمهای فوتبال پرشین در نقاط مختلف کشور، اقدام به برگزاری یک لیگ بین تیمهای پرشین از نقاط مختلف کشور نمود. لیگ پرشین در آخرین روزهای تابستان ۹۴ و ابتدای پاییز با حضور ۱۸ تیم از محلات مختلف حاشیه نشین سراسر کشور در دو رده نونهالان و نوجوانان برگزار گردید.



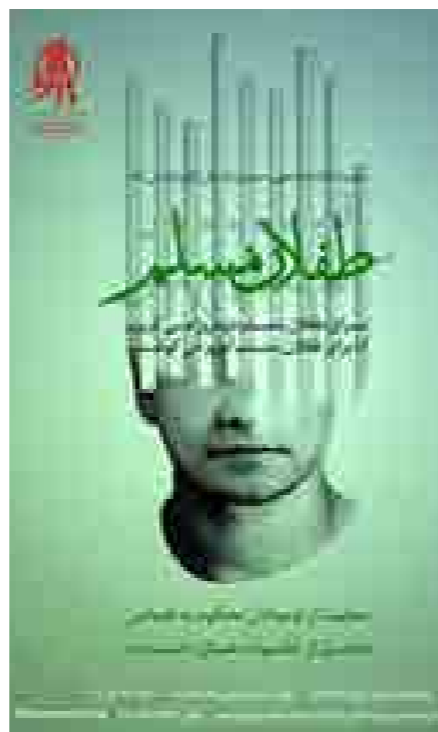
اجرای پرفورمنس آیلان کودک صلح و دریا به مناسبت روز جهانی کودک

در روز جهانی کودک، پرفورمنس «آیلان، کودک صلح و دریا» در ساحل دریای خزر به اجرا در آمد. این برنامه به یادبود آیلان(کودک سوری) و تمام کودکان قربانی جنگ اختصاص داشت و بار دیگر بر تأسفبارترین جنبه جنگ که کشته شدن غیرنظامیان و بی گناهان است، تأکید نمود. این پرفورمنس را گروه هنری متشکل از حدود ۲۰ تن هنرمندان کودک و نوجوانی که از فرزندان جمعیت در محلات خاک سفید، لب خط تهران و شهرستان پاکدشت هستند و در "خانه های ایرانی" آموزش تئاتر دیده اند، اجرا کردند. علاوه بر این برای یادآوری لزوم تقویت صلح در منطقه‌ی ملتهب خاورمیانه با تکیه بر توانایی کودکان در پذیرش و دوستی با یکدیگر، در محل برگزاری پرفورمنس یادشده، جشن بزرگی توسط جمعیت امام علی(ع) با حضور ۳۵۰ کودک از اقوام مختلف از محلات محروم شهرهای مختلف کشور و نیز با حضور تعدادی از کودکان معلول جسمی- حرکتی برگزار گردید.



حضور آثار کودکان تحت پوشش خانه ایرانی شیراز در مسابقات جهانی نجوم آمریکا

مسابقه سال جهانی نور که ۱۵ اکتبر در آمریکا با شرکت آثار کودکان خانه ایرانی شیراز (که دوره نجوم و نقاشی را پشت سر گذاشته اند) برگزار شد. این آثار در قالب تابلو و یک انیمیشن که شخصیت ها و فضاهای آن را خود کودکان طراحی کرده اند، بوده است.



آیین طفلان مسلم

آیین طفلان مسلم که از سال ۱۳۸۵ با رویکرد ترویج نگرشی عمیق به حرکت رهایی بخش امام حسین(ع) و انطباق آن با نیازهای روز جامعه، در ایام ماه محرم برگزار می گردد در سال ۱۳۹۴ نیز با برگزاری همایش در عصر روز تاسوعا در محل فرهنگسرای اندیشه آغاز شده و تا اربعین حسینی ادامه پیدا کرد. در طرح طفلان مسلم امسال ۷ نوجوان محکوم به قصاص با تامین مبلغ وجه المصالحه از محل کمکهای مردمی و کسب رضایت از اولیای دم، آزاد شدند.

هدف این طرح، نجات کودکان و نوجوانانی است که اغلب به علت شرایط بسیار بد و ناهنجار محیطی و خانوادگی و عمدتاً طی دعوای بیگانه مرتکب قتل شده و به قصاص محکوم شده اند. در این طرح تلاش می شود ضمن کسب رضایت برای گذشت بزرگوارانه خانواده های داغدیده مقتولین از قصاص و جمع آوری مبلغ وجه المصالحه با کمک مردم نیکوکار، از یک سو بر لزوم تعدیل و تغییر در برخی قوانین کیفری در حوزه کودکان تأکید گردد و از سوی دیگر بر ضرورت اجرای برنامه های پیشگیری از خشونت در محلات معضل خیز و حاشیه نشین.

آیین شام عیاران

در سال ۱۳۹۴ آیین شام عیاران برای هفتمین سال پیاپی در شامگاه عاشورا با هدف اعتراض به اعتیاد فراگیر جامعه و با شعار "ما از اعتیاد کودکان بیزاریم"، در محله خاکسفید تهران و در میان کودکان خانه خاکسفید، خانواده های آنها، دانشجویان و سایر اهالی برگزار گردید. سپس، همه افراد حاضر -اعم از کودکان، دانشجویان، خانواده ها و اهالی محله- به یکی از پرمعضل ترین پارک های محله خاکسفید رفتند. پارکی که گزارش های زیادی از آسیب های اجتماعی موجود در آن منتشر شده است. هدف آن بود که افراد با حضور در این پارک، انزجار خود را از اعتیاد اعلام کنند و به نشانه ی میل به فردایی روشن و بدون اعتیاد، «شمعی در تاریکی» برفروزند. علاوه بر این، با همت اعضای جمعیت امام علی، در پارک یاد شده برنامه ی «پرده خوانی» ویژه ای به اجرا درآمد که با تأکید بر ضرورت داشتن عزم و غیرتی حسینی برای ریشه کنی اعتیاد، مطالبی عبرت آموز پیرامون وضعیت نگران کننده این معضل در کشور در قالب داستانی تأثیرگذار برای حضار روایت گردید.



نمایشگاه عکس از آسیب های اجتماعی زنان به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان
به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان نمایشگاه عکسی توسط کانون عکاسی باشگاه هواداران جمعیت امام علی (ع) در محل خانه هنر برگزار گردید.



برگزاری کارگاه کتابخوانی

در هفته کتاب و کتاب خوانی کارگاه کتاب خوانی با حضور نوش آفرین انصاری رییس شورای کتاب کودک و ۴۰ کودک از خانه های ایرانی به همراه مربیان کتابخوانی آنان، در باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار شد و در حاشیه این کارگاه نمایشگاهی از نقاشی های کودکان تحت پوشش جمعیت با موضوع کتاب و کتابخوانی برپا شد.

گردهمایی کانون های دانشگاهی به مناسبت روز جهانی داوطلب

به مناسبت روز جهانی داوطلب گردهمایی کانون های دانشگاهی با موضوع موانع فرهنگی - اجتماعی فعالیت های داوطلبانه دانشجویی در محل باشگاه هواداران برگزار گردید. در این گردهمایی که با حضور سرکار خانم فیروزه صابر موسس و مدیرعامل بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان و سرکار خانم زهرا رحیمی مدیر عامل جمعیت امام علی (ع) برگزار گردید. تعدادی از دانشجویان مشکلات خود را در زمینه فعالیت های داوطلبانه مطرح کردند که در مورد آنها به بحث و بررسی پرداخته شد.



فیروزه صابر



نخستین جشنواره موسیقی، تئاتر و نقاشی (ققنوس هنر)
نخستین جشنواره موسیقی، تئاتر و نقاشی با عنوان "ققنوس هنر" با هنرمندی کودکان خانه ایرانی خاک سفید در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آذرماه در محل خانه هنر برگزار شد. در این جشنواره گروه موسیقی کودکان خانه ایرانی خاک سفید که در خانه ایرانی آموزش دیده بودند به اجرای قطعاتی پرداختند. گروه تئاتر از دختران خانه ایرانی خاک سفید نیز که به مدت یک سال آموزش دیده بودند تئاتر زیبایی "سیمرغ" که برگرفته از منطق الطیر عطار نیشابوری بود، رابه نمایش آوردند. در روز پایانی جشنواره هنرمند محبوب کشورمان جناب آقای بهروز بقایی در جشنواره حضور یافتند که اجرای تئاتر سیمرغ مورد توجه و تحسین ایشان قرار گرفت.



روز جهانی مهاجران

۱۸ دسامبر بعنوان روز جهانی مهاجران در تقویم نامگذاری شده است. به همین بهانه کودکان کار و محروم تحت حمایت جمعیت امام علی در هرمزگان که تعدادی از آن ها هم از مهاجران هستند به کناره خلیج فارس رفتند و با درست کردن قایق های کاغذی رنگی، به نشانه همدردی با کودکان مهاجری که چه بسا همزمان در دریاها سرگردانند، آن ها را به آب انداختند تا ضمن اعلام بیزاری دوباره خود از جنگ و پیامد های آن، امنیتی کوچک را روانه آب ها کنند: امنیتی هر چند کاغذی اما رنگی!
این قایق ها حامل دعا ها و آرزوهایی ناب بودند که بر آب های خلیج فارس به حرکت در آمدند.

طرح یلدا در کوچه های فقر

در این طرح در شب یلدا برای کودکان کار و کودکان محله حاشیه جشن گرفته شده و هدیه یلدا (غذا، میوه، آجیل، شال و کلاه) بین آنها توزیع میگردد. این طرح امسال در نمایندگی های جمعیت امام علی در سراسر کشور و به علاوه همزمان در کردستان، سیستان و بلوچستان و ایلام برگزار گردید.



امداد رسانی به آوارگان آسیب دیده از جنگ ساکن در منطقه کردستان عراق

همزمان با آغاز سال نو میلادی تیمی هفت نفره از اعضای جمعیت امام علی (ع) جهت امداد رسانی به آوارگان آسیب دیده از جنگ با اعتبار ۲۵ میلیون تومانی به منطقه کردستان عراق اعزام شدند.

این تیم با هدف ارزیابی وضعیت کمپهای آوارگان جنگ در جهت تأمین نیازهای اولیه آنان اعزام شدند که از دو کمپ عربیت و باریکه در شهر سلیمانیه و دو کمپ در شهر اربیل و همچنین چادرها و کمپهای پراکنده ای که در شهر اربیل وجود داشت بازدید کردند. کیسه های حاوی اقلام غذایی و شوینده در اختیار ساکنین این کمپها قرار داده شد. کمپهای پراکنده ای که در شهر اربیل بودند وضعیت ناگوارتری داشتند که برای آنان بخاری، پتو، زیرانداز لباس گرم و... تهیه شد. و برای کودکان نیز شیرخشک، اسباب بازی و مداد رنگی و دفتر نقاشی تهیه شده و برنامه های فرهنگی اجرا گردید. همچنین برای مسیحیان ساکن در کمپ مراسم سال نو با حضور بابانوئل برگزار شد که سبب شادی کودکان گردید.

طی این سفر حدود ۱۰۰ خانواده شناسایی شدند که در کمپهای پراکنده حضور داشتند و اطلاعات آنها برای امداد رسانی در مراحل بعدی استخراج شد.



جشنواره کودکانه های کوچ

جشنواره موسیقی، عکس و نقاشی از کودکان خانه ایرانی شهر ری، با عنوان "کودکانه های کوچ" در تاریخ ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ دی ماه به همت اعضای داوطلب خانه ایرانی شهر ری و با همکاری مستقیم تعدادی از خانواده های پاکستانی و افغانستانی در محل خانه هنر برپا شد. در این جشنواره نمایشگاهی از هنر دستی سوزن دوزی و غذاهای محلی و همچنین نقاشی با حنا بر روی دست توسط مادران و دختران خانه شهر ری نیز برگزار شد. در روز اول جشنواره فیلم چند مترمکعب عشق به نمایش درآمد. همچنین اجرای سرود "سرزمین من" با لهجه افغانی توسط کودکان افغانستانی از برنامه های دیگر جشنواره بود.



اعزام نمایندگان جمعیت امام علی (ع) به سازمان ملل متحد

نمایندگان جمعیت امام علی (ع) امسال در دو کنفرانس حقوق بشر در مقر اروپایی سازمان ملل در ژنو و نیز کنفرانس زنان در مقر نیویورک شرکت کردند. در این برنامه ها نمایندگان جمعیت در دو همایش به ترتیب به موضوع های وضعیت کودکان پناهجوی سوری در اقلیم کردستان عراق و توانمندسازی مادران محله های حاشیه در ایران پرداختند. همچنین بیانیه های این جمعیت در خصوص مطالب مرتبط با این کنفرانس ها قرائت شد.

ششمین جشنواره غذا و بازارچه خیریه بوی عیدی

بازارچه بوی عیدی هرساله با رویکرد حمایت از کودکان کار و محروم و حمایت از زنان سرپرست خانواده برگزار می شود، برای ششمین سال متوالی در تاریخ ۱۲، ۱۳ و ۱۴ اسفند ۱۳۹۴ در مجتمع فرهنگی - ورزشی تلاش برگزار شد.

در بازارچه امسال نیز همچون سالهای پیشین مراکز جمعیت از سراسر کشور (سیستان و بلوچستان، فارس، یزد، کرمان، بوشهر، خراسان رضوی و اصفهان) با برگزاری جشنواره غذا، عرضه صنایع دستی، پوشاک و زیور آلات و همچنین ارائه برنامه های متنوع فرهنگی همچون اجرای سرود و تئاتر پذیرای علاقمندان بودند.

از جذابیت های جشنواره بوی عیدی امسال حضور صدپیشه محبوب و عروسک گردان جناب خان، محمد بحرانی و حامد ذبیحی و همچنین حضور هنرمندان و نویسندگان گرمی از جمله یاسر بختیاری، بهنوش بختیاری، بهاره رهنما، امید خانلری، لاله صبوری و ... بود.

آیین هفت سین برکت

از سال ۸۹ با طراحی طرح "هفت سین برکت"، مراسم تحویل سال نو که یکی از آیین های مهم کشور است را در کنار کودکان آسیب دیده، کودکان کار، محروم و بازمانده از تحصیل و ... برگزار می شود. امسال نیز این مراسم در تاریخ ۲۹ اسفندماه در تهران با حضور ۸۰۰ کودک تحت پوشش مراکز جمعیت و همزمان در شهر های اصفهان، شیراز، بندرعباس، کرمان، کرمانشاه، ایلام، آمل، زنجان، گرگان، قم، مشهد، کرج، تبریز و ... و در مجموع برای ۲۰۰۰ کودک برگزار گردید. همچنین در روزهای پایانی سال توسط تیم تارا (تیم بهداشت و درمان جمعیت امام علی (ع) فعال در بیمارستانهای کودکان) مراسم شاد با حضور حاجی فیروز و عمو نوروز در محل بیمارستانهای کودکان برگزار شد تا فضایی شاد و مهیج برای کودکانی که تعطیلات را در فضای سرد بیمارستان سپری می کنند، ایجاد شود.

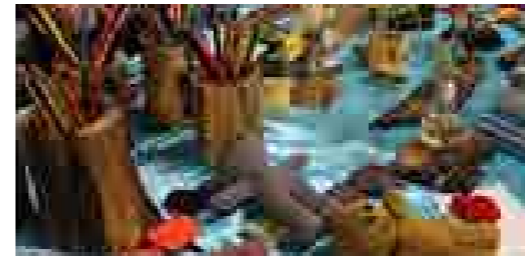
پخش عید در بلوچستان - جنوب قصرقند منطقه تالنگ

۱۰۰ کیسه مایحتاج غذایی یک ماهه خانوار شامل برنج، حبوبات، روغن، رب، قند، چایی و ... توسط جمعیت امام علی در این منطقه توزیع گردید.

چهار طلا و یک نقره حاصل کار تیم پنج نفره دختران خانه ایرانی احمدآباد مستوفی در مسابقات قهرمانی استان تهران در رشته کاراته

تیم کاراته دختران پرشین احمدآباد در اولین حضور خود در مسابقه ای رسمی، تمامی مدال های ممکن را از آن خود کرد.

این تیم متعلق به جمعیت امام علی (ع) است که مدت زیادی از تشکیل آن نمی گذرد، با پنج کاراته‌کار، ۳۰ بهمن در مسابقات کیوکوشین کاراته ماتسوشیما استان تهران شرکت کرد که حاصل آن چهار مدال طلا و یک نقره بود.



جشن بزرگ مادران محلات معضل خیز و حاشیه ای به مناسبت بزرگداشت مقام زن

در این جشن حدود ۵۰۰ مادر از مناطق حاشیه نشین تهران و البرز از خانه های ایرانی مولوی، دروازه غار، فرحزاد، خاک سفید، شهرری، لب خط شوش، قرچک، پاکدشت، ملک آباد، احمدآباد مستوفی، سرآسیاب و کوره یز خانه محمودآباد که تحت پوشش طرح مادرانه جمعیت امام علی (ع) هستند شرکت داشتند. همچنین ده ها زن از مناطق تحت پوشش در هریک از استان های قم، ساری، گرگان، زنجان، بوشهر و کرمانشاه نیز در شهر خود در قالب کارگاه های مادران، جشن و یا برنامه ویژه پزشکی روز خوشی را گذرانند.

تشکیل رویداد (ایونت) با عنوان: "می خواهیم در پایان دادن به فقر مادران باردار و نوزادان سرزمین سیهیم باشم" و برگزاری همایش مادرانه با موضوع فقر و بارداری مادران بلوچ

در سال نو، روز مادر (۱۱ فروردین) تا روز جهانی ماما (۱۵ اردیبهشت) را "ماه مادرانه" در نظر گرفتیم تا هریک سهمی در کنار مادران دردمند سرزمینمان داشته باشیم.

"مادرانه" طرحی از جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) است که در حمایت از مادران باردار و نوزادان آسیب دیده و در معرض آسیب برگزار میشود و سالروز آئینی آن همزمان با روز مادر و ولادت حضرت فاطمه (س) است.

امسال با تامین شیرخشک برای نوزادان و مکمل برای مادران باردار بلوچ و مادران باردار درگیر فقر سعی شد تا گامی در جهت بهبود وضعیت سلامت این مادران رنج دیده و نوزادان و نسل آینده ی سرزمینمان برداشته شود.

همچنین غربالگری سلامت توسط تیم مادرانه جمعیت امام علی (ع) که به استان سیستان و بلوچستان اعزام شده بودند با کمک چندی از زنان توانمند بومی انجام شد که سوتغذیه نوزادان، مشکلات و عارضه های مادرزادی که بعضا با پیگیریهای اولیه قابل پیشگیری اند و همچنین بیمارهای زنان، بارداری های پرخطر و زایمان در کپر ها از مشکلات رایج در میان زنان روستایی بلوچ تشخیص داده شد.

در همین راستا سومین همایش مادرانه؛ با محوریت فقر و بارداری مادران بلوچ، دوازدهم اردیبهشت با حضور زهرا رحیمی؛ مدیر عامل جمعیت امام علی (ع)، محمداسماعیل مطلق؛ مدیر کل دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس وزارت بهداشت، حسین زاده؛ متخصص تغذیه و مهرناز نارویی نژاد؛ متخصص ژنتیک، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران برگزار شد.

خرید یک باب منزل مسکونی برای خانواده معلم فداکار

معلم فداکار مدرسه روتک در شهرستان خاش با نهایت از خودگذشتگی برای نجات دانش آموزانش خود را سپر بالای آنها کرد و جمعیت امداد دانشجویی مردمی امام علی (ع) از مردم ایران دعوت کرد تا در تامین هزینه خرید منزل مسکونی به عنوان هدیه ای برای قدردانی از خانواده معلم فداکار، حمیدرضا گنگوزهی، همراه شوند. که علاوه بر ارج نهادن به این اقدام انسان دوستانه این معلم فداکار، این اقدام حرکتی باشد به امید رستاخیز وجدان ها، به امید قیام دگرخواهی در دل آدمیان... به امید سرزمینی مهربان تر که آرزو و طمع را وامی نهد و ثروت و محبت خویش را میان هموطنانش تقسیم می کند.

با کمکهای مردمی در آستانه میلاد حضرت علی (ع) و روز پدر مبلغ مورد نیاز برای خرید منزل مسکونی به میزان ۱۴۸ میلیون تومان در شهر خاش برای فرزندان و همسر این عزیز، به عنوان هدیه ای از طرف مردم ایران، تامین گردید.

امداد رسانی به مناطق سیل زده خوزستان

در پی وقوع سیل در استان خوزستان و درخواستهایی برای امداد رسانی به مناطق سیل زده، اولین گروه بررسی وضعیت مناطق سیل زده جمعیت امام علی، صبح روز اول اردیبهشت وارد شهر دزفول گردیدند. گزارش های واصله از تیم شناسایی و بررسی کننده حکایت از آن داشت که رسیدگی مناسبی به هموطنان آسیب دیده از سیل، به ویژه در روستاها انجام نشده است و بسیاری از هموطنان در شرایط دشوار و بحرانی به سر می بردند. لذا کمیته ویژه بلا یای طبیعی این سازمان مردم نهاد در پنجشنبه ۹۵/۲/۲ جلسه اضطراری تشکیل داد. و برنامه امداد رسانی خود را برای یاری رسانی به آسیب دیدگان سیل در مناطق جنوب کشور با تمرکز بر مناطق شوش، شوشتر و دزفول با تشکیل تیم های امداد و نجات آغاز نمود. تیم های امداد رسانی از طرف جمعیت از جمعه با حضور بیشتر در منطقه به فعالیت گسترده تر پرداختند. وضعیت بهداشت و توزیع آب آشامیدنی در این مناطق بسیار نا مناسب گزارش شد. همچنین ستاد دریافت کمک های غیر نقدی این جمعیت فعال شد. ستاد مرکزی در تهران مستقر بوده و همچنین نمایندگی های جمعیت نیز کمک های غیر نقدی را در سایر شهرها جمع آوری نمودند. این کمک ها طبق برنامه منظم و با هماهنگی تیم های فعال در منطقه در میان خانواده های آسیب دیده از سیل توزیع گردید.



"کعبه کریمان" آیین برآورده کردن آرزوی کودکان محروم و نیازمند سراسر کشور

آیین کعبه کریمان هر ساله همزمان با میلاد مولود کعبه مولا علی (ع) برگزار می گردد. امسال (سال ۱۳۹۵) نیز در آیین کعبه کریمان آرزوهای کودکان محروم از سراسر کشور به صورت نوشته و نقاشی کودکان در داخل کعبه ها قرار داده شد و در طی سه روز مراسم اعتکاف ماه رجب در مساجد، آرزوهای کودکان در بین معتکفین تقسیم گردید تا در برآورده کردن آرزوهای کودکان شریک شوند.

در آیین کعبه کریمان امسال یک تیم جهت شناسایی مناطق محروم و جمع آوری آرزوها به استان سیستان و بلوچستان اعزام شدند. کودکانی که در این مناطق به دلیل محرومیت زیاد آرزویشان فقط درس خواندن بود و یا حتی داشتن چند عدد مداد رنگی....

جشنواره کودکان خورشید

جشنواره تئاتر، سرود، عکس و آثار هنری کودکان و مادران خانه ایرانی ملک آباد کرج با عنوان جشنواره کودکان خورشید در روزهای ۸ الی ۱۰ اردیبهشت ماه در محل خانه هنر برگزار گردید.



مراسم بزرگداشت از دندانپزشکان داوطلب جمعیت امام علی (ع)

به مناسبت روز دندانپزشک، مراسم بزرگداشت از دندانپزشکان داوطلب جمعیت امام علی در خانه ایرانی هنر برگزار شد. بخش دندانپزشکی خانه ایرانی درمان از سال ۱۳۹۳ مشغول به فعالیت است، و با همت اعضای داوطلب دندانپزشک، کمک دندانپزشک و مربیان کودکان تاکنون درمان رایگان ۷۰۰ کودک از مناطق محروم و حاشیه نشین تهران و اطراف آن (که جمعیت امام علی مشغول به فعالیت است) صورت گرفته است.

نمایشگاه نقاشی کودکان جمعیت امام علی در دانشگاه میشیگان آمریکا

نمایشگاهی از آثار نقاشی کودکان جمعیت امام علی (ع) در تاریخ ۵ الی ۲۱ می در دانشگاه میشیگان آمریکا برگزار شد.

ارائه مقاله با عنوان "تجربه جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) در فقر زدایی با راه اندازی خانه های ایرانی در سکونتگاه های غیر رسمی" در اولین همایش بین المللی سکونتگاه های فقیرنشین شهری

اولین همایش بین المللی سکونتگاه های فقیرنشین شهری در دانشگاه کردستان در تاریخ ۱۵ و ۱۶ اردیبهشت ماه با حضور اساتید و دانشجویان این حوزه برگزار گردید. در این همایش و در محور آموزه های موفق بازآفرینی و بهسازی شهری روز پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه، جمعیت امام علی (ع) به ارائه مقاله خویش با عنوان "تجربه جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) در فقر زدایی با راه اندازی خانه های ایرانی در سکونتگاه های غیر رسمی" پرداخت که در ادامه توسط اساتید حاضر در پنل، بعنوان موضوعی دارای نوآوری و خلاقیت برشمرده شد که نیاز امروز شهرسازی کشور است.

جشنواره ستاره های زندگی

جشنواره ستاره های زندگی در تاریخ ۲۸، ۲۹ و ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹۵ در ۳ روز با اجرای رقص محلی گروه رقص کویر و پخش کلیپ «سیاه، سفید اما رنگی» برگزار گردید.

گزارشی کوتاه از هفدهمین آئین کوچه گردان عاشق ما هر روز از پل صراط کودکان کار رد می شویم

همایش کوچه گردان عاشق در هفدهمین سال پیاپی در تاریخ ۶ تیرماه ۹۵ برگزار شد. در ابتدای این سخنرانی زهرا رحیمی مدیر عامل، مرتضی کی منش و محیا واحدی کمال، از اعضای هیئت مدیره این سازمان مردم نهاد گزارشی از امور مالی و فعالیت های مختلف و اهداف جمعیت امام علی (ع) توضیح دادند.

رحیمی گفت: ۳۵ مرکز در کل ایران نماینده های جمعیت هستند که در کل، کمترین فعالیت ما خیریه ای و حمایتی است و از خیریه بودن سعی داریم به NGO، جنبش اجتماعی و در آخر به یک تغییر اجتماعی برسیم. او ادامه داد: ما به عنوان یک NGO وارد حاشیه های شهر شدیم، حاشیه یعنی نتیجه ی فراموشی ما و یعنی جایی که فراموش شده، که متأسفانه در ساختار خارج از حاشیه، سرمایه های انسانی دچار ضعف شده و مسایل و معضلات اجتماع را از خود جدا میدانند و فکر میکنند که اگر کودکی عذاب میکشد، به ما ربطی ندارد و مسئولین باید کمک کنند ولی این فرهنگ و این باور حقیقت تلخ جامعه ما شده است و خود، رشد دهنده ی این معضلات و فجایع جامعه است.

این فعال اجتماعی در رابطه با فعالیت جمعیت در محلات گفت که هدف تنها تغییر رفتار یک کودک نیست بلکه حتی اگر در خانواده و محله ی او تغییری ایجاد نکنیم باز هم معضل همراه اوست. در نتیجه با ایجاد خانه ایرانی اشتغال برای مادران این کودکان است که به مسایل مادران آنها هم رسیدگی شود، حتی دختران و زنانی که نیاز به اشتغال دارند در این خانه ها طی فرآیند توانمند سازی، برایشان اشتغالی سالم ایجاد میشود. رحیمی سخن خود را با یادآوری مرگ نوزاد چهارماهه (رویا) تمام کرد و گفت: همه ی ما به عنوان شهروند مسئولیم. متأسفانه در جریان مطالبه ی ما برای رسیدگی به مادران معتاد و نوزادانشان، مردم انفعال خود را تا حدی نشان دادند و متأسفانه جامعه ی ما دچار یک انفعال شده.

محیا واحدی مسئول خانه ایرانی دروازه غار، سخنرانی را با موضوع جغرافیای فقر ایران ادامه داد: در محله های حاشیه نشین، حتی مصالح خانه ها هم فرق دارد، به طور مثال در منطقه ی هفت جوی همه چادر نشین هستند و طرد شدگی باعث شده خیلی مسایل بیشتری در خانه و خانواده ها ایجاد شود. خانه ایرانی در این محلات ساخته شد تا تغییری دو طرفه ایجاد کند هم در اعضا و دانشجویان و هم در محلات و خانواده های دچار معضل. خانه ی ایرانی رفتن اجتماع به حاشیه است و خانه هنر جمعیت، آمدن حاشیه به اجتماع. این فعال اجتماعی گفت در نامه ی اعتراضی (پتیشن) رویا تمام مسائل لازم را خواستیم و برایمان سوال است چرا مردم واکنش لازم را ندارند؟ چرا مردم ما مطالبه نمی کنند؟ متأسفانه گاهی چالش های حمایتی-قانونی از زنان و کودکان به شدت در دسر ساز میشود.

در ادامه مرتضی کی منش گفت: اگر موضوع فقر را در نظر بگیریم وقتی در خانواده و جامعه ای ادامه دار میشود صدمات زیادی را به بار می آورد و به نوعی شروع کننده ی چرخه ی جدیدی است و حتی گاهی نتیجه ی آن اعتیاد و بزه است. و فقر مادی نسل به نسل به فقر فرهنگی منجر میشود. وی ادامه داد نیاز است که کودک و خانواده و جامعه و حاکمیت در راستای هم مورد حمایت قرار گیرند.



در بخش آخر این همایش شاربین میمندی نژاد موسس جمعیت دانشجویی امام علی (ع) سخن خود را با این موضوع که سعی دارد حق بیم و بشارتی باشد برای آنهاپی که در این راه می مانند، او از پوریا، پسر بچه ای که ۹ سال پیش هنگامی که در خیابان گذر میکرده دیده است یاد کرد، پوریا از او درخواست کمک میکند؛ میمندی نژاد با پوریا همراه میشود و به خانه ی او در دروازه غار می رود او از معنای گود میگوید که جایی است برای نتیجه ی فراموشی های ما گویی سطل آشغالی شده از غفلت ها و بی تفاوتی های ما؛ پس از چند روز پیگیری برای تهیه ی خانه ای برای مادر پوریا که زنی معصوم بوده مراجعت میکنند که متوجه می شوند متأسفانه پوریا که معتاد به کراک بوده مرده است. میمندی نژاد ادامه داد: ما بطور میتوانیم جواب خون پوریاها را بدهیم؟ ما دو راه داریم یا چون موسی شویم که در مقابل فرعون ایستادگی کرد و یا در طاغوت چهل خود بمانیم، او گفت طاغوت حیات ماست که گاهی همه چیزش طاغوتی است. آیا برای نجات فرزندانمان قیام کردیم؟ او گفت حیات طیبه ی ما کجاست وقتی کودکی چون پوریا به من نگاه میکند و میگوید دنیایی را که برایم یک کتانی نمیدهد نمیخواهم! به نظر این فعال اجتماعی کارمندان دولتی ما بیشتر از بسیاری از کشورهای دیگر است، پس نمیتوانیم دولت را تنها مقصر بدانیم! او گفت ما هر روز از پل صراط کودکان کار رد می شویم و وای که چقدر آنها از ما متنفرند. میمندی نژاد، از مینا زمانیان که سازنده ی تمام خانه های علم است و آغازگر طرح کودکان بی کتاب میخواهد که به روی صحنه برود؛ او دختری است که کودکیش را در خاک سفیدی که پر از درد و اقیون اعتیاد است گذرانده و در حال حاضر خود مددکار است و مسئول خانه ی ایرانی قوچان. زمانیان از دردهایی که در جانش لانه کرده بود گفت، او گفت که کودکی ۲ ساله را دیده که به جای شیشه ی شیر، پاپی به دست میگرفت یا نوزادی که به فروش میرفت یا از درد زن هایی گفت که در کوچه ها و خیابان ها تنها مانده اند. در آخر این همایش، کودکان خانه علم خاک سفید پس از اجرای پرفورمنس خود، اعضا را به لبیک گویی و بستن پیمانی عاشقانه، فراخواندند.

لازم به ذکر است در این مراسم تئاتری به اسم زندگی رویا توسط چند تن از اعضای جمعیت و جوانان تحت پوشش جمعیت اجرا شد که در این تئاتر حال و روز زنان و نوزادانی چون رویا در خیابان به تصویر کشیده شد. پس از این همایش صدها کیسه ی مواد غذایی به مناطق محروم و محلات حاشیه ی تهران ارسال شد مناطقی چون: اسلامشهر، شهرری، ابراهیم آباد، پاکدشت، قرچک و سایر مناطق، با حضور خیرین و اعضا و رابطین آن محلات به دست ایتم و فقرا رسید.

جشن کارنامه سال ۹۵ این بار کودکان "داد شدند"

در تاریخ ۲۲ مرداد ماه به همت جمعیت امام علی (ع) جشن کارنامه ای برای بیش از ۳۰۰ کودک خانه های ایرانی واقع در محلات حاشیه و معضلخیزی چون : خاک سفید، لب خط شوش ، فرحزاد، قرچک، احمد آباد مستوفی، مولوی، دروازه غار،شهر ری ؛و… برگزار شد. این جشن به هدف ایجاد انگیزه تحصیلی برای کودکان و تقدیر از تلاش و پیشرفت آنها هر سال برگزار میشود.قابل ذکر است اکثر فرزندان این سازمان مردم نهاد به شور و هیجان این جشن سال را هرچند به سختی ولی با تلاش سپری میکنند نکته ی قابل توجه جشن امسال مطالبه گری توسط خود کودکان بود آنها از همه ی آحاد جامعه و از هر کسی که دستش میرسد خواستند تا شرایطی ساخته شود که همه ی کودکان درس بخوانند در مدارس خوب تا با آموزش بتوانند روزی لبخند و صلح و آرامش را به دنیا برگردانند . این بیانیه به قلم دختری از فرزندان خانه ی علم دروازه غار نوشته شده و در جشن گویی که سالهاست با درد کپر نشینی آشناست این بیانیه را خواند و هر گروه کودکان تعدادی به نمایندگی از سایر دوستان خود این مطالبه را امضا و یکصدا با یکدیگر داد شدند از درهای مردم و کودکان سیستان و بلوچستان که پس از شناسایی های مکرر جمعیت امام علی در بعضی مناطق این شهر ؛شاهد عدم حضور پررنگی از حمایت های آموزشی تحصیلی و بهداشتی برای کودکان بودیم اکنون دیدیم که فرزندان ما خود با درد آشنا تر و با هموطنان خود بهتر از ما همصدا شده ند متن این بیانیه به شرح زیر است :

دنیا باید خیلی زیبا باشد، خیلی زیبا . دنیا باید پر از مهربانی باشد مخصوصا برای بچه ها اما نمیدانیم چرا دیگر آن مهربانی ، خوشی و زیبایی را ندارد. هر روز در گوشه ای جنگی هست و ظلمی . در این میان کودکان بیشتر از همه آسیب میبینند و اذیت میشوند . همه این را میدانیم و میخواهیم دنیا را بهتر کنیم .آیا کسی میداند چطوری ؟ ما بچه ها میخواهیم بیشتر بخوانیم و بیشتر بدانیم تا بفهمیم که چطور میشود همه چیز را عوض کرد . باید مدرسه ، کتاب و شرایط مناسبی باشد تا یاد بگیریم چگونه این جامعه و آدم هایش را مهربانتر کنیم .

دوستانم در سیستان و بلوچستان با سختی های فراوان، در هوای گرم و سوزان زندگی راحتی ندارند. یا در کپر های گرم درس میخوانند و یا از حق و توان تحصیل محروم اند.

ما کودکان خانه های ایرانی جمعیت امام علی (ع)از همه میخواهیم تا کاری کنند که دوستان سیستانی و بلوچ ما بتوانند به راحتی درس بخوانند؛ نه در کپرهای کوچک و گرم یا مدرسه های قدیمی و ویرانه؛ بلکه در کلاس های مستحکم و آرام . جایی که در آن بنویسند؛ بخوانند و یاد بگیرند که چگونه دنیای ما و دنیای خودشان را زیباتر کنند.



آدرس خانه های ایرانی جمعیت امام علی (ع)

خانه ایرانی مولوی : تهران ،خیابان مولوی ، نرسیده به چهارراه شاپور ، روبروی خیابان تختی، کوچه قفلسازان، نبش بن بست مهر علی، پلاک ۳
خانه ایرانی اشتغال : خیابان مولوی، چهارراه وحدت اسلامی، جنب بانک صادرات، کوچه رشیدی، بن بست اول غربی، پلاک ۱
خانه ایرانی خاک سفید : تهران، فلکه دوم تهرانپارس ، خیابان جشنواره، خیابان زهدی، ۲۰ متری ولیعصر، پلاک ۲
خانه ایرانی اشتغال : فلکه دوم تهرانپارس، خیابان زهدی شمالی، کوچه مبین علی، پلاک ۸، زنگ ۳
خانه ایرانی دروازه غار : تهران ،میدان محمدیه، کوچه شهید داود عظیم زادگان، کوچه شهید حمیدرضا ملاحسین چاووشی ، پلاک ۱۰
خانه ایرانی شوش لب خط: میدان شوش، نرسیده به چهارراه لب خط، کوچه توکلی (انتهای کوچه ۱۲ امامی)، پلاک ۲۱
خانه ایرانی فرحزاد : تهران ،فرحزاد ، بالاتر از اتوبان یادگار امام، خیابان ایثارگران شمالی، خیابان امامزاده داود، کوچه جهانی ، پلاک ۴
خانه ایرانی اشتغال : تهران ،فرحزاد ، بالاتر از اتوبان یادگار امام، خیابان ایثارگران شمالی، خیابان امامزاده داود، کوچه جهانی ، پلاک ۵
خانه ایرانی شهر ری : تهران،خیابان فدائیان اسلام، شهرک جوادالتمه ، کوچه بنی هاشم ، پلاک ۲۱
خانه ایرانی احمد آباد مستوفی : تهران، آزادگان جنوب، احمدآباد مستوفی، خیابان بسیج، خیابان ولیعصر شمالی، پلاک ۱۶۱
خانه ایرانی سراسیاب ملارد: تهران، سراسیاب ملارد، خیابان حافظ ، ده متری احدی، بن بست سوم، پلاک ۳۴۷
خانه ایرانی درمان: تهران، خیابان طوس بعد از تقاطع قصرالدشت، نرسیده به خیابان خوش، کوچه تابران، بن بست شفیع پور، پلاک ۲
خانه ایرانی داوود آباد : قرچک، روستای داود آباد، روبروی کلاتری، پلاک ۱۵۷
خانه ایرانی پاکدشت: پاکدشت، میدان قوهه، کوچه نیلوفر پنج، پلاک ۷۳

خانه ایرانی جعفرآباد: کرمانشاه، جعفرآباد، خیابان ابوذر، کوچه آزادی
خانه ایرانی نقلیه: کرمانشاه، خیابان صابونی، کوچه ۱۵متری احمدولایتی، پلاک۱۲۲
خانه ایرانی اشتغال : کرمانشاه، جعفرآباد، خیابان ابوذر، کوچه صیادی، پلاک۷
خانه ایرانی ملک آباد : کرج، جاده قزل حصار، ملک آباد، خیابان قره حسنلو، پلاک ۱۲

خانه ایرانی طبرسی : مشهد، طبرسی شمالی ۲۴، انتهای رجب زاده سه، سمت راست، اولین خانه.
خانه ایرانی قلعه ساختمان : مشهد ،ابتدای جاده سرخس، شهرک شهید رجایی(قلعه ساختمان)، حر ۱۴،۱۳ پلاک ۱۴۵

خانه ایرانی قلعه خندان : گرگان، فلکه مازندران، خیابان ایرانمهر، انتهای کوچه ابوذر یکم، درب آبی کوچک، پلاک ۱۰
خانه ایرانی ترک محله : ساری ، بلوار امیر مازندرانی ، خیابان نوری ، کوچه نوری ۳ ، کوچه اول
خانه ایرانی اشتغال : ساری، بلوار کشاورز، کوچه کشاورز ششم، کوچه احسان، جنب پارکینگ درمانگاه انصار، پلاک ۴۶۰۰
خانه ایرانی سعدی : شیراز، بلوار بلوار هفت تنان، نرسیده به زیرگذر دلگشا، ابتدای خیابان نیستان، کوچه شهید هاشم پور، پلاک ۱۰۰

خانه ایرانی کلهری(حامی کودکان اسماعیل آباد و شهر قائم): قم ، خیابان کلهری، کوچه ۲۴، مدرسه شهید ولی
خانه ایرانی بهبهانی: بوشهر، بالاتر از سه راه ششم بهمن، به سمت گمرک، روبروی پارک باسیدون، کوچه نسیم ۲۳، جنب مسجد
خانه ایرانی زینبیه : اصفهان، خیابان زینبیه، خیابان آیت الله غفاری، کوی آزادی،۱۶ متری سهراب سپهری، بن بست اول

دفتر دانشگاهی : تهران ، خیابان آزادی ، دانشگاه صنعتی شریف، ساختمان شهید رضایی، دفتر جمعیت امام علی (ع)
خانه ایرانی هنر و باشگاه هواداران جمعیت : میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۲۴ تلفن : ۰۹۳۸۵۲۰۰۳۷۰
دفتر مرکزی : خیابان کریم خان، خیابان استاد نجات الهی(ویلا)، کوچه هشتم، پلاک ۶ .
روابط عمومی : ۰۲۱ ۸۸۹۳۰۸۱۶ + تماس شنبه تا چهارشنبه ۱۰ تا ۱۶ .
پیش از مراجعه به خانه‌های ایرانی واقع در شهر خود، ابتدا از روابط عمومی، روزها و ساعات فعالیت هر مرکز را جویا شوید.

شماره حساب اصلی : ۵۷۷۴۶۸ /۹۴ بانک ملت حساب جام ، شعبه هجرت ،به نام جمعیت امام علی (ع)

تهران

تهران

تهران

تهران

تهران

خراسان جنوبی

خراسان رضوی

فارس مازندران

قزوین

بوشهر

اصفهان

حامیان خانه ایرانی

ایران کتان
آذرسیماب

دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف
مجتمع آموزشی منظومه خرد
شرکت مهندسی سازه کاو
شرکت تبلیغاتی نقشبینه
شرکت طراحی مثبت منفی
شرکت صنعتی و بازرگانی صحت
شرکت پارس آنلاین
وبسایت آپارات
وبسایت تیوال
شرکت تبلیغاتی نت برگ
دیجی کالا
صنایع غذایی پرپروک

باغ پرندگان
فروشگاه رفاه (اختصاص یک غرفه برای فروش محصولات کارآفرینی جمعیت)

شرکت تهویه آرسام (کرج)
شرکت استام صنعت (کرج)

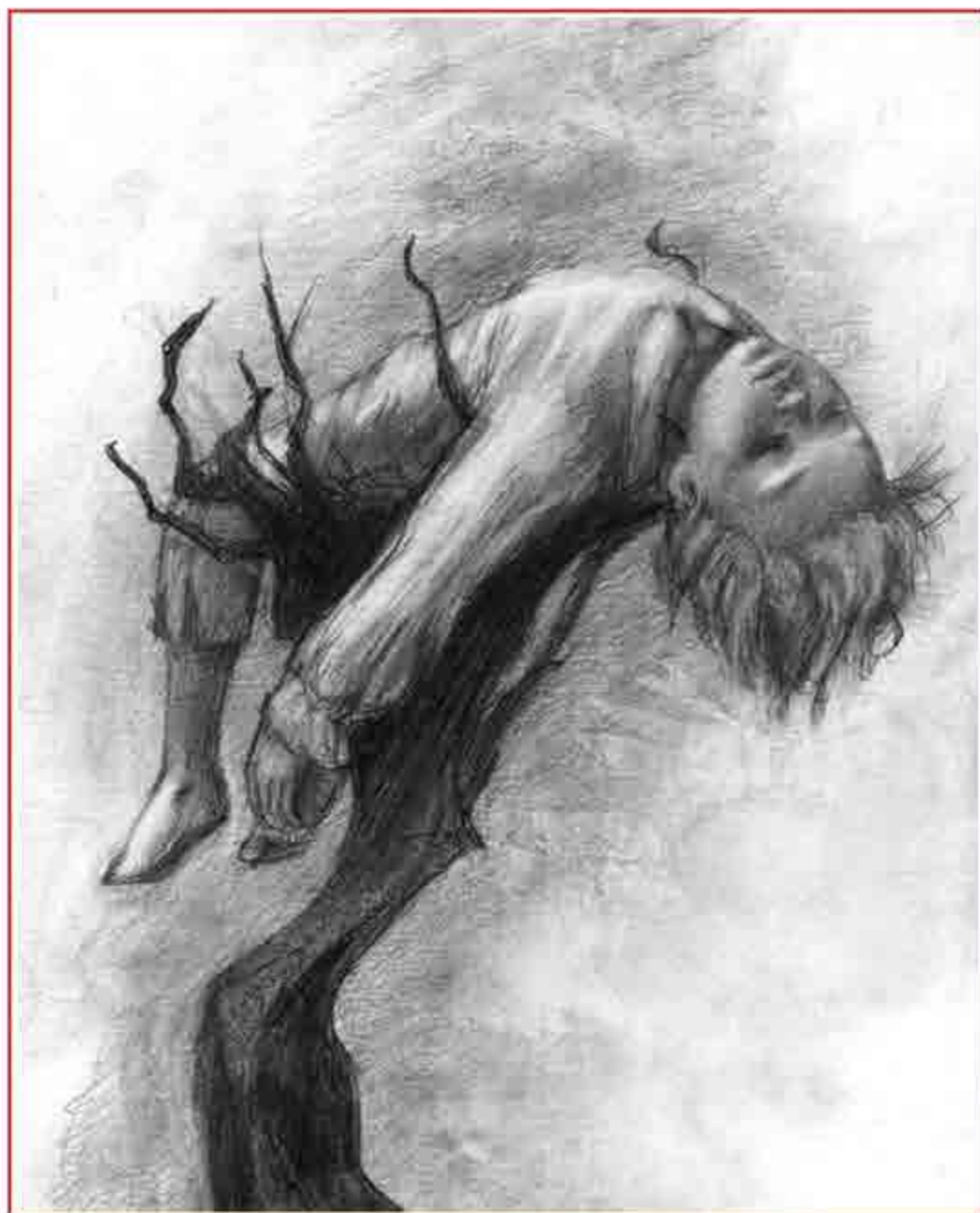
مجموعه ورزشی چمن مصنوعی ایران زمین (ساری)
--

مجتمع فرهنگی –آموزشی احسان(شیراز)
چاپخانه حافظ (شیراز)

کمیته درمان : ضمن تشکر ویژه از تمام بزشکان و دندانپزشکان خانه درمان جمعیت که به صورت داوطلبانه به درمان کودکان اهتمام دارند، از مراکز زیر به طور خاص تقدیر و تشکر داریم:
تهران :
سپیدپر تو
وایت
ابن سینا
داروخانه دکتر طوسی

کرج :
بیمارستان شهید مدنی دکتر عماد
مرکز چشم‌پزشکی نوردیدگان

با تشکر ویژه از چاپ آریاجناب آقای نعیمی
--



جمعية امام علي
Imam Ali's Popular
Students Relief Society
الجمعية الشريفة
١٤٤٠هـ